۱۷

دَفعُ و رَفع

پاسخ به سوالات و شبهات پیرامون

بهائیت

مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات
(حوزه‌های علمیه)

پاسخ

ضمیمه فصلنامه پاسخ
pasokhmag.ir

فهرست

مقدمه

پیشگفتار

بخش اول: نقدی تحلیلی بر ساختار تشکیلاتی فرقه بهائی

فصل اول: ساختار تشکیلاتی فرقه بهائی

فصل دوم: نقد عقلانی مبانی تشکیلاتی

فصل سوم: پیامدهای اجتماعی ساختار تشکیلاتی

بخش دوم: پاسخ به شبهات

فصل اول: دلایل بهاییان بر آسمانی بودن آیین بهائیت

فصل دوم: دیدگاه بهاییان درباره پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله

فصل سوم: اسلام از دیدگاه بهائیت

فصل چهارم: قرآن از دیدگاه بهاییان

فصل پنجم: برخی از عقاید بهائیت

فصل ششم: برخی از احکام فرقه بهائیت

فصل هفتم: تشکیلات و رابطه بهائیت با دولت های استعماری

فصل هشتم: عوام فریبی و شعارهای غیر عملی در بهائیت

مقدمه

آیین بهائیت که در سده سیزدهم هجری قمری توسط میرزا حسین‌علی نوری معروف به «بهاءالله» بنیان نهاده شد، از دیرباز محل بحث و نظر در میان پژوهشگران ادیان و فرق بوده است. این جریان فکری که ریشه در تحولات فرقه بابیه دارد، با ادعاهای متناقض از مهدویت تا نبوت و حتی الوهیت، همواره با پرسش‌های بنیادین عقلانی و دینی روبه‌رو بوده است.

دفع و رفع ۱۷ با عنوان «پاسخ تفصیلی به سوالات و شبهات بهائیت» در تلاش است با رویکردی تحلیلی- انتقادی، ضمن بررسی شبهات مطرح‌شده پاسخی درخور ارائه نماید.

"دفع و رفع"، تاملی در شبهات جاری است که تلاش می‌کند ضمن ارائه پاسخ تفصیلی، موضعی تهاجمی و پیش‌گیرانه به مسائل و موضوعاتی داشته باشد که زمینه‌ساز بروز شبهه یا شبهه افکنی در فضای فکری جامعه است.

بر خود لازم می دانیم از زحمات حجت الاسلام آقای علیرضا روزبهانی جهت نگارش بخش اول و حجت الاسلام آقای حمیدالله رفیعی برای تهیه و تدوین پاسخ‌های این مجموعه تشکر نماییم.

مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات
حوزه های علمیه

پیشگفتار

بهائیت ادامه جریان بابیت است. بابیت توسط فردی به نام علی محمد شیرازی، مبتنی بر ادعاهای بابیت، مهدویت و نبوت، در سال ۱۲۶۰ ق به وجود آمد. بعد از اعدام علی محمد باب در سال ۱۲۶۶ق به جرم ارتداد و ادعای الوهیت، شخصی به نام یحیی صبح ازل ادعای جانشینی وی را کرد و برخی از بابیان را دور خود جمع آورد. زمانی که او و برادرش «میرزا حسین‌علی بهاء» از ایران به بغداد تبعید شدند، بین این دو برادر بر رهبری این گروه اختلاف ایجاد گردید، دولت عثمانی صبح ازل را به قبرس و میرزا حسینعلی نوری را به عکا یکی از شهرهای اسرائیل فعلی تبعید کرد. این آغاز پیدایش فرقه بهائیت بود؛ زیرا حسینعلی نوری که به عکا تبعیدشده بود توانست هواداران باب را دور خود گرد آورده و سازمان جدیدی به آن‌ها بدهد و صبح ازل را که به جزیره قبرس تبعیدشده بود منزوی سازد. میرزا حسینعلی نوری در ابتدا ادعای

جانشینی سید علی‌محمد باب را داشت، ولی اندکی بعد، ادعای مهدویت کرده و با ادعای نبوت و الوهیت(خدایی) کار خود را ارتقاء داده خود را همان «من یظهره الله» که باب، وعده آمدنش را داده بود معرفی نمود. بنابراین باید گفت فرقه بهائیت استمرار فرقه بابیت است که توسط میرزا حسینعلی نوری تأسیس شد و به‌وسیله فرزندش عباس افندی که خود را «عبدالبهاء» می‌نامید قوام و استقرار یافت وتا زمان شوقی افندی نوه دختری عبدالبهاء، این فرقه دارای رهبر بوده است و بعد از فوت او، به دلیل اینکه عقیم بوده و فرزندی نداشته است، رهبری این فرقه به عهده گروه نه‌نفره به نام «هیئت بیت العدل» سپرده‌شده است که در عکا استقرار دارد.

واقعیت این است که هنوز علمای علم فرق و مذاهب و ملل و نحل نتوانسته‌اند جایگاهی برای این فرقه در میان مباحث ادیان و مذاهب پیدا کنند. این فرقه نه در تعریف مذهب می‌گنجد نه تعریف دین بر آن شامل می‌شود و نه هم چون ادیان آسمانی شالوده مستحکمی دارد و نه هم چون ادیان غیر آسمانی پشتوانه فکری و سازمان دینی. اما در عین حال مؤسس و پیروان این فرقه بدون هیچ دلیل قانع کننده‌ای، این فرقه را به عنوان دین آسمانی و ناسخ دین اسلام معرفی می‌کنند.

بخش اول: نقدی تحلیلی بر ساختار تشکیلاتی فرقه بهائی

ساختارهای سازمانی در ادیان گوناگون معمولاً در نتیجه تحولات تاریخی و اجتماعی شکل گرفته‌اند و اغلب کارکردی مدیریتی یا اجرایی داشته‌اند. در بسیاری از سنت‌های دینی، میان اصل دین و ساختارهای نهادی آن تمایزی روشن وجود دارد و نهادهای اداری بیشتر به‌عنوان ابزارهایی برای سامان‌دهی امور اجتماعی جامعه مؤمنان تلقی می‌شوند.

در فرقه بهائی، این وضعیت به‌گونه‌ای متفاوت تصویر شده است. در این فرقه، نظام اداری نه صرفاً یک سازوکار مدیریتی، بلکه بخشی از نظم دینی و جلوه‌ای از اراده الهی معرفی می‌شود و اطاعت از آن در حکم اطاعت از خداوند تلقی می‌گردد. از این رو، بررسی ساختار تشکیلاتی بهائیت و تحلیل مبانی نظری آن برای فهم دقیق ماهیت این فرقه ضروری به نظر می‌رسد.

کتاب اقدس، به‌عنوان متن بنیادین این فرقه، به‌صراحت

بر لزوم پیروی از اوامر الهی برای «نظم عالم و حفظ امم» تأکید کرده است:

«...ینبغی لکلّ نفس ان یتّبع ما امر به من لدی المقصود... هذا ما حکم به مطلع الالهام... یرون حدود الله السّبب الاعظم لنظم العالم و حفظ الامم...»[1]

همچنین در «الواح وصایای عبدالبهاء» ساختار رهبری و نهادی جامعه بهائی با صراحت مورد تأکید قرار گرفته است؛ چنان‌که آمده است:

«ولـیّ امـر الله و بیت عـدل عمومی کـه بانتخاب عموم تأسیس و تشکیل شود در تحت حفظ و صیانت جمال ابهی و حراست و عصمت فائض از اعلی روحی لهما الفد است؛ آنچه قرار دهند من عند الله است و من خالفه و خالفهم فقد خالف الله.»[2]

پژوهش حاضر می‌کوشد با رویکردی تحلیلی و انتقادی، نخست ساختار تشکیلاتی بهائیت را بر اساس منابع رسمی آن تبیین کند و سپس مبانی نظری و پیامدهای اجتماعی این ساختار را مورد ارزیابی قرار دهد.

چارچوب مفهومی

در تحلیل ساختارهای تشکیلاتی در جوامع دینی، یکی

۱. اقدس بند ۳ ص ۲
۲. الواح وصایای فرقه عبدالبهاء، ص ۱۲

از مباحث مهم در علوم اجتماعی دین، نسبت میان اقتدار دینی، مشروعیت نهادی و سازوکارهای اطاعت سازمانی است. از این منظر، چارچوب مفهومی پژوهش حاضر بر ترکیبی از رویکردهای جامعه‌شناسی دین و تحلیل نهادی استوار است. در جامعه‌شناسی دین، ماکس وبر سه گونه اصلی از مشروعیت اقتدار را مطرح می‌کند: اقتدار سنتی، اقتدار کاریزماتیک و اقتدار عقلانی ـ قانونی[1] بسیاری از جنبش‌های دینی نوظهور در مرحله نخست بر اقتدار کاریزماتیک بنیان‌گذار استوارند، اما در ادامه برای تداوم و ثبات خود ناگزیر به ایجاد ساختارهای نهادی و اداری می‌شوند؛ فرآیندی که وبر از آن با عنوان «نهادینه شدن کاریزما» یاد می‌کند. در این فرآیند، آموزه‌ها و دستورات بنیان‌گذار به قواعد سازمانی و نهادهای پایدار تبدیل می‌شوند و سازوکارهایی برای حفظ انسجام و تداوم جامعه دینی شکل می‌گیرد.

از سوی دیگر، در مطالعات مربوط به سازمان‌های دینی، مفهوم «نظم اداری دینی» به سازوکاری اشاره دارد که از طریق آن یک جامعه ایمانی، روابط درونی، فرآیند تصمیم‌گیری و نظام اقتدار خود را سامان می‌دهد. چنین نظمی معمولاً شامل نهادهای مدیریتی، قواعد انتخاب یا انتصاب، و

۱. وبر، ماکس. ۱۳۸۰. اقتصاد و جامعه. ترجمه عباس منوچهری. تهران: نشر نی، ص. ۲۱۲.

مجموعه‌ای از هنجارهای رفتاری است که اعضای جامعه دینی را به تبعیت از ساختار سازمانی فرامی‌خواند. در این چارچوب، مسئله مهم برای تحلیل علمی آن است که چگونه مشروعیت این نهادها تعریف می‌شود و چه سازوکارهایی برای تضمین اطاعت و هماهنگی درون‌سازمانی شکل می‌گیرد.

بر اساس این ملاحظات نظری، پژوهش حاضر ساختار تشکیلاتی بهائیت را به‌عنوان نوعی نظم اداری دینی مورد بررسی قرار می‌دهد و می‌کوشد رابطه میان مشروعیت متنی، تمرکز نهادی و الگوهای اطاعت سازمانی را تحلیل کند. در این چارچوب مفهومی، توجه اصلی به این پرسش معطوف است که چگونه نهادهای اداری بهائی در متون و آموزه‌های این فرقه تعریف شده‌اند، چه مبنایی برای اقتدار آن‌ها ارائه شده است، و این ساختار چه پیامدهایی برای نحوه تصمیم‌گیری و روابط قدرت در درون جامعه بهائی به همراه دارد.

پیشینه بحث

در مطالعات آکادمیک مربوط به فرقه بهائی، پژوهشگران مختلف از منظرهای متفاوت به بررسی ساختار تشکیلاتی و نظم اداری این جامعه دینی پرداخته‌اند. موژان مؤمن از بهائیان شناخته شده، با تأکید بر ضرورت بی‌طرفی علمی

در مطالعات بهائی، معتقد است که بسیاری از نقدهای مطرح‌شده درباره بهائیت به دلیل رویکردهای ایدئولوژیک یا ضدبهائی از اعتبار روش‌شناختی کافی برخوردار نیستند. از نظر او، تحلیل ساختار اداری بهائی باید با توجه به چارچوب مفهومی متون اصلی و با در نظر گرفتن نگاه درونی جامعه بهائی انجام شود تا بتوان مشروعیت و کارکرد این نهادها را به‌درستی فهم کرد.[۱]

در مقابل، پیتر اسمیت که او نیز بهائی است.با رویکردی جامعه‌شناختی، نظم اداری بهائی را نمونه‌ای از سازمان‌یافتگی دینی در مقیاس جهانی می‌داند که از طریق تمرکز نهادی و ساختار انتخاباتی خاص خود توانسته انسجام جامعه بهائی را در سطح بین‌المللی حفظ کند. با این حال، وی در تحلیل خود به این نکته نیز اشاره می‌کند که تمرکز قدرت در چنین ساختاری ممکن است زمینه شکل‌گیری نوعی نخبه‌گرایی سازمانی را فراهم آورد.[۲]

در سوی دیگر، دنیس مک‌ایوین پژوهشگری که به دلیل ممانعت تشکیلات از پژوهش درباره موضوعات مختلفی از بهائیت از این فرقه دست کشید با تأکید بر استقلال پژوهش آکادمیک، برخی مطالعات مربوط به بهائیت را به دلیل گرایش‌های دفاع‌گرایانه مورد نقد قرار

۱. .https://bahai-library.org/momen_maceoin_problems_response
۲. .https://bahai-library.com/author/p+smith

می‌دهد و معتقد است که بررسی علمی این فرقه باید بر تحلیل تاریخی و متنی مستقل استوار باشد تا امکان ارزیابی انتقادی نهادهای اداری و تحولات ساختاری آن فراهم شود. با وجود این تلاش‌ها، به نظر می‌رسد که بخش قابل توجهی از پژوهش‌های موجود یا بر دفاع از ساختار اداری بهائی تمرکز داشته‌اند یا صرفاً به توصیف جامعه‌شناختی آن پرداخته‌اند؛ ازاین‌رو، همچنان نیاز به تحلیلی انتقادی و روشمند درباره مبانی نظری و کارکردهای این ساختار تشکیلاتی در متون و آموزه‌های بهائی احساس می‌شود.

فصل اول: ساختار تشکیلاتی فرقه بهائی

نظام اداری بهائیت بر پایه شبکه‌ای از نهادهای انتخابی و انتصابی استوار است که از سطح محلی تا سطح جهانی امتداد می‌یابد و در رأس آن نهادی با عنوان «بیت‌العدل اعظم» قرار دارد. متن اقدس نیز صراحتاً به تأسیس این نهاد در هر شهر دستور می‌دهد:

«قد کتب الله علی کلّ مدینة ان یجعلوا فیها بیت العدل و یجتمع فیه النّفوس علی عدد البهآء و ان ازداد لا بأس... و ینبغی لهم ان یکونوا امنآء الرّحمن بین الامکان... و یشاوروا فی مصالح العباد لوجه الله کما یشاورون فی امورهم و یختاروا ما هو...»[1]

افزون بر این، عبدالبهاء در الواح وصایا نقش این نهاد را در حل مسائل غیرمنصوص چنین بیان می‌کند:

---

۱. اقدس بند ۳۰، ص ۲۶

«مرجع کلّ کتاب اقدس و هر مسئله غیر منصوصه راجع به بیت عدل عمومی.»[1]

و در ادامه تصریح می‌کند:

«بیت عدل آنچه بالاتّفاق و یا باکثریّت آراء تحقّق یابد همان حقّ و مراد الله است.»[2]

این تصریح نشان می‌دهد که نهاد بیت‌العدل ریشه‌ای مستقیم در متن مؤسس این دین دارد و جایگاه آن صرفاً حاصل یک تطور تاریخی یا اداری نیست.

۱. محفل روحانی محلی

در پفرقه‌ترین سطح این ساختار، «محفل روحانی محلی» قرار دارد که با حضور دست‌کم نه نفر از بهائیان دارای حق رأی تشکیل می‌شود. برخورداری از حق رأی، افزون بر بلوغ سنی، مستلزم ثبت رسمی عضویت در جامعه بهائی و پذیرش نظام اداری آن است.[3]

اعضای این محفل هر سال در ایام عید رضوان از طریق رأی‌گیری مخفی و بدون تبلیغات انتخاب می‌شوند. پس از تشکیل محفل، تصمیمات آن برای اعضای جامعه لازم‌الاجرا

۱. الواح وصایا، ص۲۱
۲. همان
۳. شوقی افندی، اصول نظم اداری بهائی، ترجمه و نشر محفل روحانی ملی بهائیان، ص۱۱–۱۲.

تلقی می‌شود و مؤمنان موظف‌اند از مصوبات آن پیروی کنند.[۱]

محفل روحانی محلی وظایف متعددی بر عهده دارد؛ از جمله ترویج تعالیم دینی، سازمان‌دهی فعالیت‌های اجتماعی جامعه بهائی، نظارت بر رفتار اعضا و رسیدگی به امور رفاهی و آموزشی جامعه.[۲]

۲. محفل روحانی ملی

در سطحی بالاتر، «محفل روحانی ملی» قرار دارد که از طریق انتخابی غیرمستقیم شکل می‌گیرد. در این فرایند، ابتدا نمایندگانی از جوامع محلی انتخاب می‌شوند و سپس این نمایندگان اعضای محفل ملی را برمی‌گزینند.[۳]

محفل روحانی ملی مسئول نظارت بر فعالیت محافل محلی، انتشار آثار رسمی، سازمان‌دهی فعالیت‌های تبلیغی و حفظ ارتباط با مرکز جهانی بهائی در حیفا است.[۴]

۳. بیت‌العدل اعظم

در رأس هرم تشکیلاتی بهائیت نهادی با عنوان «بیت‌العدل اعظم» قرار دارد که عالی‌ترین مرجع تقنینی و اداری این فرقه به شمار می‌رود. در الواح وصایا اختیارات این

۱. همان، ص ۲۱.
۲. همان، ص ۲۳–۲۵؛ ۵۸–۵۹.
۳. همان، ص ۹۰–۹۱.
۴. همان، ص ۹۳–۹۴.

نهاد چنین توصیف شده است:

«هر چه تقرّر یابد همان مانند نصّ است.»[1]

همچنین در همان متن آمده است:

«بیت عدل واضع قوانین غیر منصوصه است و ناسخ آن مسائل نیز تواند بود.»[2]

در متون بهائی تصریح شده است که امور جامعه به دست این نهاد سپرده شده و تصمیمات آن در مسائل غیرمنصوص برای پیروان لازم‌الاتباع است[3] کتاب اقدس، ضمن دستور تأسیس بیت‌العدل در هر شهر، کارکردهای اجرایی و مالی متعددی را نیز برای آن در نظر می‌گیرد، از جمله ارجاع اموال و حقوق در صورت فقدان وراث یا دریافت دیه:

«من مات و لم یکن له ذرّیّة ترجع حقوقهم الی بیت العدل لیصرفوها امنآء الرّحمن فی الایتام و الارامل و ما ینتفع به جمهور النّاس...»[4]

«و الثّلث یرجع الی مقرّ العدل امراً فی الکتاب من لدی الله مالک الرّقاب... الاموال کلّها الی المقرّ المذکور لتصرف فیما امرالله به...»[5]

۱. الواح وصایا، ص ۲۱
۲. همان
۳. بهاءالله، گنجینه حدود و احکام، حیفا: مرکز جهانی بهائی، ص ۲۱۴–۲۱۵.
۴. اقدس بند ۲۱ ص ۲۱
۵. اقدس بند ۲۴، ص ۲۳

«و من بعدهم الی بیت العدل ان تحقّق امره فی البلاد لیصرفوها فی البقاع المرتفعة فی هذا الامر...»[1]

«و الّذی ترک ما امر به فللامنآء ان یأخذوا منه ما یکون لازماً لتربیتهما ان کان غنیّاً و الّا یرجع الی بیت العدل انّا جعلناه مأوی الفقرآء و المساکین»[2]

«قد حکم الله لکلّ زانٍ و زانیة دیة مسلّمة الی بیت العدل و هی تسعة مثاقیل من الذّهب...»[3]

در برخی منابع رسمی، این نهاد «مصدر کل خیر» معرفی شده و تصمیمات آن، چه به اتفاق آرا و چه به اکثریت، به‌عنوان مراد الهی تلقی شده است.[4]

الگوی انتخابات بدون تبلیغ

یکی از ویژگی‌های متمایز نظام اداری بهائی، برگزاری انتخابات بدون نامزد شدن رسمی یا تبلیغات انتخاباتی است. در این الگو، اعضای جامعه در فضایی معنوی و بر اساس شناخت شخصی از شایستگی‌های افراد به آنان رأی می‌دهند و رقابت‌های معمول انتخاباتی کنار گذاشته می‌شود. هدف اعلام‌شده از این شیوه، کاهش رقابت‌های قدرت و تقویت روحیه خدمت در میان اعضای جامعه است.

۱. اقدس بند ۴۲ ص ۴۱
۲. اقدس بند ۴۸، ص ۴۶
۳. اقدس بند ۴۹، ص ۴۸
۴. همان، ص ۲۱۶–۲۱۷.

با وجود این اهداف، برخی تحلیلگران سازمانی و جامعه‌شناختی معتقدند که حذف تبلیغات و رقابت رسمی لزوماً به حذف سازوکارهای قدرت منجر نمی‌شود، بلکه ممکن است زمینه شکل‌گیری شبکه‌های غیررسمی نفوذ را فراهم کند. در چنین شرایطی، انتخاب افراد ممکن است بیش از آنکه بر مبنای برنامه‌ها یا دیدگاه‌های مشخص باشد، به میزان شناخت اجتماعی، اعتبار شخصی یا جایگاه سازمانی آنان وابسته شود.

علاوه بر این، نبود فرایندهای رقابتی و برنامه‌محور ممکن است سطح شفافیت و پاسخگویی نهادهای انتخابی را کاهش دهد، زیرا رأی‌دهندگان اطلاعات محدودی درباره رویکردها و اولویت‌های احتمالی اعضای منتخب در اختیار دارند. از این رو، بررسی کارکرد عملی این مدل انتخاباتی می‌تواند موضوعی قابل توجه در تحلیل جامعه‌شناختی نظم اداری بهائی باشد.

تحلیل اصل نفی روحانیت در فرقه بهائی

یکی از اصولی که در ادبیات رسمی فرقه بهائی مورد تأکید قرار می‌گیرد، فقدان طبقه روحانیت است. بر اساس این دیدگاه، در جامعه بهائی مقام مذهبی موروثی یا حرفه‌ای که نقش واسطه میان فرد و امر الهی را ایفا کند وجود ندارد و اداره امور دینی و اجتماعی به نهادهای انتخابی واگذار شده است.

با این حال، برخی تحلیل‌های جامعه‌شناختی نشان می‌دهد که حتی در غیاب روحانیت رسمی، ساختار نهادی جامعه بهائی می‌تواند نوعی نخبگان دینی سازمانی ایجاد کند. نهادهایی مانند محافل روحانی محلی و ملی، بیت‌العدل اعظم و همچنین مقامات انتصابی، در عمل دارای نقش‌های مهمی در هدایت، تفسیر و تنظیم امور جامعه هستند.

از این منظر می‌توان گفت که هرچند در بهائیت طبقه روحانیت به معنای سنتی آن وجود ندارد، اما تمرکز اقتدار نهادی و تفسیری در برخی ساختارهای سازمانی ممکن است کارکردهایی مشابه آنچه در دیگر سنت‌های دینی به روحانیت نسبت داده می‌شود ایجاد کند. بررسی این مسئله می‌تواند به درک دقیق‌تر از ماهیت اقتدار دینی در ساختار اداری بهائی کمک کند.

فصل دوم: نقد عقلانی مبانی تشکیلاتی

پس از تبیین ساختار اداری بهائیت، می‌توان مبانی نظری آن را از منظر عقل مورد بررسی قرار داد.

۱. مسئله مصونیت از خطا

یکی از مهم‌ترین مبانی تشکیلاتی بهائیت، نسبت دادن مصونیت از خطا به بیت‌العدل اعظم است. در منابع بهائی، این نهاد مصون از خطا دانسته شده و تصمیمات آن به‌عنوان اراده الهی تلقی می‌شود.[۱] در الواح وصایا، تصمیمات این نهاد چنین توصیف شده است:

«آنچه قرار دهند من عند الله است.»[۲]

و نیز:

«آنچه بالاتّفاق و یا باکثریّت آراء تحقّق یابد همان حقّ و مراد الله است.»[۳]

---

۱. همان،
۲. الواح وصایا، ص ۱۲
۳. همان، ص ۲۱

از منظر عقل نظری، نسبت دادن خطاناپذیری به نهادی مرکب از افراد عادی که از طریق انتخاب انسانی برگزیده می‌شوند، نیازمند تبیینی معرفتی و روشن است. در غیر این صورت، چنین ادعایی بیش از آنکه گزاره‌ای معرفتی باشد، کارکردی هنجاری و اقتداربخش پیدا می‌کند.

۲. اطاعت مطلق از تصمیمات نهادی

در متون بهائی تأکید شده است که مؤمنان باید از تصمیمات محافل روحانی پیروی کنند، حتی در مواردی که آن تصمیمات را نادرست می‌دانند.[۱]

کتاب اقدس، ضمن تأکید بر لزوم تبعیت از حدود الهی، هرگونه اعتراض به حکم را مردود دانسته و عدم تبعیت از امر الهی را معادل گمراهی معرفی می‌کند:

«...انّه یفعل ما یشآء و لا یسئل عمّا شآء و ما حکم به المحبوب انّه لمحبوب...»[۲]

«...انّ الّذین نکثوا عهد الله فی اوامره و نکصوا علی اعقابهم اولئک من اهل الضّلال...»[۳]

«...تلک حدود الله لا تعتدوها باهوآء انفسکم اتّبعوا ما امرتم به من مطلع البیان...»[۴]

۱. شوقی افندی، اصول نظم اداری بهائی، ص ۳۶–۳۷.
۲. اقدس بند ۷، ص ۸
۳. اقدس بند ۲ ص ۳
۴. اقدس بند ۲۹، ص ۲۶

از منظر عقل عملی، چنین اصلی می‌تواند به تضعیف مسئولیت اخلاقی فرد منجر شود؛ زیرا در این وضعیت، معیار تشخیص خیر و شر از داوری فردی سلب شده و به نهاد منتقل می‌گردد.

۳. تمرکز اقتدار در ساختار تشکیلاتی

در نظام اداری بهائیت، بیت‌العدل اعظم در حوزه قانون‌گذاری، تفسیر و نظارت نقش محوری دارد. تمرکز چنین اختیارات گسترده‌ای در یک نهاد می‌تواند احتمال بروز خطای ساختاری را افزایش دهد؛ زیرا امکان نظارت مستقل یا اصلاح درونی محدود می‌شود. همان‌گونه که در بخش نخست اشاره شد، کتاب اقدس کارکردهای مالی و اجرایی مهمی را نیز به بیت‌العدل ارجاع داده و این تمرکز عملیاتی را در کنار نقش مشورتی و مدیریتی آن قرار می‌دهد.

مسئله نفی روحانیت در فرقه بهائی

یکی از اصولی که در ادبیات رسمی فرقه بهائی مورد تأکید قرار می‌گیرد، فقدان طبقه روحانیت است. قد منعتم عن الارتقآء الی المنابر[1] بر اساس این دیدگاه، در جامعه بهائی مقام مذهبی موروثی یا حرفه‌ای که نقش واسطه میان فرد و امر الهی را ایفا کند وجود ندارد و اداره امور دینی و اجتماعی به نهادهای انتخابی واگذار شده است. با این حال، برخی

۱. اقدس بند ۱۵٤، ص ۱٤٦

تحلیل‌های جامعه‌شناختی نشان می‌دهد که حتی در غیاب روحانیت رسمی، ساختار نهادی جامعه بهائی می‌تواند نوعی نخبگان دینی سازمانی ایجاد کند. نهادهایی مانند محافل روحانی محلی و ملی، بیت‌العدل اعظم و همچنین مقامات انتصابی، در عمل دارای نقش‌های مهمی در هدایت، تفسیر و تنظیم امور جامعه هستند. از این منظر می‌توان گفت که هرچند در بهائیت طبقه روحانیت به معنای سنتی آن وجود ندارد، اما تمرکز اقتدار نهادی و تفسیری در برخی ساختارهای سازمانی ممکن است کارکردهایی مشابه آنچه در دیگر سنت‌های دینی به روحانیت نسبت داده می‌شود ایجاد کند. بررسی این مسئله می‌تواند به درک دقیق‌تر از ماهیت اقتدار دینی در ساختار اداری بهائی کمک کند.

فصل سوم: پیامدهای اجتماعی ساختار تشکیلاتی

نظام‌های نهادی افزون بر مبانی نظری، پیامدهای اجتماعی نیز به همراه دارند

مسئله اطاعت و وحدت تشکیلاتی

عبدالبها می گوید:

«حصن متین امر الله باطاعت من هو ولیّ امر الله محفوظ و مصون ماند.»[1]

همچنین تصریح شده است:

«جمیع افنان و ایادی و احبّای الهی باید اطاعت او نمایند و توجّه باو کنند.»[2]

در ادامه، مخالفت با این مرجعیت چنین توصیف شده است:

۱. الواح وصایا، ص ۱۲
۲. الواح وصایا، ص ۲۷

«من عصی امره فقد عصی الله و من أعرض عنه فقد أعرض عن الله.»[1]

بررسی ساختار تشکیلاتی بهائیت نشان می‌دهد که این نظام می‌تواند پیامدهای خاصی در جامعه بهائی ایجاد کند.

۱. نظارت اجتماعی

وجود نهادهای محلی و الزام به مشارکت در برنامه‌های جمعی، نوعی نظارت سازمانی بر رفتار اعضا ایجاد می‌کند. چنین سازوکاری می‌تواند به شکل‌گیری نوعی انضباط جمعی در جامعه منجر شود.[2]

۲. صیانت تشکیلاتی

در ادبیات رسمی بهائی، حفظ وحدت جامعه اهمیت ویژه‌ای دارد و محافل روحانی موظف‌اند از جامعه در برابر آنچه تضعیف نظم اداری تلقی می‌شود محافظت کنند.[3]

کتاب اقدس با تأکید بر «تألیف قلوب» و نهی از تفرقه، اختلاف را حاصل «ظنون و اوهام» دانسته و از هر آنچه سبب اختلاف شود برحذر می‌دارد:

«...انّ الله اراد ان یؤلّف بین القلوب ولو باسباب السّموات و الارضین * ایّاکم ان تفرّقکم شئونات النّفس و الهوی کونوا

۱. همان
۲. همان، ص ۷۰–۷۳.
۳. همان، ص ۲۳–۲۵.

کالاصابع فی الید و الارکان للبدن...»[1]

«...یا معشر العلمآء ایّاکم ان تکونوا سبب الاختلاف فی الاطراف... اجمعوا النّاس علی هذه الکلمة...»[2]

«...لمّا جآء الوعد و ظهر الموعود اختلف النّاس و تمسّک کلّ حزب بما عنده من الظّنون و الاوهام...»[3]

این رویکرد می‌تواند به محدود شدن فضای نقد درونی منجر شود. در همین چارچوب، مخالفت با بیت‌العدل چنین توصیف شده است:

من تجاوز عنه فهو ممّن أحبّ الشّقاق و أظهر النّفاق و اعرض عن ربّ المیثاق.»[4]

چنین تعابیری می‌تواند در عمل مخالفت با ساختار نهادی را به‌عنوان تهدیدی برای وحدت جامعه تلقی کند.

۳. طرد اجتماعی

در منابع بهائی، مخالفت با نظم اداری یا سرپیچی از تصمیمات بیت‌العدل به‌عنوان اعراض از امر الهی معرفی شده است.[5] کتاب اقدس نیز درباره کسانی که از حدود الهی غافل‌اند یا مدعی امور واهی می‌شوند، از تعابیر تندی

۱. اقدس بند ۵۸ ص ۵۴–۵۵
۲. اقدس بند ۱۶۹، ص ۱۶۲
۳. اقدس بند ۳۵، ص ۳۰
۴. الواح وصایا، ص ۲۱
۵. بهاءالله، گنجینه حدود و احکام، ص ۲۱۸.

استفاده می‌کند که می‌تواند مبنایی برای طرد اجتماعی فراهم آورد:

«...و الّذی غفل انّه من همج رعاع»[1]

«...انّ الّذین نکثوا عهد الله فی اوامره و نکصوا علی اعقابهم اولئک من اهل الضّلال...»[2]

«...و منهم من یدّعی الباطن و باطن الباطن قل یا ایّها الکذّاب تالله ما عندک... و لا یتضوّع منه عرف رضآئی لن یقبل ابداً هذا ما حکم به مولی الانام...»[3]

در چنین شرایطی، ممکن است فرد منتقد در شبکه اجتماعی جامعه دینی با نوعی حاشیه‌نشینی یا طرد مواجه شود.

جمع‌بندی

ساختار تشکیلاتی فرقه بهائی یکی از مهم‌ترین عناصر هویت دینی این فرقه به شمار می‌آید و از محافل محلی تا بیت‌العدل اعظم امتداد می‌یابد. همان‌گونه که از کتاب اقدس نیز برمی‌آید، این ساختار نه صرفاً پدیده‌ای تاریخی، بلکه جزئی جدفرقه‌ناپذیر از احکام الهی برای «نظم عالم» و «حفظ امم» معرفی شده و اطاعت از آن جایگاهی محوری در

۱. اقدس بند ۲، ص ۲
۲. اقدس بند ۲ ص ۳
۳. اقدس بند ۳۶ ص ۳۲–۳۳

حیات دینی پیروان دارد. در این چارچوب، عضویت دینی با التزام تشکیلاتی پیوندی تنگاتنگ پیدا می‌کند.

با این حال، بررسی عقلانی مبانی این نظام نشان می‌دهد که برخی از اصول آن، از جمله ادعای مصونیت از خطا و اصل اطاعت مطلق، با پرسش‌های جدی معرفتی و اخلاقی روبه‌رو است. در حالی که کتاب اقدس بر عدم اعتراض به حکم تأکید دارد، درباره عصمت بیت‌العدل به‌صراحت سخن نمی‌گوید. عصمت بیت‌العدل بیشتر در آثار زیر مطرح شده:

الواح وصایا عبدالبهاء

تفاسیر شوقی افندی

نامه‌های بیت‌العدل

افزون بر این، تحلیل پیامدهای اجتماعی این ساختار نشان می‌دهد که تمرکز اقتدار و تأکید بر حفظ وحدت می‌تواند امکان نقد درونی و تنوع فکری را در جامعه محدود سازد. دستورات صریح به «تألیف قلوب» و نهی از «سبب الاختلاف» شدن، همراه با برچسب‌گذاری برای مخالفان، این برداشت را تقویت می‌کند.

از این رو، مطالعه نظام تشکیلاتی بهائیت برای فهم نسبت میان قدرت دینی، اطاعت نهادی و آزادی عقلانی در جوامع دینی اهمیتی ویژه دارد.

بخش دوم: پاسخ به شبهات

فصل اول: دلایل بهاییان بر آسمانی بودن آیین بهائیت

وجود نشانه‌های رسالت الهی در رهبران بهائیت

شبهه: از دیدگاه بهاییان آیین بهایی به دلالت همان دلایلی الهی و آسمانی است که ادیان الهی گذشته آن‌ها را داشته‌اند و آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. خصوصیات فردی پیامبران از قبیل صداقت، امانت، پاکی و درستی که بر قلوب دیگران اثر می‌نمود. حضرت اعلی و حضرت بهاءالله ازنظر حسن اخلاق و پاکی ضمیر شهره اطرافیان بودند.

۲. رنج‌ها و محنت‌ها و زندانی شدن علی‌محمد باب و حسینعلی نوری مانند انبیای گذشته که درراه تبلیغ رسالت خود کشیدند.

۳. بشارت‌ها و نشانه‌هایی که در ظهورات (ادیان) گذشته در کتاب‌ها و یا دیگر آثار، بیان گردیده است که دقیقاً به این ظهور اشاره می‌نمایند.

۴. اعراض و بلوای منکرین، خود دلیلی محکم دیگری بر الهی بودن این امر است.

۵. قدرت نزول آیات و بیانات به‌طوری‌که حضرت اعلی در یک‌شب چندین برابر قرآن، آیات نازل نمودند و حضرت بهاءالله در دوران پرثمر عمرشان باآنکه تحصیلات رسمی نداشتند، بیش از ۱۰۰ جلد کتاب آسمانی نازل فرموده‌اند.

پاسخ

بهائیت ثمره ادعاهای متضاد و متناقض علی‌محمد شیرازی و حسین‌علی نوری است. بعد از اعدام علی‌محمد، حسینعلی نوری با این ادعا که علی‌محمد باب او را به‌عنوان «من یظهره الله» فرستاده است، آیین بهائیت را تأسیس نمود. پس از اعدام علی‌محمد شیرازی که ادعای بابیت، مهدویت و نبوت کرده بود، صبح ازل و حسینعلی نوری که باهم برادر بودند بر سر جانشینی او اختلاف کردند. آن‌ها از ایران به عراق تبعید شدند و سپس توسط حکومت عثمانی ترک، صبح ازل به قبرس و حسینعلی به عکا تبعید گردیدند. حسینعلی با این ادعا که او همان «من یظهره الله» است که علی‌محمد باب وعده آمدن آن را داده بود، توانست صبح ازل را شکست داده و رهبری بابیه را به عهده گرفته و به‌تدریج با حمایت قدرت‌های استعماری فرقه بهائیت را پایه گزاری نمود. سران این فرقه و نیز پیروان آن بر این باور هستند

که فرقه بهائیت به‌عنوان یک دین آسمانی و الهی از سوی خداوند نازل‌شده است.

از میان مـواردی کـه از سـوی بهاییان مطرح‌شده به‌جز بشارات ادیان گذشته، هیچ‌کدام دلیل الهی بودن یک دین نیست و هیچ بشارتی در ادیان گذشته بر الهی بودن بهائیت و نبوت علی‌محمد شیرازی و حسینعلی نوری وجود ندارد و بهاییان در این حوزه مطلبی برای ارائه ندارند.

تنها دلیلی که بر وحیانی بـودن و الهی بـودن دیـن دلالت منطقی دارد معجزه است. علت نیاز به معجزه برای اثبات نبوت و وحیانی بـودن دیـن، ایـن اسـت که ادعـای رسالت و نبوت، ازنظر عقل بدون دلیل قابل‌پذیرش نیست. هرچند قرائن و شواهد و نیز بشارت پیامبر پیشین در حد اقناع دلیل اثبات مدعی رسالت است؛ اما تنها برهانی که می‌تواند رسالت را به اثبات برساند معجزه است. به همین علت تمام انبیاء برای اثبات نبوت و رسالت خود دارای معجزه بوده و خداوند آنان را مجهز با معجزه، برای هدایت بشر فرستاده است.[1] با توجه به اینکه بدون معجزه اثبات نبوت امکان‌پذیر نیست، سنت الهی بر این بـوده که انبیائی که از طرف او بـرای هدایت مردم ارسال می‌شود با نشانه‌ای که اختصاص به او دارد همراه باشد تا در ضمن اثبات رسالت آنان، مدعیان دروغین را نیز بی‌دلیل

۱ . الحدید، ۲۵.

و رسوا نماید. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: معجزه علامت خداوند است و آن را به‌غیراز انبیا و رسولان و حججش اعطا نمی‌کند، برای اینکه راست‌گویی راست‌گو از دروغ‌گویی دروغ‌گو به‌وسیله آن تشخیص داده شود.[1]

به دلیل اینکه خداوند این علامت را به غیر انبیای خود اعطا نمی‌کند، اثبات نبوت به‌وسیله معجزه یک برهان منطقی و عقلی است نه دلیل اقناعی و خطابی آن‌گونه که بعضی‌ها پنداشته‌اند. رابطه منطقی بین معجزه و حقانیت مدعی نبوت را با یک قیاس شرطیه می‌توانیم این‌گونه بیان کنیم: «هرکسی که نبی است باید با خداوند رابطه داشته باشد؛ و هرکسی که با خداوند رابطه دارد می‌تواند معجزه بیاورد؛ و فلان شخص معجزه آورده است. پس او نبی است».

اما سران بهائیت که مدعی نبوت شده و بهائیت را دین الهی معرفی می‌کنند، هیچ معجزه‌ای نداشته و حتی مدعی آوردن معجزه هم نبوده‌اند. ازاین‌رو با قاطعیت می‌توان حکم نمود که علی‌محمد باب و حسینعلی نوری نه‌تنها هیچ ارتباطی با خداوند نداشته، بلکه ادعای آنان کذب محض است و در نتیجه هیچ حجیتی بر دیگران ندارند که از آنان پیروی کنند.

افزون بر آن دلایلی که از سوی بهاییان برای اثبات الهی بودن بهائیت ردیف شده هرکدام اشکالات خودش را دارد.

۱. محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۱ ص ۷۱، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چ ۳، ۱۴۰۳ ق/۱۹۸۳ م.

۱. در رد دلیل اول گفته می‌شود که خصوصیات فردی پیامبران از قبیل صداقت، امانت، پاکی و درستکاری دلیل بر نبوت و رسالت نیست؛ بلکه این‌ها اوصافی هستند که در یک نبی و پیامبر باید وجود داشته باشند و ممکن است غیر پیامبر هم دارای این اوصاف باشد؛ اما علی‌محمد باب و حسینعلی نوری این اوصاف را هم نداشته‌اند؛ زیرا همین ادعای کذب آنان کافی بر نفی این اوصاف در آنان است. همچنین ادعاهای متناقض علی‌محمد مبنی بر بابیت، مهدویت و نبوت او[1] نیز این اوصاف را از او می‌زداید.

۲. تحمل رنج و محنت نیز از دلایل نبوت و رسالت به شمار نمی‌آید؛ زیرا چه‌بسا مردانی که درراه باطل و برای مسائل دنیوی رنج و محنت را تحمل می‌کنند و حتی بسیاری بوده و هستند که به خاطر جنایات اجتماعی و اخلاقی رنج‌های پرمشقتی را در زندان تحمل کرده و یا اعدام می‌شوند. علی‌محمد شیرازی و نیز حسینعلی نوری اگر هم محنتی را در زندگی دیده‌اند به خاطر ادعاهایی بوده است که نتوانسته دلیل بر آن‌ها بیاورند و با این ادعاها باعث گمراهی مردم می‌شده‌اند.

۳. هیچ بشارت و نشانه‌ای بر بعثت علی‌محمد شیرازی

۱ . ر.ك: بهرام افراسیابی، تاریخ جامع بهائیت (انتشارات سخن، چ چهارم، ۱۳۷۱) و همچنین فرهنگ فرق اسلامی، محمد جواد مشکور (انتشارات آستان قدس رضوی، چ سوم، ۱۳۷۵) ص ۸۷ تا ۹۴.

و نیز حسینعلی نوری در هیچ کتابی وجود ندارد؛ بلکه قرآن کریم سلسله نبوت را در محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله ختم نموده[1] و هیچ پیامبری بعدازآن حضرت از سوی خداوند نخواهد آمد.

۴. اعراض و بلوای منکرین، کمترین دلالتی بر الهی بودن دین الهی نیست. بهاییان به علتی اینکه پیامبران الهی در معرض انکار و طرد کافران و منکرین قرار می‌گرفته‌اند، تصور کرده‌اند که این وضعیت از دلایل اثبات نبوت است؛ اما این انکار و بلوای مردم علیه کسی و یا علیه مکتب و فرقه‌ای دلیل منطقی بر حقانیت و الهی بودن آن‌ها نیست. در مورد بهائیت و سران آن‌ها باید گفت که عدم پذیرش مسلمانان و حتی مسیحیان و پیروان سایر ادیان بشری، به علت بطلان وبی پایگی این فرقه و آموزه‌های آن است نه به علت الهی بودن و آسمانی بودن آن.

۵. قدرت بر نزول آیات و بیانات زیاد بنا بر ادعای بهاییان که علی‌محمد در یک‌شب چندین برابر قرآن نازل کرده و حسینعلی نوری در دوران عمرش باآنکه تحصیلات رسمی نداشت است، بیش از ۱۰۰ جلد کتاب آسمانی نازل کرده است، از امتیازات مخصوص این دو نفر است که کمترین دلالتی بر اثبات ادعاهای آنان ندارد؛ زیرا قدرت بر نزول

۱ . احزاب، ۴۰. ﴿ما كانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِكُمْ وَ لكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خاتَمَ النَّبِيين﴾؛ محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله پدر هیچ يك از مردان شما نبوده و نیست ولی رسول خدا و ختم‌کننده و آخرین پیامبران است)

آیات زیاد از دلایل اثبات نبوت نیست به همین دلیل هیچ پیامبری چنین ادعایی نکرده که توانایی و قدرت نزول آیات فراوان دارند؛ ازاین‌رو این قدرت از ادعاهای مختص به رهبران بهائیت است و چیزی است که با ادعای کذب سازگاری دارد. علی‌محمد باب اگر توانسته در یک‌شب چندین برابر قرآن را نازل کند همین خود دلیل کذب نبوت اوست؛ زیرا خداوند مرتکب چنین کار لغو و بیهوده نمی‌شود که بر کسی در یک‌شب چندین برابر قرآن را نازل کند. با همین معیار ۱۰۰ جلد کتاب آسمانی حسینعلی نوری نیز دلیل بر بطلان ادعای اوست. بهاییان گمان می‌کنند هرکسی بیشتر آیه نازل کرد نبوت او قوی‌تر است.

این سخن بهاییان که علی‌محمد باب و نیز حسینعلی نوری دارای تحصیلات نبوده کذب محض است و بهاییان این مطلب را در راستای تثبیت نبوت آنان ادعا نموده‌اند. درحالی‌که تحصیلات مقدماتی علی‌محمد شیرازی نزد شیخ عابد معلم بوده و به شهادت خودش که می‌گفت یا محمد یا معلمی لاتضربنی، اسم اصلی این معلم محمد بوده است. علی‌محمد در کربلا در جلسات درس سید کاظم رشتی نیز شرکت داشته است.[1] همچنین میرزا حسینعلی نوری به

۱ . زاهد زاهدانی، سعید، بهائیت در ایران، ص ۱۲۶، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چ ۴، ۱۳۸۸ ش.و ر.ك: بهرام افراسیابی، تاریخ جامع بهائیت (انتشارات سخن، چ چهارم، ۱۳۷۱) و همچنین فرهنگ فرق اسلامی، محمد جواد مشکور (انتشارات آستان قدس رضوی، چ سوم، ۱۳۷۵) ص ۸۷ تا ۹۴.

همت پدرش میرزا عباس نوری که از منشیان و مستوفیان زمان محمدشاه قاجار بود، تحت تعلیم قرارگرفته حتی برای این منظور برای او و دیگر فرزندانش آموزگار سرخانه می‌آورد. میرزا حسینعلی نوری در سنین کودکی نزد پدر و بستگان و معلمان خصوصی به فراگرفتن علوم و فنون مقدماتی پرداخت و بدین سبب از رفتن به مدرسه بی‌نیاز بود. در ایام جوانی نیز چون هیچ اشتغالی نداشت، همه اوقاتش صرف گردش و تفریح یا مطالعه و تقریر و یا حضور در مجالس عارفان و حکیمان و محافل شاعران و ادیبان بود و از این راه معلوماتی پراکنده و فراوان آموخت. ولی در عین حال هم علی‌محمد شیرازی و هم حسینعلی نوری داعیه امّی بودن داشته‌اند.[1]

افزون بر این‌ها آیات و کتاب‌های علی‌محمد شیرازی و نیز حسینعلی نوری لاطائلاتی است که یا هیچ مفهوم و معنایی ندارند و یا با حکم عقل و عقلا در تضاد هستند. بی‌محتوا بودن بلکه بطلان و لغویت این کتاب‌ها برای هر آدم منصفی بامطالعه و نگاه اجمالی در آن‌ها قابل‌اثبات است بلکه همین کتاب‌های آنان دلیل واضح بر بطلان ادعای نبوت آنان است و باوجوداین کتاب‌ها نیازی به دلیل دیگری برای بطلان دین بهائیت نیست. مثلاً علی‌محمد باب می‌گوید: «آنچه از حیوان (سگ و خوك و ...) بیرون می‌آید پرهیز نکنید

۱ . زاهدانی، بهائیت در ایران، ص ۱۴۴.

مگر اینکه لطافت را دوست داشته باشید»[1] یا «شما انواع داروها و مسکرات را نباید مالك شوید و نباید آن‌ها را بخرید و بفروشید و به کاربندید، مگر آنچه را دوست می‌دارید که بخواهید بکنید».[2] یا مثلاً حسینعلی می‌گوید: «اگر بهاء درباره آب؛ حکم باده را صادر کند و درباره آسمان چون زمین حکم نماید... همگی درست است و شك در آن نیست و هیچ‌کس را نرسد که بر آن اعتراض یا چون‌وچرا نماید».[3]

مراد از سبع مثانی در قرآن، علی‌محمد باب و حسینعلی بهاء

شبهه: بهاییان می‌گویند مراد از «سبع مثانی» در آیه ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾ نمی‌تواند سوره فاتحه باشد. در این آیه خداوند به حضرت محمد دو هدیه ارزنده داده است اولین هدیه که از قرآن عظیم هم اولویت دارد و اهمیت بیشتری دارد دو بار هفت است! که مراد از آن علی‌محمد (باب) و حسینعلی (بهاء) است؛ زیرا اسم آنان هفت‌حرفی است؛ یعنی خداوند به محمد [ص] فرموده که ما به تو علم ظهور این دو موجود هفت‌حرفی را دادیم.

پاسخ

بهاییان برای قبولاندن آیین خود به هر تر و خشکی متمسک می‌شوند. در این شبهه از کلمه «سبع مثانی» که

۱. کتاب بیان عربی، ص ۲۸.
۲. بیان عربی، ص ۴۲.
۳. کتاب اقدس، ص ۴.

دریکی از آیات قرآن آمده، علی‌محمد باب و حسینعلی بهاء را که از مؤسسین بهائیت هستند، استنباط نموده‌اند.

بهاییان که نه قرآن را قبول دارند و نه پیامبر گرامی اسلام ﷺ را، بازهم برای اثبات آیین خود و اینکه این دین از سوی خداوند نازل‌شده است، به قرآن کریم تمسک می‌جویند. درحالی‌که همین قرآن کریم پیامبر اسلام را خاتم انبیا و دین اسلام را آخرین دین خداوند معرفی نموده است. خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿ما كانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِكُمْ وَ لكِنْ رسول‌الله وَ خاتَمَ النَّبِيينَ وَ كانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليماً﴾؛[1] محمّد ﷺ پدر هیچ‌یک از مردان شما نبوده و نیست ولی رسول خدا و ختم کننده و آخرین پیامبران است و خداوند به همه‌چیز آگاه است!»

این آیه شریفه بعدازاینکه ارتباط خانوادگی پیامبر اسلام ﷺ را با مسلمانان نفی نموده، ارتباط رسالی آن حضرت را با مردم مطرح کرده و خاتمیت آن حضرت را اعلام می‌کند. این نکته قابل‌توجه است که خاتم انبیا بودن، به معنی «خاتم‌المرسلین» بودن نیز هست و اینکه بعضی از دین سازان عصر ما برای مخدوش کردن مسئله خاتمیت به این معنی چسبیده‌اند که قرآن، پیامبر اسلام ﷺ را خاتم انبیاء شمرده، نه «خاتم رسولان» این یك اشتباه بزرگ است. چراکه اگر کسی خاتم انبیاء شد به‌طریق‌اولی خاتم رسولان نیز

۱ . احزاب، ۴۰.

هست؛ زیرا مرحله «رسالت» فراتر از مرحله «نبوت» است.[1]

خداوند متعال در قرآن کریم اسلام را کامل‌ترین دین خود اعلام نموده و آن را آخرین دین رسمی خود قرار داده است: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ ديناً﴾؛[2] امروز، دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به‌عنوان آیین جاودان شما پذیرفتم». وقتی‌که دین کامل از سوی خداوند برای هدایت بشر فرستاده‌شده است، عقلاً معنا ندارد که دینی دیگری پس‌ازآن ارسال کند؛ زیرا اگر آن دین دیگر مثل اسلام باشد، این کار لغو بوده و کار لغو بر خداوند محال است و اگر ناقص‌تر باشد برخلاف حکمت خدا بوده و عقلاً انجام چنین عملی نیز از سوی خداوند محال است. ازاین‌رو خداوند فرموده است: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلام﴾[3]؛ دین در نزد خدا، اسلام است» و باز تأکید می‌کند: ﴿وَ مَنْ يبْتَغِ غَيرَ الْإِسْلامِ ديناً فَلَنْ يقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِينَ﴾[4]؛ و هر کس جز اسلام آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت، از زیانکاران است.»

با وجود این آیات روشن، بهائیت طبق چه معیاری دوباره

۱ . مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۱۷، ص ۳۳۸، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چ۱، ۱۳۷۴ ش.
۲ . مائده، ۳.
۳ . آل‌عمران، ۱۹.
۴ . آل‌عمران، ۸۵.

به قرآن متمسک می‌گردد و دلایلی را از قرآن برای اثبات بهائیت اقامه نموده که نه‌تنها هیچ ارتباطی بین آیات قرآن و بهائیت وجود ندارد، بلکه آن را و هر دینی دیگر را با قاطعیت نفی نموده و بطلان آن‌ها را اعلام می‌کند.

بنابراین با آیه ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾[1] نیز نمی‌توان دینی را که هیچ ارتباطی به خداوند ندارد، به خدا نسبت داد. اینکه بهاییان «سبع مثانی» را در آیه شریفه بر علی‌محمد باب و حسینعلی نوری تطبیق نموده‌اند، نه‌تنها غیر عالمانه است، بلکه بسیار مضحک و خرافی است؛ زیرا اولاً طبق ادعای بهاییان اگر خداوند به پیامبر اسلام بر اساس این آیه شریفه علم ظهور دو موجود هفت حرفی را داده که از قرآن هم بالاتر است، بر پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله لازم بود که مسلمانان را از آن باخبر می‌ساخت و دست‌کم مانند قرآن به امت اسلامی معرفی می‌کرد تا در آینده، امت آن حضرت گمراه نمی‌شدند.

خرافی بودن این آموزه از آنجا روشن‌تر می‌گردد که اسامی هفت‌حرفی در دنیا بی‌شمار است و منحصر در اسم علی‌محمد و حسینعلی نیست تا سبع مثانی را بر آن منطبق نمود.

افزون بر همه این‌ها به‌طوری‌که در روایات زیادی از رسول

۱. حجر، ۸۷.

خدا صلی الله علیه و آله واردشده و به‌وسیله امامان اهل‌بیت علیهم السلام تفسیر شده مراد از «سبع مثانی» در این آیه شریفه سوره حمد است؛ و با بودن این‌همه روایات، دیگر نباید اعتنایی به گفته بعضی کرد که گفته‌اند مقصود از آن، هفت سوره طولانی است یا مراد از آن «حم» های هفتگانه است و یا مقصود از آن، هفت صحیفه‌ای است که از آسمان بر انبیا نازل‌شده اند؛ زیرا این اقوال نه دلیلی از کتاب خدا دارد و نه از سنت. با توجه به اینکه در قرآن کریم آیات قرآن مثانی خوانده‌شده و فرموده است ﴿کِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِی تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِینَ یخْشَوْنَ رَبَّهُمْ﴾[1] مراد از «سبع مثانی» در آیه موردنظر این می‌شود که سوره حمد بعضی از آیات قرآن یعنی بعضی از مثانی است.[2]

ازنظر لغت مثانی به معنای (دو) آن‌گونه که بهاییان پنداشته، نیست و ظاهراً «مثانی» جمع «مثنیه»- به فتح میم- یعنی اسم مفعول از ماده «ثنی» باشد که به معنای عطف و برگرداندن است، هم چنان‌که در جای دیگر قرآن آمده: «یثْنُونَ صُدُورَهُمْ».[3] آیات قرآنی را ازاین‌رو مثانی نامیده که بعضی مفسر بعضی دیگر است و وضع آن دیگری را روشن می‌کند و هر یك به بقیه نظر و انعطاف دارد، هم چنان‌که جمله

۱ . زمر، ۲۳. (کتابی است که آیاتش همه، با هم متشابه است و از (قرائت) این کتاب، اغلب بر بدن خداترسان، لرزه می‌افتد و پوست بدنشان جمع می‌شود)

۲ . رک: طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه: موسوی همدانی سید محمد باقر، ج ۱۲، ص ۲۸۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵، ۱۳۷۴ ش.

۳ . هود، ۵. (سینه‌های خود را خم می‌کنند که دیده نشوند، سوره)

«کِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِی» اشاره به این معنا دارد، برای اینکه هم آن را متشابه خوانده که معنایش شباهت بعضی آیات آن با بعضی دیگر است و هم مثانی نامیده است.

ممکن هم است کلمه مذکور را جمع «مثنی» به معنی مکرر بگیریم، که باز کنایه از این می‌شود که بعضی از آیاتش بعضی دیگر را بیان می‌کند.

در اینکه خداوند فرمود: ﴿سَبْعاً مِنَ الْمَثانِی وَ الْقُرْآنَ الْعَظِیمَ﴾ تعظیمی از سوره فاتحه و همه قرآن کرده که بر کسی مخفی نیست، اما تعظیم قرآن است، برای اینکه از سوی خداوند عز و جل به وصف عظیم توصیف‌شده و همچنین با این دلیل تعظیم سوره فاتحه است که کلمه «سبع» را نکره و بدون وصف آورده است که بر عظمت قدر و جلالت شأن دلالت می کند و این معنا بر اهل ادب پوشیده نیست. علاوه بر این، یك سوره در قبال قرآن قرارگرفته و حال‌آنکه خودش سوره‌ای از قرآن است.[1]

پیش‌بینی قرآن از سال ظهور علی‌محمد باب

شبهه: بهاییان برای اثبات اینکه علی محمد باب فرستاده خدا است به حدیثی از امام محد باقر علیه‌السلام تمسک کرده اند. در این حدیث حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام خطاب به ابالبید مخزومی می‌فرمایند: «ای ابالبید مرا در حروف مقطعه قرآن،

۱ . رک: ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۲۸۲-۲۸۳.

علم سرشاری است، وقتی خداوند «الم ذلك الكتاب» را نازل فرمود: محمد صلی الله علیه و آله قیام کرد تا آنجا که نور وجود اقدسش آشکار گشت و سخنانی در دل‌های مردم جای گرفت. هنگام ولادت او از هزاره هفتم ظهور حضرت آدم صد و سه سال می‌گذشت. سپس فرمود بیان این در حروف مقطعه قرآن است وقتی بدون تکرار آن را بشماری. هیچ‌یک از این حروف نمی‌گذرد جز اینکه یکی از بنی‌هاشم در موقع گذشتن آن قیام می‌کند. آنگاه فرمود: «الف» یك، «ل» سی، «م» چهل، و «ص» در المص نود است که جمعاً صد و شصت‌ویک است، پس قیام امام حسین علیه السلام «الم الله لا اله» بود. وقتی مدت او به سر رسید، قائم بنی‌عباس قیام می‌کند و چون آن بگذرد قائم ما در «المر» قیام می‌کند. پس آن را بفهم و در خاطر بسپار و از دشمنان پوشیده دار».

اگر حروف مقطعه قرآن را تا «المر» جمع کنید فاصله زمانی بین قیام علنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله در سال ششم بعد از بعثت تا قیام حضرت قائم را نشان می‌دهد:

الم (سوره دوم) الم (سوره سوم) المص (سوره هفتم) والر (سوره دهم) والر (سوره یازدهم) والر (سوره دوازدهم) والمر (سوره سیزدهم) می‌شود هزار ودویست و شصت و هفت سال بنابراین اگر هفت سال قبل از هجرت را از آن کسر نمایید تاریخ قیام حضرت قائم هزار و دویست وشصت می‌شود.

۱۲۶۷=۷۱+۷۱+۱۶۱+۲۳۱+۲۳۱+۲۳۱+۲۷۱

پاسخ

بهاییان برای اینکه هیچ دلیلی برای اثبات ادعاهای رهبرانشان ازجمله علی‌محمد شیرازی ندارند به اموری تمسک می‌جویند که بطلان آن‌ها واضح‌تر از خود ادعاهایشان است. وضعیت حقوقی و حقیقی رهبران بهاییان کافی بر این است که ادعاهای آنان را باطل کند؛ زیرا شخصیت حقیقی آنان بر کسی پوشیده نیست و هیچ صلاحیتی برای مقام امامت و نبوت و امثال این‌ها را نداشته‌اند. شخصیت حقوقی آنان نیز از کتاب‌های موجود آنان قابل‌تشخیص است و کتاب‌هایشان خود دلیل بر بطلان ادعاهای آنان است. وقتی‌که علی‌محمد باب در سال ۱۲۶۰ قمری ادعای بابیت و سپس مهدویت و درنهایت ادعای الوهیت کرده است، پیروانشان تلاش کرده‌اند که عدد ۱۲۶۰ را از حروف مقطعه قرآن به دست آورده و به‌وسیله قرآن کریم ادعای او را ثابت کنند.

این روایت در تفسیر صافی[1] و همچنین در تفسیرهای مثل نورالثقلین و برهان نیز نقل‌شده است. با توجه به اینکه این حدیث در هیچ‌یکی از متون حدیثی شیعه مثل کتب اربعه و حتی در کتاب‌های حدیثی دیگر نقل نشده و همچنین مفسران بنام شیعه از این حدیث در توضیح و تفسیر حروف

۱ . فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، تفسیر الصافی، ج ۱، ۹۱، تهران، مکتبة، چ ۲، ۱۴۱۵ق.

مقطعه استفاده نکرده‌اند، نمی‌توان ثابت نمود که این حدیث از امام باقر علیه‌السلام صادرشده باشد.

محتوای حدیث درواقع، وقت ظهور قائم و امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را با حروف ابجدی که در میان یهودیان رایج بوده است، مشخص می‌کند. درحالی‌که از سوی خود ائمه علیهم‌السلام ازجمله امام صادق و امام باقر علیهماالسلام تعیین‌کنندگان وقت ظهور قائم علیه‌السلام دروغ‌گو خوانده‌شده‌اند. وقتی مهزم از امام صادق علیه‌السلام پرسید، جعلت فداك أخبرنی عن هذا الأمر الذی ننتظر متی هو؟ فقال یا مهزم کذب الوقاتون و هلك المستعجلون و نجا المسلمون.[1] در حدیث دیگر وقتی ابو بصیر از زمان ظهور قائم علیه‌السلام می‌پرسد امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «کذب الوقاتون إنا أهل‌البیت لا نوقت؛ یعنی کسانی که وقت ظهور امام زمان را معین می‌کنند دروغ‌گو هستند و ما اهل‌بیت وقت ظهور قائم را تعیین نمی‌کنیم».[2]

زمانی که از امام باقر علیه‌السلام از وقت ظهور سؤال می‌شود، امام می‌فرماید: «کذب الوقاتون کذب الوقاتون کذب الوقاتون...»[3] امام باقر علیه‌السلام در این حدیث سه بار تأکید می‌کند که وقاتون دروغ‌گو هستند.

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج۱ ص ۳۶۸، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چ ۴، ۱۴۰۷ ق.
۲. همان.
۳. همان.

با توجه به این احادیث وقتی‌که وقاتون دروغ‌گو باشند، ممکن نیست از سوی خود اهل‌بیت علیهم‌السلام وقت ظهور قائم معین‌شده باشد؛ چه اینکه امام صادق علیه‌السلام به‌صراحت می‌فرماید ما اهل‌بیت وقت ظهور را تعیین نمی‌کنیم. حالا چه این تعیین وقت با کمک حساب ابجد از حروف مقطعه باشد و چه به‌صورت صریح فرموده باشند، هردو صورت مشمول این احادیث می‌شوند.

پس با توجه به این احادیث ممکن نیست روایتی که در تفسیر صافی با حساب ابجد و حروف مقطعه، وقت و سال ظهور را معین کرده از امام باقر علیه‌السلام صادرشده باشد.

برفرض اگر از این اشکال صرف‌نظر کنیم، در این حدیث از ظهور قائم آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله سخن گفته‌شده که هیچ ربطی به علی‌محمد باب ندارد. مشخصات قائم آل محمد هم در احادیث نبوی در متون اهل سنت و هم در احادیث امامان معصوم علیهم‌السلام بسیار روشن‌بیان گردیده که هیچ نشانه‌ای از این مشخصات آن حضرت در علی‌محمد باب دیده نمی‌شود. همچنین علائمی قطعی که برای ظهور آن حضرت بیان گردیده هیچ‌کدام هم در زمان ادعای علی‌محمد باب به وقوع نه پیوسته و هیچ اثری هم از این علائم قطعی تا امروز دیده نشده است. همچنین وقایع و حوادثی که بعد از قیام قائم علیه‌السلام در احادیث معتبر بیان‌شده، هیچ اثری از این حوادث نه در زمان علی‌محمد باب و نه پس‌ازآن در زمان حسینعلی نوری اتفاق نیفتاده است.

بهاییان برای اینکه بتوانند ادعای رهبرانشان را بر کرسی بنشانند، از این احادیث ضعیف و مخالف با مسئله ظهور حضرت قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ، سوءاستفاده می‌کنند و مطالبی را طرح می‌کنند که ممکن است کسانی که اطلاعاتی کافی از دین اسلام و مذهب شیعه و به‌خصوص مسئله مهدویت ندارند به دامشان بیفتند. بهاییان در این سوءاستفاده از یهودیان عصر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پیروی کرده‌اند.

دربـاره حـروف مقطعه قـرآن روایـتی به سندی ضعیف از ابن عباس، از جابر بن عبدالله ابن رباب نقل‌شده است که یهودیانی که در میان آنان ابو یاسر حی بن اخطب هم بوده وقتی حروف مقطعه «الم ذلِكَ الْكِتابُ لا رَيبَ فِيهِ» را از زبان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدند، از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسیدند آیا جبرئیل این را از ناحیه خدا برایت آورده؟ فرمود: آری. گفتند: بااینکه خداوند قبل از تو هم انبیایی فرستاده و ما سراغ نداریم که هیچ پیغمبری مدت سروری و مقدار عمر امتش را دانسته باشد غیر از تو که در ایـن کـلام خـود از آن خبر می‌دهی؟ در همین بین حی بن اخطب به عـده‌ای که همراهش بودند گفت: «الـف» یك و «لام» سی و «میم» چهل، جمعاً می‌شود هفتادویک و آیا شما می‌خواهید به دین پیغمبری درآیید که مدت سـروری‌اش و عمر امتش مجموعاً هفتادویک سال اسـت؛ اما وقتی‌که حـروف مقطعه دیگر را هم از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدند، امر بر آنـان مشتبه شده و به پیامبر گفتند که ما

نمی‌دانیم دوران نبوت او کوتاه است یا بلند. این در حالی است که در این روایت نیامده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله حساب ابجد یهودیان را امضاء کرده باشد، خود یهودیان هم دلیلی برای گفته خود نیاورده‌اند.[1]

بهاییان نیز با همین روش خواسته‌اند بگویند که بر طبق حساب ابجد از حروف مقطعه زمان ظهور علی‌محمد باب به دست می‌آید درحالی‌که هیچ دلیلی بر آن ندارند.

افزون بر همه این‌ها بهاییان موضع شفاف درباره شخصیت حقوقی علی‌محمد باب ندارند که آیا او باب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است یا خود امام زمان است یا اینکه پیامبر است، هرچند از کلمه «باب» که علی‌محمد شیرازی در آغاز ادعاهای خود آن را انتخاب کرده بود، باب امام زمان علیه‌السلام مراد است؛ اما پس‌ازآن ادعاهای متناقض و مخالف از سوی علی‌محمد ابراز گردیده است. به‌هرحال وضعیت علمی و شخصیتی علی‌محمد باب شایستگی هیچ‌یکی از این مقامات را نداشته است؛ زیرا او از حیث علمی و معنوی حتی در حد یک فرد باسواد معمولی هم نبوده است. بهترین شاهد بر این مطلب کتاب «بیان» او است که هرکسی آن را بخواند بر نادانی و عدم تعادل روانی او یقین پیدا می‌کند.

۱ . رک: طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۱۴، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵، ۱۳۷۴ ش.

مخدوش بودن معجزه بر اثبات حقانیت ادعای انبیاء

شبهه: بهاییان می‌گویند به دلیل اینکه هر آیینی حتی بت‌پرستان برای اثبات حقانیت خود معجزات ظاهری را نقل می‌کند، هیچ رابطه منطقی بین معجزه ظاهری و اثبات نبوت وجود ندارد؛ ازاین‌رو در قرآن و تاریخ اسلام شواهد قاطع وجود دارد که منکران پیامبران حتی با مشاهده معجزه نیز مؤمن نمی‌شدند و پیامبران را جادوگر می‌گفتند.

به همین دلیل پیامبر اکرم ﷺ آن‌گونه که در آیه ۹۰ الی ۹۳ سوره اسراء بیان‌شده معجزه نداشته‌اند و آیات قرآن که معجزات را برای انبیا ذکر کرده از آیات متشابه قرآن است و معنای باطنی خاصی دارند.

حسینعلی بهاء بااینکه دارای معجزه بوده است چون در باورمندی مردم اولویتی نداشته، خود ایشان اجازه پخش معجزاتش را نداده است. حتی حسینعلی بهاء به مردم و بزرگان پیشنهاد کرده که برایشان معجزه بیاورد، ولی مردم ترسیده و مانع آوردن معجزه از سوی حسینعلی شده‌اند.

بنابراین دلیل و برهان اصلی انبیای الهی و ازجمله حضرت بهاءالله، نفس ظهور ایشان و نزول آیات وحیانی بوده و هست و نه معجزات؛ چه اینکه آیات و کتب الهی، برعکس معجزات، باقی هستند و همه نسل‌های بشری می‌توانند آن را ملاحظه کنند. ازاین‌رو کتاب‌های حضرت بهاءالله که حدود ۱۰۰ جلد هست معجزات اوست.

پاسخ

بهاییان برای اینکه مدعیان نبوت بهائیت معجزه نداشته‌اند، اصل معجزه را زیر سؤال برده و دلالت منطقی آن را بر اثبات رسالت نفی نموده و به‌طورکلی گفته‌اند که هیچ پیامبری معجزه نداشته است. آنان مدعی هستند که نفس ظهور پیامبر و آوردن کتاب کافی برای اثبات رسالت است هرچند این کتاب معجزه نباشد.

بعد از اثبات و پذیرش وجود خداوند و قدرت او بر هدایت بشر به‌سوی کمال، خداوند بر مقتضای لطفی که دارد؛ باید مبلّغ و پیامبری از جنس بشر برای بیان تکالیف و وظایف بشر بفرستد تا بندگان را بر همه وظایف اعم از پنهان و آشکار آگاه سازد و حجت خدا بر آن‌ها تمام گردد چنانکه خدا فرموده است: ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾[1].[2]

بدیهی است نمایندگی از جانب خدا، از مقامات ارزنده‌ای است که طبعاً مدعیان زیادی پیدا می‌کند و کسانی به هوس می‌افتند که خود را دارنده آن منصب معرفی نمایند؛ هرچند شایستگی آن را نداشته باشند و درنتیجه راست‌گو و دروغ‌گو، راهنما و گمراه‌کننده، با یکدیگر اشتباه می‌شوند و مردم در تشخیص «نبی» واقعی از «متنبی» دروغ‌گو دچار حیرت

۱. انفال، ۴۲.

۲. خوئی، سید ابوالقاسم، مرزهای اعجاز، ترجمه جعفر سبحانی، ص ۳۲، قم، موسسه امام صادق علیه‌السلام، چ۱، ۱۳۸۵ ش.

می‌گردند. از این نظر پیامبران واقعی باید با دلیل و گواه روشنی مجهز شوند تا راست‌گویی و امین بودن آنان در تبلیغ از جانب خدا مبرهن و ثابت گردد. یک چنین دلیل، نمی‌تواند از نوع کارهای عادی و معمولی باشد که دیگران نیز بتوانند مانند آن را بیاورند. در این صورت ناگزیر راه اثبات ادعا، منحصر به انجام کاری می‌شود که از حدود قوانین طبیعی بیرون بوده و دیگران یارای معارضه و مقابله با آن نباشد.[1] به همین دلیل بر طبق سنت الهی همه انبیائی که از طرف خدا برای هدایت بشر ارسال‌شده با نشانه‌ای که اختصاص به خدا دارد همراه بوده تا در ضمن اثبات رسالت آنان، مدعیان دروغین را نیز بی‌دلیل و رسوا نماید.[2] بنابراین، به‌حکم عقل ادعای نبوت بدون دلیل و اقامه برهان قابل‌قبول نیست و تنها برهانی که می‌تواند رسالت و نبوت کسی را به اثبات برساند معجزه است؛ اما اینکه معجزه دلیل منطقی و برهانی بر اثبات نبوت است در مقاله پیشین توضیح داده شده است.

این سخن که ادیان غیر آسمانی و حتی بت‌پرستان برای اثبات حقانیت خود معجزه ارائه داده‌اند، چیزی نیست که تاریخ آن را تأیید کند، چه اینکه معجزه همان‌گونه که بیان شد علامت اختصاصی خدا است و در دست مدعیان دروغین قرار نمی‌گیرد.

۱. مرزهای اعجاز، ص ۳۲.
۲. رک: الحدید، ۲۵.

ازآنچه بیان شد، این نتیجه به دست می‌آید که ادعای علی‌محمد باب و نیز حسینعلی نوری مبنی بر اینکه آنان پیامبران الهی بوده‌اند، با هیچ عقل و منطقی قابل‌پذیرش نیست؛ زیرا آنان هیچ نوع معجزه‌ای ارائه نداده بلکه پیروان بهائیت بر این مطلب اذعان دارند که نفس ظهور حسینعلی بهاء و نزول آیات وحیانی دلیل بر نبوت اوست و نبوت با معجزه قابل‌اثبات نیست؛ یعنی از دیدگاه بهاییان نبوت با ادعای محض، قابل‌اثبات است چراکه نبوت حسینعلی نوری و علی‌محمد باب بدون معجزه برای آنان ثابت‌شده است؛ درحالی‌که این منطق بهاییان مصادره به مطلوب است و با هیچ عقلی آن‌گونه که بیان شد قابل‌پذیرش نیست.

قید و صفت «ظاهری» برای معجزه هیچ مشکلی را حل نمی‌کند؛ بلکه معجزه، معجزه است و ظاهر و باطن ندارد، چه اینکه معجزه باطنی دردی را دوا نمی‌کند. ازاین‌رو این سخن که معجزات پیامبران که در قرآن نقل‌شده معنای باطنی دارد به این دلیل باطل است که لازمه این سخن نفی اصل معجزه برای پیامبران است. درحالی‌که در قرآن با صراحت خبر از معجزات انبیا داده‌شده که هیچ نوع تأویل را برنمی‌تابند تا گفته شود معنای باطنی از آن‌ها اراده شده است. به‌عبارت‌دیگر معجزات پیامبران که در قرآن نقل‌شده عمل و رفتار خارجی بوده که در منظر مردم انجام‌شده و همگان آن‌ها را مشاهده نموده‌اند. معجزه از سنخ آموزه

و مطلب ذهنی نیست که دارای معنای باطنی باشند. مثلاً تولّد خارق العاده حضرت عیسی مسیح ﷺ و لب به سخن گشودن در بدو تولد[1] و حوادثی که قبل از تولد و هنگام تولد حضرت مسیح ﷺ اتفاق افتاده همه‌اش معجزاتی بوده که طفل نوزاد با این معجزه‌ها، هم از مادرش دفاع کرد و هم نبوت و رسالتش را به مردم اعلام نمود.[2] همچنین قرآن کریم درباره معجزات حضرت عیسی ﷺ که می‌فرماید: «من از جانب پروردگارتان برای شما معجزه آورده‌ام من از گِل برای شما چیزی به شکل پرنده می‌سازم آنگاه در آن می‌دمم، سپس به اذن خداوند پرنده‌ای می‌شود و به اذن خدا نابینای مادرزاد و پیس را بهبود می‌بخشم و مردگان را زنده می‌گردانم و شمارا ازآنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید خبر می‌دهم»،[3] این‌ها حوادث خارجی بوده و حضرت مسیح ﷺ این امور را در خارج انجام می‌داده‌اند.

معجزات پیامبران دیگر، نیز همه‌اش وقایع خارجی بوده که در دید و منظر مردم محقق شده‌اند و هیچ امر باطنی از آن‌ها اراده نشده؛ بلکه این معجزات برای اتمام‌حجت به اراده خداوند از سوی پیامبران الهی به‌عنوان علامت خداوند به مردم نشان داده‌شده تا راست‌گویی خودشان راثابت کنند.

۱. رک: مریم، آیات ۲۷-۳۳.
۲. رک: ابو الصلاح حلبی، تقی الدین بن نجم الدین، الکافی، ص ۱۰۲، اصفهان، مکتبه امیر المؤمنین ﷺ، [بی‌تا].
۳. آل عمران، ۴۹.

علت اینکه برخی تسلیم معجزات انبیا نشده این است که انسان در انتخاب راه مختار است. معجزه کسی را مجبور به پذیرفتن نبوت پیامبر نکرده، بلکه فقط حجت را بر انسان تمام می‌کند. حتی اگر حقانیت دینی ازنظر عقل برای کسی ثابت شود بازهم ممکن است به آن دین ایمان نیاورد؛ زیرا شأن عقل نظری از شأن عقل عملی کاملاً جداست ممکن است چیزی را کسی باعقل نظری بپذیرد؛ امّا باعقل عملی آن را قبول نکند و به آن ایمان نیاورد.[1]

تعبیر قرآن کریم در بیان این امر بسیار روشن و برهانی است که فرمود: ﴿فَلَمَّا جَاءَتهُمْ ءَايَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُواْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ* وَ جَحَدُواْ بها وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا﴾؛[2] یعنی و هنگامی‌که آیات روشنی‌بخش ما به سراغ آن‌ها آمد گفتند این سحری است آشکار! و آن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند، درحالی‌که در دل به آن یقین داشتند. از این آیه شریفه به‌خوبی استفاده می‌شود که ایمان واقعیتی غیر از علم و یقین دارد و ممکن است کفر از روی جحود و انکار در عین علم و آگاهی سر زند. به تعبیر دیگر حقیقت ایمان تسلیم در ظاهر و باطن در برابر حق است؛ بنابراین اگر انسان به چیزی یقین دارد، اما در باطن یا ظاهر در مقابل آن تسلیم نیست، دارای کفر جحودی است.[3]

۱ . جوادی آملی، عبدالله، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، ص ۲۳، قم، مرکز نشر اسراء، چ ۶، ۱۳۹۱ ش.
۲ . نمل، ۱۳-۱۴.
۳ . مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۵ ص ۴۱۲، تهران، دار الکتب

بهاییان ازیک‌طرف در این شبهه اذعان نموده که معجزه در تسلیم و ایمان مردم اثری ندارد و از سوی دیگر ادعا می‌کنند که حسینعلی نوری دارای معجزه ظاهری بوده است، اما اجازه پخش آن را نداده است. این سخن مبتلابه اشکالاتی است: اولاً جمع بین اینکه معجزه در ایمان مردم اثرگذار نیست و ادعای وجود معجزه برای حسینعلی نوری قابل‌جمع نیست؛ یعنی وقتی‌که معجزه در ایمان مردم بی‌اثر است پس چرا حسینعلی معجزه داشته است و چرا معجزه ظاهری او مانند معجزاتی که در قرآن نقل‌شده مراد باطنی ندارد؟ ثانیاً معجزه در صورتی معجزه است که در خارج واقع‌شده باشد و چیزی که واقعیت خارجی ندارد معجزه بر آن اطلاق نمی‌شود. پس چیزی که به‌عنوان معجزه در خارج واقع می‌شود باید در دید و منظر مردم باشد و چنین واقعیتی قابلیت پنهان شدن را ندارد تا نهی حسینعلی نوری در پخش نشدن آن تأثیرگذار باشد. پس این سخن که حسینعلی مانع از پخش معجزاتش شده است هیچ توجیهی ندارد جز اینکه گفته شود این سخن دروغ محض است و اگر او دست‌کم سحر و جادو هم بلد بود آن را به‌یقین پخش می‌کرد.

بهاییان برای اینکه ادعای حسینعلی را موجه جلوه دهند گفته‌اند که پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز معجزه نداشته و این سخن را به آیات ۹۰ تا ۹۳ سوره اسراء نسبت می‌دهد. در این آیات

الإسلامیة، چ۱، ۱۳۷۴ ش.

مشرکان قریش باوجوداینکه قرآن معجزه ابدی پیامبر اسلام ﷺ بوده آن را قبول نکرده و از پیامبر اسلام ﷺ معجزاتی دیگری خواسته که با جمله «قُلْ سُبْحانَ رَبِّی هَلْ کُنْتُ إِلَّا بَشَراً رَسُولًا»، رسول خدا ﷺ را فرمان می‌دهد تا از معجزات پیشنهادی ایشان پاسخ گفته ایشان را بر جهل و لجاجتشان آگاهی دهد، لجاجتی که بر هیچ عاقلی پوشیده نیست؛ زیرا ایشان کارهای بس بزرگی را پیشنهاد و از رسول خدا ﷺ توقع دارند که بیشتر آن‌ها از تحت قدرت او خارج است و جز قدرت غیبی الهی کسی یارای آن‌ها را ندارد، حتی برخی از آن‌ها اصلاً محال بالذات است مانند آوردن خدا و ملائکه در برابر چشم ایشان. و به این هم قناعت نکردند، ای‌کاش می‌گفتند: ما ایمان نمی‌آوریم تا آنکه از خدایت درخواست کنی که چنین و چنان کند و این امور غیرمعقول و غیرممکن را از خدا می‌خواستند، ولی این‌چنین نگفتند، بلکه گفتند ما به تو ایمان نمی‌آوریم مگر وقتی‌که تو خودت نهر و چشمه جاری‌سازی و چه کنی و چه کنی.[1]

در این آیات قرآن و در هیچ آیه دیگری گفته نشده که پیامبر اسلام ﷺ بدون معجزه نبوتش را اعلام کرده است بلکه قران بزرگ‌ترین و پاینده‌ترین معجزه است که تا پایان تاریخ به‌عنوان معجزه رسول خدا ﷺ جلوه‌گری می‌کند.

۱ . طباطبایی، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه: موسوی همدانی، ج ۱۳، ص ۲۸۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵، ۱۳۷۴ ش

اینکه گفته‌شده کتاب‌های حسینعلی نوری کافی برای اثبات نبوت است سخن بی مبنا و غیرمعقول است؛ زیرا اولاً کثرت تألیف هیچ ارتباطی با نبوت ندارد و دانشمندان زیادی در دنیا وجود دارند که صدها جلد کتاب آن‌هم با محتوای ارزشمند نگاشته‌اند که نه خود ادعای نبوت کرده و نه کسی دیگری نبوت آنان را تبلیغ کرده است.

ثانیاً محتوا و مطالبی که در کتاب‌های حسینعلی نوری وجود دارد کافی بر بطلان ادعای اوست و هیچ عاقلی مطالب مندرج در کتاب‌های او را حتی در حد یک نوشته معمولی هم نمی‌پذیرد.

بقای بهائیت دلیل حقانیت آن

شبهه: در قرآن کریم تأکید شده که «اگر او (محمد) به‌دروغ سخنانی بر ما می‌بست حتماً او را به دست راست خود می‌گرفتیم سپس رگ گردنش را قطع می‌کردیم و شما هیچ‌یک بر دفاع از او قادر نبودید و این قرآن پندی برای پرهیزگاران است»(سوره حاقه آیات ۳۹-۴۷). طبق این آیه خداوند به کسی که به‌دروغ مطالبی علیه او بگوید فرصت نمی‌دهد و از بروز حرف‌های باطل جلوگیری می‌کند؛ اما گسترش و قدرت آیین بهایی باطل نبودن آن را ثابت می‌کند.

پاسخ

بهاییان برای اثبات نبوت حسینعلی نوری و وحیانی بودن

بهائیت به هر تر و خشکی متمسک شده‌اند. آنان به دلیل اینکه هیچ دلیلی را برای اثبات این مدعا نمی‌یابند، به آیاتی از قرآن چنگ زده تا شاید برخی را که نسبت به آیات قرآن اطلاعات لازم ندارند، غافلگیر نموده و به آیین بهائیت جذب کنند.

در این شبهه ادعاشده اگر کسی ادعای نبوت کند و از سوی خداوند کشته نشود و همچنین دین او به انقراض نگراییده و باقی بماند، دلیل بر این است که این شخص از سوی خدا مبعوث شده و دین او وحیانی و حق است. این استدلال به این آیات قرآن مستند گردیده است: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ* وَ مَا لَا تُبْصِرُونَ *إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ*وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ*وَ لَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ* تَنزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ* وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَينَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ* فَمَا مِنكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ﴾.[1] درمجموع معنای این آیات این است که اگر این پیامبر کریم (محمد صلی الله علیه و آله) که ما رسالت خود را به دوش او نهادیم و با قرآن کریم به‌سوی شما فرستادیم، پاره‌ای اقوال را از پیش خود بتراشد و به ما نسبتش دهد، ما او را مانند مجرمین دستش می‌بندیم و یا ما دست راست او را قطع می‌کنیم و یا با دست خود که همان قدرت ما است او را گرفته انتقام از او می‌ستانیم و سپس او را به جرم اینکه دروغ به ما بسته می‌کشیم، آن‌وقت هیچ‌کس از شما نیست که بتواند

۱. الحاق، ۳۹-۴۶.

او را از ما پنهان کند و ما را از انتقام‌گیری از وی مانع شود و درنتیجه او را از عقوبت و اهلاك ما برهاند.

این آیات تهدیدی است به پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در فرضی که آن حضرت سخنی را که از خدا نیست به خدا نسبت دهد، ولی ممکن نیست این فرض تحقق یابد؛ زیرا او فرستاده‌ای است از ناحیه خدا و خدای تعالی او را به نبوت گرامی داشته و به رسالت خود برگزیده است. پس آیات مورد بحث در معنای آیه زیر است که می‌فرماید: ﴿وَلَوْلا أَنْ ثَبَّتْناكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيهِمْ شَيئاً قَلِيلًا إِذاً لَأَذَقْناكَ ضِعْفَ الْحَياةِ وَ ضِعْفَ الْمَماتِ ثُمَّ لا تَجِدُ لَكَ عَلَينا نَصِيراً﴾[1] و نیز در معنای آیه زیر که بعد از ذکر نعمت‌های بزرگی که به انبیایش داده می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ ما كانُوا يعْمَلُونَ﴾.[2]

یعنی در این آیات پیامبران خداوند مورد تهدید قرارگرفته است نه مدعیان دروغین نبوت. پس این ایراد صحیح نخواهد بود که بر طبق مقتضای آیات هر کس به‌دروغ ادعای نبوت کند و سخنانی به خدا نسبت دهد خدا او را هلاك می‌کند و در دنیا به شدیدترین عقاب گرفتار می‌سازد و این با آنچه در خارج می‌بینیم منافات دارد؛ زیرا چه بسیار کسانی که به‌دروغ ادعای نبوت کردند و به چنین عقابی هم مبتلا نشدند.

۱. اسراء، ۷۵. (واگر تورا به مدد غیبی خود حفظ نمی‌کردیم، نزدیك بود اندکی به طرف آنان متمایل شوی و اعتماد کنی، که اگر می‌کردی، در دنیا دو چندان و در آخرت دو چندان عذابت می‌کردیم، آن‌وقت کسی را نمی‌یافتی که تورا علیه ما یاری کند)

۲. انعام، ۸۸. (واگر شرك بورزند آنچه عمل خیر داشتند حبط و بی‌اجر می‌شود)

دلیل نادرستی این سخن این است که تهدید در آیه موردبحث متوجه شخص رسول صادق است، چنین رسولی که در ادعای رسالتش صادق است، اگر چیزی به‌دروغ به خدا نسبت دهد خدا با او چنین معامله‌ای می‌کند، نه تهدید به مطلق مدعیان نبوت و مفتریان بر خدا در ادعای نبوت و در خبر دادن از ناحیه خدای متعال.[1]

در کذب ادعای نبوت حسینعلی بهاء و بطلان آیین بهائیت تردیدی وجود ندارد؛ زیرا رفتار و عملکرد او و همچنین محتوای کتاب‌های او به‌صراحت و آشکارا دروغ‌گویی حسینعلی و بطلان بهائیت را به اثبات می‌رساند؛ بنابراین حسینعلی بهاء و همچنین علی‌محمد باب پیامبر خدا نبوده‌اند که مشمول این تهدید خداوند شوند.

همچنین دوام کمرنگ بهائیت از زمان تأسیس تا حالا در میان پیروان خود به‌صورت پراکنده نیز دلیل بر حقانیت بهائیت نمی‌شود؛ زیرا در دنیا دین‌هایی وجود دارند که پیشینه هزاران ساله دارند درعین‌حال در بطلان آن‌ها هیچ شک و تردیدی وجود ندارد پس بین بقای یک دین و حقانیت یا بطلان آن هیچ ملازمه عقلی وجود ندارد.

۱. رک: طباطبایی، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۶۷۶-۶۷۷، مترجم: موسوی همدانی سید محمد باقر، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵، ۱۳۷۴ ش.

بهاءالله موعود ادیان

شبهه: دیانت بابی و بهایی بر این عقیده‌اند که هر امتی منتظر ظهور منجی خود است و این منجی در باور شیعه، به حضرت مهدی، امام دوازدهم تعبیر می‌شود. همان‌طور که مسیحیان معتقدند حضرت مسیح زنده است و به آسمان‌ها پر کشیده و بنابراین منتظر رجعت آن حضرت از آسمان هستند. شیعیان نیز به رجعت حضرت مهدی از سامرا می‌باشند؛ اما مسئله مهم، جدا از تفاوت‌های ظاهری آن، اتفاق‌نظر تمامی ادیان در ظهور موعود است. موعودی که ظلم و ستم را از بین برده و عدالت و آرامش را در سراسر پهنه گیتی برقرار می‌کند. به نظر اهل بهاء، موعود همه ادیان، حضرت بهاءالله - که توسط حضرت باب بشارت داده‌شده بودند- ظهور فرموده تا عالم را از این‌همه درد و اَلم رهایی بخشد و جهانیان را به سمت سعادت حقیقی سوق دهند.

پاسخ

ایده موعودگرایی و ظهور منجی بزرگ که با خروج خود، عدل و قسط و گشایش و آسایش را در مقطع پایانی تاریخ حیات انسان، به ارمغان خواهد آورد و به ستم و تجاوز ظالمان در پهنه کره خاکی پایان خواهد بخشید و دولت کریمه عدل پرور و دادگستری را بنیان خواهد نهاد، عقیده‌ای است که پیروان ادیان سه‌گانه ابراهیمی و بخش چشمگیری از سایر ملل بدان ایمان داشته و دارند. بهاییان مدعی هستند که

حسینعلی بهاء همان موعود ادیان است که در این مقاله این ادعا موردنقد قرارگرفته است.

مصادیق موعود در ادیان، مختلف است. یهودیان مانند مسیحیان – که به بازگشت عیسی علیه‌السلام معتقدند- به ظهور یک منجی می‌اندیشند و همان‌گونه که زرتشتیان در انتظار رجعت «بهرام شاه» اند، نصرانیان حبشی نیز چشم‌به‌راه ظهور پادشاه خود «تئودور» موعود هستند و هندوها نیز به خروج «ویشنو» دل‌بسته‌اند و مجوسی‌ها به زنده‌بودن «هوشیدر» اعتقاد راسخ دارند و بودائی‌ها منتظر بازآمدن، «بودا» و اسپانیایی‌ها مترقب بزرگ خود «رودریک» اند و اقوام مغول هم رهبر خود «چنگیز» را منجی بزرگ می‌شمارند.[1]

با قطع‌نظر از درستی و نادرستی این باور، ازآنچه بیان شد این مسئله روشن گردید که موعود در ادیان مختلف، مصادیق خاص خودش را دارد و هیچ‌کدام بر حسینعلی بهاء تطبیق نمی‌کند.

اما با توجه به اینکه پیروان بهائیت مدعی آسمانی بودن آن است، در این مقاله این ادعای بهاییان را با آنچه در دین یهودیت، مسیحیت و اسلام درباره موعود و منجی آخرالزمان مطرح است موردنقد و بررسی قرار می‌دهیم.

۱ . عمیدی، سید ثامر هاشم، در انتظار ققنوس (کاوشی درقلمرو موعود شناسی و مهدی باوری)، ترجمه و تحقیق: مهدی علیزاده، ص ۴۳، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی وپژوهشی امام خمینی رحمه‌الله چ ۹، ۱۳۹۲ ش

در دین یهود مراد از موعود و کسی که در آخرالزمان برای سامان دادن جهان بر اساس دین یهود ظهور می‌کند «ماشیح» یا «مسیحا» است. انبیای اسرائیل به‌کرات به «روزهای آخر»(که هنوز فرانرسیده است) به‌عنوان دورانی که در آن عظمت ملی یهود به آخرین حد اعتلای خود خواهد رسید، اشاره‌کرده‌اند. این امید به یک آینده نورانی و مشحون از سعادت در دل عامه مردم سخت جایگزین شده و باگذشت زمان نه‌فقط شدت پیداکرد، بلکه رؤیاهای شگفت‌انگیزی را نیز که در جهان آینده تحقق خواهد یافت، دربر گرفت. این آینده درخشان و باشکوه در اطراف شخصیت «ماشیح»(تدهین شده با روغن مسح مقدس) که از جانب خداوند مأموریت خواهد داشت تا این دوران تازه و پر از شگفتی‌ها را آغاز کند، تمرکز خواهد یافت. تلمود صدها بار به ماشیح و مأموریت او اشاره‌کرده است.[1]

موعود در دین مسیحیت، حضرت مسیح علیه‌السلام است. حضرت مسیح علیه‌السلام بنا بر عقاید مسیحیان که برای بخشیده شدن گناه ذاتی بشر و سایر گناهان به صلیب کشیده شد و دوباره زنده شد و از قبر بیرون گردید، در آخرالزمان دوباره برمی‌گردد. در آموزه‌های عیسی علیه‌السلام آمده که روزگاری سخت و دشوار نزدیک است، ولی در پی آن پسر انسان «با قوت و

۱ . ابراهام کهن، خدا، جهان، انسان و ماشیح در آموزه های یهود، ترجمه: امیر فریدون گرگانی، ص ۲۵۷، تهران، انتشارات المعی، چ۱، ۱۳۸۲ ش.

جلال عظیم بر ابرها می‌آید».[1] افزون بر این در کتاب مکاشفه یوحنای رسول[2] گفته‌شده که برخی پیروان وفادار عیسی علیه‌السلام به مدت هزار سال که در طول آن شیطان دربند است، همراه با او در امنیت و آسایش خواهند زیست و سلطنت خواهند کرد. سرانجام شیطان مغلوب و نابود خواهد شد. این است خاستگاه باور به منجی مسیحایی و یک دوره هزارساله سلطنت مسیح که به بسیاری از مردم مظلوم قرن‌های بعدی امید بخشیده است.[3]

در دین اسلام مسئله موعود بسیار روشن و عاری از ابهام است. آموزه موعود در دین اسلام مبتنی بر قرآن کریم و احادیث نبوی است که در متون معتبر شیعه و سنی نقل‌شده‌اند. اگر احادیث نبوی درباره موعود دین اسلام نبود، این عقیده در میان مسلمانان به وجود نمی‌آمد.

قرآن کریم و سنت نبوی دو شجره طوبای برآمده از یک ریشه مبارک‌اند و هردو متعلق به یک قانون‌گذارند و بی‌تردید قرآن مجید اعتقاد مسلمانان به ایده ظهور مهدی را که از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده؛ با مجموعه‌ای از آیات شریفه تأیید کرده است؛ آیاتی که بسیاری از مفسران، آن‌ها را بر امام

۱. انجیل مرقس ۱۳:۲۶.
۲. مکاشفه یوحنا، ۲۰:۴-۶.
۳. ویلیام مونتگمری وات، اسلام و مسیحیت در عصر حاضر گامی برای گفت و گو، ترجمه: خلیل قنبری، ص ۲۵۱، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چ ۱، ۱۳۸۹ ش.

مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تطبیق کرده‌اند که ظهورش در آخرالزمان نوید داده‌شده است.[1]

در دین اسلام بنا بر احادیث نبوی حسب و نسب حضرت مهدی که در آخرالزمان ظهور می‌کند بسیار روشن و غیرقابل ابهام است. در ذیل آیه شریفه ﴿هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُون﴾[2]؛ که می فرماید او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد تا آن را بر همه آیین‌ها غالب گرداند هرچند مشرکان را خوش نیاید، در تفسیر قرطبی از تفاسیر اهل سنت آمده است: «پیروزی اسلام بر دیگر ادیان هنگام قیام مهدی است و در آن زمان مردم یا باید مسلمان شوند و یا جزیه دهند و این‌که گفته‌شده است مهدی همان عیسی است نادرست است؛ زیرا اخبار صحیح به‌گونه‌ای متواتر واردشده که مهدی از خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است».[3] در کتاب البیان فی اخبار آخرالزمان درباره این آیه آمده است: «کسی که خدا او را بر همه ادیان چیره می‌گرداند مهدی از فرزندان فاطمه است».[4]

افزون بر احادیث منقول از طریق شیعه در کتاب‌های حدیثی اهل سنت به‌صورت بسیار گسترده، به مسئله

۱. در انتظار ققنوس (کاوشی در قلمرو موعود شناسی و مهدی باوری)، ص ۶۰.
۲. توبه، ۳۳.
۳. قرطبی، ابو عبدالله محمدبن احمد، الجامع الاحکام القرآن، تحقیق عبدالرزاق المهدی، ج ۸، ص ۱۱۱، دار الکتب العربی، ۱۴۱۸ ق.
۴. شبلنجی، سید مؤمن بن حسن، نور الابصار، ص ۳۴۳، بیروت، دار الجیل، ۱۴۰۹ ق.

مهدویت و ظهور و خروج آن حضرت پرداخته‌شده و در بیشتر آنان تحت عناوینی خاصی، احادیث مهدویت جمع‌آوری گردیده است. ما در اینجا از ذکر این احادیث به دلیل طولانی شدن مقاله خودداری کرده و به چند نمونه از مضامین آن‌ها اشاره می‌کنیم.

۱. در المستدرک حاکم نیشابوری چندین حدیث در این رابطه نقل‌شده و آن‌ها را بر شرط بخاری و مسلم صحیح دانسته است که در برخی از آن‌ها نشانه‌های جسمی آن حضرت بیان گردیده و در آن‌ها گفته‌شده است که زمین را پر از عدل و قسط می‌کند، بعدازاینکه پر از ظلم و جور می‌شود؛ و در برخی دیگر از آن‌ها آمده که مهدی از اولاد فاطمه دخت گرامی رسول خدا ﷺ است. دریکی دیگر از این احادیث آمده است که مهدی از عترت رسول خدا است. حدیثی در این مجموعه بیان می‌کند که امت اسلامی در حکومت آن حضرت از نعمت‌های فراوانی بهره‌مند گردیده و زمین تمام ذخایر خود را بیرون می‌ریزد.[۱]

۲. در صحیح ابن حبان احادیثی که درباره مهدویت نقل‌شده که رسول خدا ﷺ فرمود قیامت برپا نخواهد شد تا اینکه زمین پر از ظلم و جور گردد و سپس مردی از اهل‌بیت

۱ . محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین ج ۴ ص ۶۰۰–۶۰۱، بیروت، دار الکتب العلمیة چ۱، ۱۴۱۱ق/۱۹۹۰م، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا.

و عترتم خروج کرده و آن را از عدل و قسط پر خواهد کرد. ابن حبان در ذیل این احادیث می‌گوید اخباری که از وصف و اسم مهدی نقل‌شده است بر ضد سخن کسی است که گمان کرده مهدی همان عیسی بن مریم است.[1]

۳. در کتاب حدیثی موارد الظمآن چندین حدیث تحت عنوان «باب ما جاء فی المهدی» نقل‌شده که می‌گوید اگر از دنیا چیزی باقی نماند مگر یک‌شب، همانا مردی از اهل‌بیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که همنام پیامبر است در آن حاکم خواهد شد و آن را پر از عدل و قسط خواهد نمود. دریکی از احادیث که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل‌شده به نحوه خروج و بیعت با آن حضرت و نیز علامت دشمنان او و فرورفتن در زمین بیدا اشاراتی شده و گفته‌شده که بر طبق سنت رسول خدا عمل خواهد کرد.[2]

ازآنچه بیان شد بطلان ادعای بهاییان مبنی بر اینکه حسینعلی بهاء موعود ادیان است، کاملاً روشن می‌گردد؛ زیرا حسینعلی بهاء نه ماشیح یهودیان است و نه حضرت مسیح مسیحیان است و نه مهدی موعود اسلام.

افزون بر این‌ها هم موعود یهودیت و هم موعود

۱. محمد بن حبان بستی، صحیح ابن حبان ج ۱۵ ص ۲۳۶، بیروت، مؤسسة الرسالة، چ ۲، ۱۴۱۴ق/۱۹۹۳م. تحقیق: شعیب الأرنؤوط.

۲. علی بن أبی بکر هیثمی، موارد الظمآن، ج ۱ ص ۴۶۳، بیروت، دار الکتب العلمیة تحقیق: محمدعبدالرزاق حمزة.

مسیحیت و اسلام برای حاکمیت قسط و عدل و شکوفایی و پر نمودن جهان از سعادت و زدودن ظلم و حکومت جهانی بر مبنای دستورات خداوند ظهور می‌کند؛ اما حسینعلی نوری که در سال ۱۲۳۳ قمری متولدشده و در تحت کفالت پدرش میرزا عباس نوری بزرگ‌شده و پس‌ازاینکه اول برادرش یحیی صبح ازل را جانشین علی‌محمد باب می‌دانست اما سپس رهبری او را مردود دانسته و خودش موعود علی‌محمد باب یعنی «من یظهره الله» قلمداد نمود و درنهایت در سال ۱۳۰۹ ق در عکا درگذشت[1] و حالا که از زمان وفات او سال‌ها می‌گذرد، نه‌تنها کمترین هدفی از ظهور موعود محقق نشده است بلکه باعث چالش و بحران بیشتری در جامعه بشری شده است و این موعود دروغین به‌جای اینکه دنیا را به آسایش و سعادت برساند و حکومت جهانی بر مبنای قسط و عدالت ایجاد کند، با این ادعا و ادعاهای دیگر فرقه‌ای را به وجود آورده که در خدمت سیاست‌های قدرت‌های شیطانی قرارگرفته است.

عقیده بهاییان به مهدویت از دین اسلام عاریه گرفته‌شده است؛ یعنی مهدویت در صورتی قابل‌پذیرش است که احادیث نبوی مبنی بر بشارت ظهور مهدی در آخرالزمان موردپذیرش قرار بگیرد. اگر بهاییان ادعا می‌کنند

۱ . رک: محمدی اشتهاردی، محمد، بابی گری و بهایی گری، ص ۶۲-۶۵، قم، انتشارات گلستان ادب، چ ۲، ۱۳۸۳ ش.

که حسینعلی بهاء همان مهدی موعود است، باید تمام مطالبی که درباره حضرت مهدی علیه‌السلام در احادیث نبوی بیان‌شده است را بپذیرند. با پذیرش سایر مطالب مربوط به امام مهدی علیه‌السلام کذب بهاییان ثابت می‌گردد؛ زیرا نه حسینعلی بهاء در احادیث اسلامی به‌عنوان مهدی موعود نام‌برده شده است و نه او از اولاد فاطمه زهرا علیهاالسلام و فرزند امام حسن عسکری علیه‌السلام است.

افزون بر همه این‌ها سران بهائیت یعنی علی‌محمد باب و حسینعلی بهاء هردو ادعای مهدویت کرده و خودشان را مصداق حضرت مهدی علیه‌السلام قلمداد نموده‌اند. با فرض پذیرش مهدی بودن علی‌محمد باب، مهدی بودن حسینعلی بهاء قابل توجیه نیست؛ بنابراین او موعود علی‌محمد باب است نه موعود ادیان همان‌گونه که خود بهاییان بر این باور هستند که علی‌محمد باب با کلمه «من یظهره الله» به پیروانش وعده داده که کسی را خواهد فرستاد.

ادعاهای دیگر حسینعلی بهاء مهدویت و موعود بودن او را زیر سؤال می‌برد مثلاً حسینعلی بهاء در کتاب بدیع صفحه ۱۵۴ و در کتاب مبین صفحه ۲۸۶ اظهار کرده است: «به‌درستی که من الله هستم و نیست الهی غیر از من چنانکه نقطه اولی (باب) قبل از من گفته است.»[۱]

۱ .مصطفوی تهرانی، حسن، محاکمه و بررسی باب و بهاء، ص ۷۲، بی‌نا، ۱۳۴۴ش.

از توجه به مطالب فوق و ادعاهای بی‌پایه و غیرمعقول علی‌محمد باب، وضعیت «من یظهره اللهی» بودن حسینعلی بهاء نیز روشن می‌شود. کسی که اصل ادعای او کذب و باطل باشد بشارت‌های او نیز باطل و غیرمعقول خواهد بود. افزون بر این، از بیانات خود علی‌محمد باب این مطلب ثابت می‌شود که حسینعلی بهاء نمی‌تواند مصداق «من یظهره الله» باشد؛ زیرا علی‌محمد باب در مورد ظهور «من یظهره الله» سه گونه سخن می‌گوید:

۱. موعودی که هیچ‌کس از ظهورش آگاه نیست وقت ظهور من یظهره الله را جز خداوند کسی عالم نیست.[۱]

۲. موعودی که در آینده‌ای بسیار دور خواهد آمد: به تعیین وقت ظهور من یظهره پرداخته و آشکارا می‌نویسد: «اگر در عدد غیاث ظاهر گردد و کل داخل شوند احدی در نار نمی‌ماند و اگر الی مستغاث رسد و کل داخل شوند احدی در نار نمی‌ماند»؛ بنابراین «من یظهره الله» باید پس از ۱۵۱۱ (به عدد کلمه غیاث) و یا ۲۰۰۱ سال (به عدد کلمه مستغاث) که از ظهور باب بگذرد، ظاهر خواهد شد.[۲]

امی نبودن باب و بهاء

شبهه: برخی نبوت باب و بهاء را با امی نبودن آنان زیر

۱. بیان، باب ۵ از واحد هشتم.
۲. نجفی، سید محمدباقر، بهائیان، ص ۲۸۴، تهران، نشر مشعر، ۱۳۸۴.

سؤال می‌برند؛ اما این مسئله اشکالی بر نبوت آنان ایجاد نمی‌کند؛ زیرا امی بودن از شرایط نبوت نیست و آنان هرچند باسواد بوده‌اند، اما علوم و حکمت‌های صادرشده از آن‌ها در الواح و آثارشان چنان عظمت و رفعت دارد که الهی بودن و غیر اکتسابی بودن آن‌ها را ثابت می‌کند. ازجمله حل مسائل غامض کتب آسمانی و آیات متشابهات قرآن و تورات و انجیل و کشف رموز آن آیات الهی و این معارف وحی سماوی بوده و از علومی نبوده که علما آن را تحصیل و تدریس نموده باشند. طبق آیه مبارکه «﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾[1]» یعنی تأویلش را جز خدا، کسی نمی‌داند و آیه شریفه «﴿يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ﴾[2]»، مردم تا فرارسیدن آن روز به ظواهر آیات تمسک می‌جسته‌اند و آن روز یوم‌الله است که حضرت بهاءالله اسرار کتب مقدسه را فاش و برملا ساخته‌اند.

پاسخ

بهاییان پیوسته می‌کوشند نبوت باب و بهاء را بر مردم تحمیل کنند. در این راستا تلاش نموده‌اند ضعف‌های آنان را به‌گونه‌ای توجیه کنند تا بر ادعای آنان خدشه‌ای وارد نشود. بهاییان تحصیلات معمولی باب و بهاء را انکار نمی‌کنند؛ اما تأکیددارند که این تحصیلات خدشه‌ای بر نبوت آنان وارد نمی‌کند. بهاییان کتاب‌های باب و بهاء را به‌عنوان وحی

۱. آل عمران، ۷.
۲. اعراف، ۵۳.

آسمانی پذیرفته و مدعی هستند که آموزه‌های مندرج در این کتابها کشف اسرار قرآن و کتاب‌های آسمانی است.

شخصی که دعوای نبوت و پیغمبری نماید، باید شرایطی را حائز و از موانعی خالی باشد و عمده اموری که در پیغمبر شرط است عبارت‌اند از: عصمت، مصون از خطا و سهو، عالم به همه آنچه امت در امور دینی به آن محتاج است، متخلق به همه اخلاق پسندیده و مبرای از همه اخلاق ناپسند، دارا بودن نسب پاک و خالی بودن از امراض تنفرآور، دارای علوم و کمالات موهبتی و غیر اکتسابی و داشتن معجزه که بتواند نبوت او را ثابت کند. افزون بر این شرایط اموری از قبیل دعوای عقل ستیز مانند ادعای الوهیت یا حلول، دعواهای متناقض مانند ادعای مهدویت و ادعای نبوت، تکذیب نشدن از سوی پیامبری که نبوتش ثابت‌شده است، نباید در مدعی نبوت وجود داشته باشند.[1]

چیزی دیگری که در نبوت شرط است این است که مدعی نبوت نباید از غیر معصوم تلمذ نموده باشد؛ زیرا این مطلب مفضول بودن مدعی نبوت را به اثبات می‌رساند درحالی‌که نباید کسی افضل از نبی باشد. علامه طباطبایی از آیات ﴿أَ فَمَنْ يهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يتَّبَعَ أَمَّنْ لا يهِدِّي إِلَّا أَنْ يهْدى»[2] و «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَينا إِلَيهِمْ فِعْلَ الْخَيراتِ وَ إِقامَ

۱. رک: طیب، سید عبدالحسین، کلم الطیب در تقریر عقاید اسلام، ص ۱۵۶، ناشر: کتابخانه اسلام، چ ۴، ۱۳۶۲ ش.
۲. یونس، ۳۵.

الصَّلاةِ، وَ إِيتاءَ الزَّكاةِ وَ كانُوا لَنا عابِدِينَ﴾،[1] همین شرایط را برای امام نتیجه گرفته و یکی از نتایج، وجوب عالم بودن امام به همه آنچه مردم برای آخرت و زندگی دنیای خود نیاز دارند و محال بودن وجود شخص افضل از امام است.[2] پس همان‌گونه که شاگردی و تلمذ، امامت امام را خدشه دارد می‌کند، نبوت نبی را به‌طریق‌اولی مورد خدشه قرار می‌دهد؛ زیرا استاد افضل از شاگرد است و اگر قرار است شاگرد نبی یا امام باشد سزاوار است که این مقام از آن استاد باشد.

اما علی‌محمد باب و حسینعلی نوری افزون بر اینکه دارای هیچ‌یکی از شرایط نبوت نبوده، تمام موانع نبوت نیز در آن‌ها وجود داشته است؛ بنابراین کسی نبوت علی‌محمد باب و حسینعلی نوری را به خاطر امی نبودن آنان زیر سؤال نمی‌برد؛ بلکه آنان کمترین صلاحیتی برای این مقام نداشته‌اند.

اما در خصوص امی بودن باید گفت که هرچند امی بودن از شرایط نبوت نیست؛ اما آن‌گونه که بیان شد تلمذ نبی از انسان‌های معمولی و اکتساب علم از کسانی که نبی نیستند، با نبوت منافات دارد. علوم نبی و امام همه‌اش باید لدنی و آسمانی باشد هرچند ممکن است این علم از پیامبری به پیامبر دیگر و از امامی به امام دیگر منتقل شود.

شاگردی باب و بهاء و اینکه آنان از انسان‌های معمولی

---

۱. انبیاء، ۷۳.

۲. محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱ ص ۲۷۳ – ۲۷۵، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵، ۱۴۱۷ ش.

کسب علم کرده‌اند بر کسی پوشیده نیست. مثلاً علی‌محمد باب در مکتب شیخ عابد، سالیان متمادی درس‌خوانده و نوشتن یاد گرفته و پس از رسیدن به سنّ رشد و بلوغ به بوشهر رفته و در آنجا مشغول کسب و تجارت شده است.[۱]

نبیل زرندی از بزرگان بهائیت در ص ۵۹ «مطالع الانوار» می‌نویسد: دایی باب، ایشان را برای درس خواندن نزد شیخ عابد برد، او مرد محترمی بود و از شاگردان شیخ احمد احسایی و سید کاظم رشتی به شمار می‌رفت.[۲]

علی‌محمد در ادامه تحصیلات خود جزو شاگردان سید کاظم رشتی نیز بوده است و بعد از مرگ وی با ادعای جانشینی وی و بابیت که به معنی واسطه وصول به امام زمان بود عده‌ای را دور خود جمع کرد؛ بعد ادعا کرد که او قائم موعود و امام زمان است و درنهایت ادعای نبوت نمود.[۳] البته بهاییان حضور علی‌محمد را در جلسه درس سید کاظم رشتی نتوانسته انکار کنند اما آن را به‌گونه‌ای مطرح کرده‌اند که گویا علی‌محمد افضل از سید رشتی بوده و ازنظر

۱ . محمدی اشتهاردی، محمد، بابی گری و بهایی گری، ص ۳۹، چاپ اول، کتاب آشنا، قم: ۱۳۷۹ و محاکمه و بررسی باب و بهاء، ج ۱، ص ۳۳-۳۴، دوم، نشر کتاب سرای سعادت، تهران، ۱۳۲۸ ش؛ افراسیابی بهرام، بهائیت به روایت تاریخ، ص ۱۵، اول، نشر پرستش، تهران، ۱۳۶۶.

۲ . مطالع الانوار (تلخیص تاریخ نبیل زرندی)، ص ۵۹، ترجمة وتلخیص: عبدالحمید اشراق خاوری

۳ . ر.ك: بهرام افراسیابی، تاریخ جامع بهائیت (انتشارات سخن، چ چهارم، ۱۳۷۱) و همچنین فرهنگ فرق اسلامی، محمد جواد مشکور (انتشارات آستان قدس رضوی، چ سوم، ۱۳۷۵) ص ۸۷ تا ۹۴.

سید رشتی وی همان موعودی است که در اسلام از آن خبر داده‌شده است.[1]

همچنین حسین‌علی نوری از پدرش و دیگران مقدمات عربی و فارسی را آموخته و از جلسات اهل عرفان گذشته و کتب آنان همچون: ابن عربی و عطّار نیشابوری و مولوی و صدرالدین شیرازی و فیض کاشانی و دیگران بی‌خبر نبوده است.[2]

اما این ادعا که الواح و آثار باب و بهاء چنان عظمت و رفعت دارد که الهی بودن و غیر اکتسابی بودن آن‌ها را ثابت می‌کند، چیزی است که خود کتاب‌های این دو نفر آن را تکذیب می‌کند؛ زیرا مطالب مندرج در کتاب‌ها و الواح آنان به حدی مضحک و بی‌محتوا است که بدون تردید نه‌تنها نبوت آنان را باطل می‌کند، بلکه برای خواننده این کتاب‌ها نادانی و یاوه‌گویی آنان به اثبات می‌رسد. در اینجا چند نمونه از سخنان باب را برای قضاوت نقل می‌کنیم:

باب می‌گوید: «هو الّذی ینزّل ما یشاء بامره کن فیکون و انّ هذا کتابٌ من‌عند الثّاء الی‌الّذی یظهر بالحقّ انّه هو العزیز المحبوب لأشهدّنك و کلّ شیئ من قبل و من بعد لااله الّا

۱ . رک: مطالع الانوار (تلخیص تاریخ نبیل زرندی)، ص ۲۳، ترجمة وتلخیص: عبدالحمید اشراق خاوری.

۲ . حسینی طباطبایی، مصطفی، ماجرای باب و بهاء، ص ۱۳۲، دوم، روزنه، تهران، ۱۳۷۹.

انت المهیمن القیوم و انّك انت الله لا اله الّا انت کلّ الیك لیبعثون ... و انت المعیلم العلوم ولاستغفرك من عرفانی من قبل و من بعد لا اله الّا انت العزیز العزوز و لتغفرنی یامحبوبی وللّذین یریدون ان یصلحوا امرك انّك لکنت غفّار العالمین و لاشهدنّك فی حول الثّانی من ظهوری بأمرك بانّك انت الظّهار المقتدر الدّیموم فلا یعجزنّك من شیئ فی من فی السّموات و الأرض و انت العلّام المعتظّم العظّوم و انّا آمنّا بك و بآیاتك قبل ظهورك و انّا کلّ بك موقنون و انّا آمنّا بك و بآیاتك بعد ظهورك...»).[1]

این جملات باب افزون بر اینکه قواعد زبان عربی در آن رعایت نشده و همچنین از کلمات نامأنوس مانند معیلم، عزوز، معتظم، عظوم و... استفاده‌شده دارای محتوایی نامفهوم است.

یا مثلاً در جای دیگر می‌گوید: «له ما فی السّموات و مافی الارض و مابینهما و هوالمهیمن القیوم و انّه لکتاب من الله المهیمن القیوم الی الله العزیز المحبوب علی انّ البیان و من فیه هدیة منّی الیك موقناً علی ان لا اله الّا انت...»[2]

در ابتدای این جمله بخشی از آیه قرآن کریم نقل‌شده و ادامه آن کاملاً جمله بی‌معنا و برخلاف قواعد زبان عربی

۱ . منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص۱-۲، مؤسّسه ملّی مطبوعات امری، سال ۱۳۴ بدیع.
۲. همان ص ۳.

است. عبارت «کتابی از سوی خدا به‌سوی خدا و...» با هیچ معیاری معنا پذیر نیست.

در جمله «اشهد انّه انا المليك القدور هو الّذی يحيی و يميت و كلّ اليه يقلبون»[1] کلمه «اشهد انه» با کلمه «انا المليک» هیچ تناسبی ندارد؛ زیرا در این جمله گفته‌شده من شهادت می‌دهم که او من ملیک هستم! و... تمام کتاب‌های باب با همین سبک نگاشته شده است.

کتاب‌های بهاء نیز دارای محتوای قابل‌اعتنا نیست؛ اما به خاطر اینکه توسط پسرش عبدالبهاء اصلاح‌شده، غلط‌های کمتری دارد. ولی درعین‌حال برای هر خواننده‌ای منصفی بی‌اعتباری کتاب‌های او روشن می‌گردد.

اما این ادعا که مسائل غامض آیات متشابهات قرآن، تورات و انجیل در کتاب‌های باب و بهاء حل‌شده و رمزهای آن‌ها کشف گردیده، ادعای بسیار ناشیانه است؛ زیرا اولاً این دو شخص در حد یک عالم معمولی از قرآن و کتاب‌های آسمانی چیزی نمی‌دانسته‌اند تا چه رسد که رمزهای آیات را کشف کنند. ثانیاً کتاب‌های این دو شخص همین‌الان موجود است که نه‌تنها به هیچ رمزی و آیات متشابهی در آن‌ها پرداخته نشده بلکه به مطالب بی‌محتوا و نامفهومی پرداخته‌اند و در برخی فرازها برای آسمانی جلوه دادن

۱. همان، ۴.

کتاب‌هایشان جملات کوتاهی از آیات قرآن را در آن‌ها گنجانده‌اند.

از همه بی‌اساس‌تر تطبیق آیه ﴿یوْمَ یأْتی تَأْویلُهُ...﴾ بر روز ظهور حسینعلی نوری در این شبهه است؛ یعنی بهاییان بااینکه خود می‌دانند چنین چیزی واقعیت ندارد، مدعی هستند این روزی که خداوند وعده آن را داده روز ظهور حسینعلی بهاء است که برای تأویل آیات متشابه قرآن از سوی خداوند فرستاده‌شده است. درحالی‌که همین ادعای بهاییان خود ناشی از جهل آنان نسبت به این آیه شریفه و معنای آن است؛ زیرا در آیه ﴿هَلْ ینْظُرُونَ إِلاَّ تَأْویلَهُ یوْمَ یأْتی تَأْویلُهُ یقُولُ الَّذینَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جاءَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنا مِنْ شُفَعاءَ فَیشْفَعُوا لَنا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَیرَ الَّذی کُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما کانُوا یفْتَرُونَ﴾،[1] مراد از روز تأویل روز قیامت است؛ زیرا معنای اینکه فرمود: ﴿هَلْ ینْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِیلَهُ﴾ این است که آیا اینان که به خداوند افتراء می‌بندند و در عین اینکه قرآن حجت را بر آنان تمام کرده، آیات او را تکذیب می‌کنند، انتظار این را می‌برند که خداوند همان حقیقتی را که موجب نزول بیانات قرآن و احکام آن و انذار و تبشیر آن شده و در روز قیامت ظاهر خواهد شد، برایشان نمایان کند؟ سپس از حالشان در روز قیامت که روز تأویل است خبر داده، می‌فرماید: ﴿یوْمَ یأْتِی تَأْوِیلُهُ یقُولُ الَّذِینَ نَسُوهُ

۱. اعراف، ۵۳.

﴿... یعنی وقتی در روز قیامت حقیقت امر برایشان معلوم شد آن‌وقت به حقانیت شرایعی که انبیا برایشان آورده بودند اعتراف خواهند کرد و وقتی می‌بینند دستشان از هر چیزی خالی است و با عمل‌های زشتی که مرتکب شده‌اند خود را هلاك ساخته‌اند، ناچار یکی از دو چیز را می‌خواهند، باشد که مفاسدشان اصلاح شود. یا می‌گویند: آیا شفیعی هست که ما را از هلاکتی که بر سرمان سایه افکنده نجات دهد؟ و یا التماس می‌کنند: آیا ممکن است ما را به دنیا برگردانید تا این بار عمل صالح نموده و غیر آنچه انجام داده‌ایم، انجام دهیم.[1]

۱ . رک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۱۳۵،

فصل دوم: دیدگاه بهاییان درباره پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله

آیه خاتمیت و آیه کمال دین اسلام از دیدگاه بهاییان

شبهه: به ادعای بهاییان در قرآن کریم هیچ دلیلی بر خاتمیت نبوت وجود ندارد و آیه ﴿ما کان مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِكُمْ وَ لكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليماً﴾، نیز دلالت بر ختم نبوت ندارد؛ زیرا اولاً بین نبی و رسول تفاوت وجود دارد. پس سلسله رسالت با پیغمبر اسلام خاتمه نمی‌پذیرد؛ ازاین‌رو ازنقطه‌نظر کیش بهایی، بهاءالله، از نگاه آنان فرستاده‌ای است از جانب خدا که سید باب به‌نام «من یظهره الله» آمدنش را به پیروانش بشارت داده بود.

ثانیاً خاتم به معنای نگین انگشتر است یعنی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله در میان پیامبران مانند نگین است. ثالثاً این آیه برای مجاب کردن اعراب نازل‌شده که پیامبر اسلام را در مسئله ازدواج باهمسر زید بن حارثه مورد طعنه قرار داده بودند. همچنین

دین اسلام دین کاملی نیست و آیه اکمال (مائده،۳) هیچ دلالتی بر کامل بودن دین اسلام ندارد. چه اینکه پیروان همه ادیان مدعی هستند که دین آنان کامل‌ترین دین است؛ بنابراین، دلیلی نداریم که پس از اسلام دین کامل‌تری نمی‌آید. پس دین اسلام در شرایط فعلی و آینده نمی‌تواند جواب‌گوی همه نیازهای بشر باشد و با علوم امروزی مطابقت ندارد. ازاین‌رو امروز فقط دین بهایی داعیه‌ای جهانی دارد و تئوری‌های ساختاری برای اداره جهان ارائه می‌نماید (برگرفته از کتاب ۲ روحی).

پاسخ

بهاییان برای آنکه آیین بهائیت را از زمره ادیان آسمانی به‌حساب آورند با نفی خاتمیت و کمال دین اسلام مدعی هستند که آیین بهائیت به‌صورت کامل‌تر از دین اسلام از سوی خداوند برای هدایت بشر نازل‌شده است.

آیه ﴿ماکان مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِکُمْ وَ لکِنْ رسول‌الله وَ خاتم‌النبیین﴾ بر ختم نبوت دلالت صریح دارد. اینکه ابتدای آیه در مقام پاسخ از اعتراض مردم به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که چرا آن حضرت با همسر پسرخوانده‌اش ازدواج کرد، دلیل بر این نمی‌شود که آخر آیه دلالت بر خاتمیت ندارد.[1] خداوند بعدازاینکه به این اعتراض پاسخ داده کاملاً پیامبر اسلام

۱ . رک: طباطبایی، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۴۸۶، ترجمه: موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵، ۱۳۷۴ ش.

را برای آنان معرفی می‌کند و خاتمیت آن حضرت را به میان می‌آورد.

استدلال بهاییان بر نفی ختم رسالت و تأیید ختم نبوت بر اساس آیه قرآن کریم بسیار ناشیانه و مبتنی بر ناآگاهی از معنای نبوت و رسالت است؛ زیرا نسبت بین نبوت و رسالت از حیث مصداق عموم و خصوص مطلق است یعنی هر رسولی نبی است اما هر نبی رسول نیست؛ بنابراین هیچ رسولی بدون نبوت مبعوث نمی‌شود. پس ختم نبوت با بعثت پیامبر اسلام ﷺ مستلزم ختم رسالت است؛ یعنی کسی که نبی نباشد نمی‌تواند رسول باشد.

با توجه به آیات متعدد در قرآن کریم مانند ﴿وَ لٰكِنْ رسول‌الله وَ خاتَمَ النَّبِيينَ﴾[1] که پیامبر اسلام را هم رسول و هم نبی خوانده؛ و همچنین آیهٔ که می‌فرماید: ﴿فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ﴾ که بازهمهٔ مبعوثین را انبیا خوانده و نیز آیاتی دیگر، ظهور در این دارد که هر مبعوثی که رسول به‌سوی مردم است نبی نیز هست.[2] بنابراین باختم نبوت، رسالت نیز خاتمه یافته است.

«خاتم» به معنای انگشتر و حلقه‌ای است که دارای نگین

۱. الاحزاب، ۴۰.

۲. محمد حسین طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۲۱۰، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵، ۱۳۷۴ ش.

است[1] نه به معنای نگین آن‌گونه که بهاییان پنداشته‌اند. همچنین خاتم آن‌گونه که ارباب لغت گفته‌اند به معنی چیزی است که به‌وسیله آن پایان داده می‌شود و نیز به معنی چیزی آمده است که با آن اوراق و مانند آن را مهر می‌کنند[2] و آن به خاطر این است که این کلمه از ریشه «ختم» به معنی «پایان» گرفته‌شده است و ازآنجاکه مهر زدن در خاتمه و پایان قرار می‌گیرد نام «خاتم» بر وسیله آن گذارده شده است. اگر یکی از معانی «خاتم» انگشتر است آن نیز به خاطر همین است که نقش مهرها را معمولاً روی انگشترهایشان می‌کندند و به‌وسیله انگشتر نامه‌ها را مهر می‌کردند. ازاینجا معلوم می‌شود آن‌ها که در دلالت آیه موردبحث بر خاتمیت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و پایان گرفتن سلسله انبیاء به‌وسیله او، وسوسه کرده‌اند به‌کلی از معنای این واژه بی‌اطلاع بوده‌اند و یا خود را به بی‌اطلاعی زده‌اند وگرنه هر کس کمترین اطلاعی از ادبیات عرب داشته باشد می‌داند کلمه «خاتم‌النبیین» به‌وضوح دلالت بر معنی خاتمیت دارد؛ و اینکه گفته شود پیامبر اسلام انگشتر پیامبران بود و یا نگین پیامبران بود معنای مضحک و غیرمعقول است.[3]

۱ . طریحی، فخرالدین، مجمع‌البحرین، تحقیق: سیداحمد حسینی، ج۶، ص ۵۴، تهران، کتابفروشی مرتضوی، چ۳، ۱۳۷۵ش.

۲ . مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۳۸، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چ۱، ۱۳۷۴ش.

۳ . تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۴۰.

درعین‌حال دلیل خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ منحصر به این آیه نیست. آیات دیگری در قرآن مجید و همچنین روایات فراوانی دراین‌باره واردشده است. مثلاً آیات ﴿وَ أُوحِيَ إِلَيَّ هذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ﴾[1]، «تَبارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعالَمِينَ نَذِيراً»[2]، «وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيراً وَ نَذِيراً﴾[3] و آیات دیگر دلالت روشن بر خاتمیت پیامبر اسلام دارند.[4]

روایات متعددی از پیامبر اسلام ﷺ نقل‌شده که بر خاتمیت آن حضرت دلالت دارند. مثلاً حدیث «حلالی حلال الی یوم القیامة و حرامی حرام الی یوم القیامة»،[5] هر نوع دین آسمانی را بعد از اسلام نفی می‌کند. همچنین حدیث معروف «منزلت» که پیامبر اسلام ﷺ به امام علی علیه‌السلام فرمود: «انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی»،[6] مسئله خاتمیت را کاملاً روشن می‌کند. برای روایات متعددی دیگر به آدرس زیر مراجعه شود.[7]

۱. انعام، ۱۹. (این قرآن بر من وحی شده تا شما و تمام کسانی را که این قرآن به آنها می‌رسد انذار کنم (و به سوی خدا دعوت نمایم).)
۲. فرقان، ۱. (جاوید و پر برکت است خداوندی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا تمام اهل جهان را انذار کند)
۳. توبه، ۲۸. (ما تو را جز برای عموم مردم به عنوان بشارت و انذار نفرستادیم).
۴. رک: تفسیر نمونه، ج ۱۷، ۳۴۱.
۵. حر عاملی، وسائل الشیعة (آل البیت)، ج ۲۷، ص ۱۶۹، قم، مؤسسة آل البیت علیهم‌السلام لإحیاء التراث، چ ۲، ۱۴۱۴ ق.
۶. ابن حنبل، احمد، مسند أحمد، ج ۱، ص ۱۸۴، بیروت، دار صادر، بی‌تا؛ شیخ الکلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۸، ص ۱۰۷، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چ ۴، ۱۳۶۲ ش. تحقیق: تصحیح وتعلیق: علی أکبر الغفاری
۷. رک: تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۴۱-۳۴۴.

اما این ادعا که آیه اکمال دلالت بر کامل بودن دین اسلام ندارد، چشم‌پوشی بر دلالت صریح این آیه است. کسی که به قرآن به‌عنوان کتاب خداوند اعتقاد داشته باشد نمی‌تواند بگوید که خداوند نیز مانند ادیان دیگر مدعی کامل بودن دین اسلام است. انسان معتقد به خداوند، سخن خداوند را با سخن دین سازان و مدعیان دروغین یکی نمی‌داند.

آیه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيكُمْ نِعْمَتِي﴾، می‌فهماند که مراد از دین مجموع معارف و احکام تشریع شده است و چیزی که در این روز بر معارف و احکام اسلامی اضافه‌شده است امامت و جانشینی امام علی علیه‌السلام است و با این کار هیچ نقصی از هیچ جهتی متوجه دین اسلام نیست.[1]

آیات دیگری نیز کمال و بی‌نقص بودن دین اسلام را می‌رسانند. مثلاً آیه ﴿وَ نَزَّلْنا عَلَيكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيءٍ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً وَ بُشْرى لِلْمُسْلِمينَ﴾؛[2] و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه‌چیز و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است!» و ﴿ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيءٍ ثُمَّ إِلى رَبِّهِمْ يحْشَرُونَ﴾؛[3] ما هیچ چیز را در این کتاب، فروگذار نکردیم سپس همگی به‌سوی پروردگارشان محشور می‌گردند»، دلالت بر کامل بودن دین اسلام دارند.

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۸۹.
۲. نحل، ۸۹.
۳. انعام، ۳۸.

افزون بر این‌ها کامل بودن دین اسلام را از آموزه‌های قرآنی و روایات معصومین در ابعاد مختلف نیازهای بشری به‌راحتی می‌توان به دست آورد؛ یعنی قرآن و روایات معصومین به نیازهای بشر چه در بعد مادی و دنیوی از قبیل مسائل اقتصادی، اجتماعی، علمی، نظامی و سیاسی و چه در بعد معنوی از قبیل عبادات، مسائل اخلاقی و عرفانی و عقاید مطابق با موازین و معیارهای عقلی و امثال این‌ها به تمام و کمال پرداخته‌اند.

بشر در امور عقاید و افعالی که مایه نجات انسان از شقاوت و بدفرجامی می‌شود، نیاز به دین دارد و ازاین‌رو در قرآن کریم فرموده: ﴿... أَرْسَلْنا فیکُمْ رَسُولاً مِنْکُمْ یتْلُوا عَلَیکُمْ آیاتِنا وَ یزَکِّیکُمْ وَ یعَلِّمُکُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ یعَلِّمُکُمْ ما لَمْ تَکُونُوا تَعْلَمُونَ﴾؛[1] رسولی از خودتان در میان شما فرستادیم تا آیات ما را بر شما بخواند و شمارا پاك کند و به شما، کتاب و حکمت بیاموزد و آنچه را نمی‌دانستید، به شما یاد دهد؛ یعنی چون‌که عقل انسان به قصور خود در بسیاری از معارف جهان هستی آگاه است و ضرورت معلم غیبی را درک نموده و آن را می‌پذیرد، نیاز به دین آسمانی و الهی دارد.[2]

انسان دو نوع نیازمندی دارد؛ یک نوع، نیازهای مادی

۱. البقره،۱۵۱.

۲. رک: جوادی آملی، عبدالله، انتظار بشر از دین، تحقیق وتنظیم: محمد رضا مصطفی پور، ص ۵۶، قم، مرکز چاپ و انتشارات اسراء، چ ۶، ۱۳۸۹ ش.

است که خود انسان عهده‌دار برآوردن آن‌هاست؛ و نوع دوم، نیاز معنوی است که مربوط به سرنوشت انسان و سعادت دنیا و آخرت او می‌شود.

انسان بر کشف قوانین و آموزه‌های مادی توانایی دارد و خداوند متعال در جهت به کمال رسیدن انسان، تمام موجودات را مسخر او نموده و انسان را باعقل، هوش و فکر مجهز کرده و به او قدرت داده تا از این موجودات استفاده کند. انسان با این ادوات خدادادی توانسته و می‌تواند به رموز و قوانین حاکم بر مادیات پی برده و نیازهای خود را در این عرصه تأمین نماید؛ بنابراین لزومی ندارد که آموزه‌های دینی نیز به این امور پرداخته و افزون بر توانایی خود انسان، دین هم قوانین و فرمول‌های علوم طبیعی و تجربی را در اختیار بشر بگذارد. به همین دلیل هیچ‌کسی از هیچ دینی این انتظار را ندارد که قوانین جهان مادی را برای بشر کشف نموده و وسایلی را برای رفع حاجات مادی جامعه اختراع کند. اگر در دنیا هیچ دینی وجود نمی‌داشت بشر در امور مادی و کشف و اختراعات قوانین حاکم بر عالم ماده، همین پیشرفت را داشت که هم‌اکنون دارد.

به همین علت علامه طباطبایی در تفسیر آیه ﴿وَ نَزَّلْنا عَلَيكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيءٍ وَهُدىً وَرَحْمَةً وَبُشْرى لِلْمُسْلِمِينَ﴾[1]

۱ .النحل،۸۹.

می‌فرماید که چون قرآن کریم کتاب هدایت برای عموم مردم است و جز این کار و شأنی ندارد، ازاین‌رو مراد از «لِكُلِّ شَیءٍ» در ظاهر، همه آن چیزهایی است که برگشتش به هدایت باشد؛ از قبیل معارف حقیقی مربوط به مبدأ و معاد و اخلاق فاضله و شرایع الهی و قصه‌ها و موعظه‌هایی که مردم در هدایت شدن و راه یافتنشان به آن محتاج‌اند و قرآن تبیان همه این‌ها است، نه اینکه تبیان برای همه علوم هم باشد.[1]

قرآن یك دائرة‌المعارف بزرگ نیست که تمام جزئیات علوم ریاضی، جغرافیایی، شیمی، فیزیك و گیاه‌شناسی و مانند آن در آن آمده است، هرچند قرآن یك دعوت کلی به کسب همه علوم و دانش‌ها کرده که تمام دانش‌های یادشده و غیر آن در این دعوت کلی جمع است، به‌علاوه گاه‌گاهی به‌تناسب بحث‌های توحیدی و تربیتی، پرده از روی قسمت‌های حساسی از علوم و دانش‌ها برداشته است، ولی بااین‌حال آنچه قرآن به خاطر آن نازل‌شده و هدف اصلی و نهایی قرآن را تشکیل می‌دهد، همان مسئله انسان‌سازی است و در این زمینه چیزی را فروگذار نکرده است.[2]

بنابراین کمال یک دین آنگاه زیر سؤال خواهد رفت که در آموزه‌های مربوط به هدایت و تأمین سعادت دنیوی و اخروی

۱ . محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیرالقرآن، ج ۱۲ ص ۳۲۴-۳۲۵. دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، چ۵، ۱۴۱۷ق.
۲ . تفسیر نمونه، ج۱۱ ص۳۶۱-۳۶۲.

بشر کاستی داشته باشد. به همین دلیل در کتاب‌هایی که به این موضوع پرداخته‌اند عرصه‌های مبدأ، معاد، نبوت، اخلاق و فقه را از قلمرو دین دانسته و هیچ اشاره‌ای به اینکه علوم تجربی و طبیعی از قلمرو دین است، نکرده‌اند.[1]

بعد از بیان این مطالب سخن پایان این است که لازمه نفی خاتمیت و انکار کمال دین اسلام، این نیست که آیین بهائیت دین آسمانی است و از سوی خداوند برای هدایت بشر نازل‌شده است. نزول دین از سوی خداوند و حقانیت آن، دلایل خاص خود را دارد که با معیار عقل قابل‌پذیرش باشد. درحالی‌که بهائیت دلیلی قانع‌کننده‌ای برای اثبات این ادعا ندارد. چه اینکه آموزه‌های بهائیت هیچ سنخیتی با ادیان ابراهیمی نداشته و افزون بر اینکه بهائیت برای هدایت بشر و برای سعادت دنیایی و اخروی بشر هیچ برنامه‌ای ندارد، اصلاً خدایی که در ادیان ابراهیمی مورد پرستش قرار می‌گیرد، در این آیین هیچ اثری از آن وجود ندارد؛ حسینعلی نوری با ادعاهای متناقض، خود را خدا پنداشته و می‌گوید: «هیچ خدایی جز من که (در عکا) زندانی‌شده و یگانه‌ام وجود ندارد».[2]

۱ . ر.ک: خسرو پناه، عبدالحسین، قلمرودین، ص ۴. قم، مرکز مطالعات و پژوهشهای فرهنگی حوزه علمیه، چ۱، ۱۳۸۱ ش.

۲ . کتاب مبین، ص ۳۹۶.

نفی خاتمیت

شبهه: با توجه به اینکه میان رسول و نبی تفاوت وجود دارد آیات و روایاتی که آمدن نبی بعد از پیامبر اسلام را نفی می‌کند شامل رسول نمی‌شود. رسول دارای مقامی بالاتر از نبی است. حتی در قرآن ذکر گردیده که خداوند از نبیین پیمان گرفته که وقتی رسولان ظاهر شدند به ایشان ایمان آورند: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ النَّبِيينَ لَمَا آتَيتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ﴾ (آل‌عمران:۸۱) یعنی و آنگاه خداوند از انبیا پیمان گرفت، چون کتاب و حکمت به شما داده‌شده، پس وقتی‌که رسولی برای شما آمد که تصدیق‌کننده آنچه نزد شماست بود به او ایمان آورید و یاری‌اش نمایید؛ بنابراین حتی اگر خاتم‌النبیین را به معنای پایان دهنده نبوت هم بدانیم بدان معناست که مانند انبیای بنی‌اسرائیل نبی جانشین رسول نخواهد شد، بلکه امام خواهد بود که مقامی بالاتر از نبی دارد. پس خاتمیت به معنای قطع سلسله رسالت و یا مافوق آن نیست.

اما اکثر مفسرین با استدلالی عجیب که رسول نبی هم هست این مفهوم را شامل هردو می‌دانند. با مثالی ساده می‌توان مغالطهٔ ایشان را آشکار کرد. مثلاً کسی که دارای تحصیلات لیسانس است قطعاً مدرك دیپلم هم دارد اگر بگوییم دیگر هیچ دیپلمه‌ای به اینجا نخواهد آمد آیا بدان

معناست که بعد از آن هیچ لیسانسه و یا دکتری هم نخواهد آمد؟

پاسخ

از اموری که پس از پیامبر اسلام ﷺ دعوای مدعیان نبوت را باطل می‌کند، خاتمیت پیامبر گرامی اسلام ﷺ است. یکی از مدعیان کاذب در این عرصه حسینعلی نوری است. بهاییان برای اینکه از این مدعی کاذب حمایت کند، خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ را نشانه رفته و برای این هدف دست به هر تر و خشکی می‌زنند؛ اما جز اینکه جهل آنان را در حوزه نبوت و رسالت منعکس کند، هیچ نتیجه‌ای از آن نمی‌توانند بگیرند. برفرض اگر نبوت با رسالت پیامبر اسلام ختم نشده بود، بازهم هیچ دلیلی بر نبوت حسینعلی نوری وجود ندارد. به‌هرحال در این شبهه سعی شده با فرق گذاشتن بین نبی و رسول خاتمیت را نفی کرده تا بتوانند نبوت حسینعلی را ثابت کنند.

در مقاله پیشین معنای خاتم و نسبت بین نبوت و رسالت بیان گردید و نیازی نیست که در اینجا دوباره تکرار شود؛ و در اینجا به صورت مختصر اشاره می شود که رسول عبارت از کسی است که حامل رسالتی از خدای تعالی به‌سوی مردم باشد و نبی آن‌کسی است که حامل خبری از غیب باشد و آن غیب عبارت از دین و حقایق آن است و لازمه این حرف این است که وقتی نبوتی بعد از رسول خدا ﷺ نباشد،

رسالتی هم نخواهد بود، چون رسالت، خود یکی از اخبار غیب است. وقتی بنا باشد اخبار غیب منقطع شود و دیگر نبوتی و نبیی نباشد، قهراً رسالتی هم نخواهد بود. ازاینجا روشن می‌شود که وقتی رسول خدا ﷺ خاتم‌النبیین باشد، خاتم الرسل هم خواهد بود؛ و در این آیه اشاره به این حقیقت نیز هست که ارتباط آن حضرت با مردم، ارتباط رسالت و نبوت است و آنچه او می‌کند به امر خدای سبحان است.[1]

آیه شریفه ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ میثاقَ النَّبِیینَ لَما آتَیتُکُمْ مِنْ کِتابٍ وَ حِکْمَةٍ ثُمَّ جاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلی ذلِکُمْ إِصْری قالُوا أَقْرَرْنا قالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَکُمْ مِنَ الشَّاهِدینَ﴾،[2] نیز هیچ حاصلی برای بهاییان ندارد؛ زیرا در این آیه فرموده است: «(به خاطر بیاورید) هنگامی را که خداوند، از پیامبران (و پیرو آن‌ها)، پیمان مؤکّد گرفت، که هرگاه کتاب و دانش به شما دادم، سپس پیامبری به‌سوی شما آمد که آنچه را با شماست تصدیق می‌کند، به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید! سپس (خداوند) به آن‌ها گفت: آیا به این موضوع، اقرار دارید؟ و بر آن، پیمان مؤکّد بستید؟ گفتند: (آری) اقرار داریم! (خداوند به آن‌ها) گفت: پس گواه باشید! و من نیز با شما از گواهانم».

حاصل معنای آیه این است که خدای تعالی از همه انبیا و

۱. طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۴۸۷، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵، ۱۳۷۴ ش.
۲. آل عمران: ۸۱.

امت‌های ایشان پیمان گرفت که اگر کتابی و درسی از زندگی برایشان فرستاد و یك رسولی که تصدیق‌کننده کتاب آن‌ها است، آمد حتماً به آن کتاب و حکمت ایمان بیاورند و آن رسول را یاری کنند و این کار از انبیا به معنای تصدیق پیغمبر قبلی و معاصر است و بشارتی است از پیغمبر قبلی به آمدن پیغمبر بعدی؛ و سفارشی است به امت که دعوت پیغمبر آینده را بپذیرند و از ناحیه امت‌ها ایمان و تصدیق و یاری است و لازمه این همانا وحدت دین الهی است.[1]

توضیح بیشتر این است که به دنبال اشاراتی که در آیات پیشین درباره وجود نشانه‌های روشن پیامبر اسلام ﷺ در کتب انبیای قبل آمده بود در این آیات اشاره به یك اصل کلی در این رابطه می‌کند و آن اینکه پیامبران پیشین و به دنبال آن‌ها پیروانشان باخدا پیمان بسته بودند که در برابر پیامبرانی که بعدازآن‌ها می‌آیند سر تعظیم و تسلیم فرود آورند. در حقیقت همان‌طور که پیامبران و امت‌های بعد موظف‌اند نسبت به پیامبران گذشته و آیین آن‌ها احترام بگذارند و اصول آن‌ها را محترم بشمارند پیامبران و امت‌های پیشین نیز نسبت به پیامبران بعد از خود چنین وظیفه‌ای داشته‌اند، در آیات قرآن کراراً اشاره به وحدت هدف پیغمبران خدا شده است و این آیه نمونه زنده‌ای از آن است.

۱. طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۵۱۸، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵، ۱۳۷۴ ش.

البته گرفتن پیمان از پیامبران همراه با گرفتن پیمان از پیروآن‌ها است و موضوع پیمان این بود که اگر پیامبری بیاید که دعوت او هماهنگ با دعوت آنان باشد و نشانه‌های او با آنچه در کتب آسمانی آن‌ها آمده موافق باشد (و به‌این‌ترتیب حقانیت او ثابت گردد) باید نه‌تنها به او ایمان بیاورند بلکه به یاری‌اش برخیزند.[1]

با توضیحاتی که درباره این آیه شریفه داده شد مطالبی که بهاییان درباره آن مطرح کرده اولاً بسیار مبهم و بی‌معنا است و ثانیاً هیچ ربطی به نبوت حسینعلی نوری ندارد.

با توجه به آیات متعددی در قرآن کریم[2] همه پیامبران نبی بوده‌اند و هیچ پیامبری وجود ندارد که نبی نباشد، بهاییان آگاهانه با این آیات و دلایل روشن مخالفت کرده و بین نبی و رسول به‌صورت مطلق جدایی انداخته تا بگویند که حسینعلی نوری نبی نبوده اما رسول بوده است و در قرآن آمدن نبی پس از پیامبر اسلام نفی‌شده است نه رسول. درحالی‌که جدایی رسول از نبی ناممکن است و هر رسولی نبی است؛ و رسالت بدون نبوت امکان‌پذیر نیست. پس نفی نبوت از حسینعلی ملازم با نفی رسالت او است و او نمی‌تواند رسول هم باشد.

۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۶۳۷ -۶۳۸، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چ ۱۰، ۱۳۷۱ ش.

۲ . مریم: ۳۰، مریم: ۴۱، مریم: ۴۹، مریم: ۵۱، مریم: ۵۴، اعراف: ۱۵۷، انفال: ۶۴، انفال: ۶۵، احزاب: ۱.

مثالی که در این شبهه بیان‌شده مغالطه صریح است. در این مثال نبی به دیپلمه و رسول به لیسانسه تشبیه شده است. درحالی‌که در همین مثال یک لیسانسه، دیپلمه هم هست و وقتی گفته می‌شود هیچ دیپلمه‌ای نمی‌آید، یعنی هیچ‌کسی که دیپلم دارد نمی‌آید و کسی که لیسانس دارد دیپلم هم دارد و وجود لیسانسه بدون دیپلم امکان ندارد.

اولین و آخرین بودن همه پیامبران

شبهه: ازنظر باطنی پیامبران الهی در مرتبه توحید، حکم یك شخص واحد را دارند. این مطلب که به وحدت مظاهر معروف است، به این معنی است که هر یك از پیامبران می‌توانند هم اولین و هم آخرین باشند. پیروان ادیان در این اعتقاد اتفاق دارند که مظاهر مقدسه جلوه‌گاه صفات الهی و معرض کمالات حضرت باری‌تعالی می‌باشند هیاکل آسمانی در مَثل مانند آیینه‌ای هستند که در مقابل شمس حقیقت قرارگرفته و کمالات الهی را جذب و به عالم انسانی منعکس می‌نمایند. ازجمله صفات الهی که در هیکل انبیا تجلی می‌یابد صفت اولیت و آخریت است. چنانکه در قرآن کریم نیز اشاره‌شده است که ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ ...﴾[1] و از آنجائی که پیامبر اسلام نیز مظهر صفات الهی بوده‌اند لذا بدین مناسبت است که حضرتشان خود را مظهر اول

۱. حدید، ۳.

و آخر و آغاز و ختم می‌دانند پس اگر چنانچه به حضرتشان کلمه خاتم‌النبیین اطلاق شود این ختمیت به اعتبار وحدتی است که در حقیقت روح انبیای الهی موجود است؛ چنانکه خود در مورد آغاز مقام خود می‌فرمایند «و کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین»[1] یعنی من نبی بودم هنگامی‌که گل آدم را می‌سرشتند.

پاسخ

تلاش‌های بهاییان برای اینکه حسینعلی نوری را در کنار پیامبران الهی قرار دهند از هیچ راهی ممکن نیست؛ اما آنان برای این امر دست‌وپا می‌زنند تا او را به‌عنوان پیامبر خدا جا بزنند. در این شبهه برای قرار دادن حسینعلی نوری در ردیف پیامبران الهی به باطنی گری و آموزه عرفانی رو آورده و با یکی نمودن همه انبیا به‌عنوان تجلی صفات خداوند خاتمیت را برای همه انبیا ثابت کرده و از آن نتیجه گرفته که پیامبر اسلام ﷺ آخرین پیامبر خدا نیست و ازاین‌رو حسینعلی نوری می‌تواند پیامبر باشد.

پیش از بیان نقد این دلیل بهاییان، به این مطلب باید توجه کرد که با نفی خاتمیت و فرض اینکه پیامبر اسلام ﷺ آخرین پیامبر خدا نباشد، نبوت حسینعلی نوری ثابت نمی‌شود. اثبات نبوت دلیل خاص خودش را می‌طلبد.

۱. فیض کاشانی، الاسماء الحسنی، ج ۲، ص ۱۸۶، کلمات مکنونه ملاحسین فیض کاشانی چاپ سنگی.

حسینعلی نوری بدون اینکه دلیلی و نشانه‌ای از نبوت داشته باشد ادعای نبوت کرده است.

نبوت عامه و خاصه از اصول عقاید است و باید دلایل بسیار روشن و صریح درباره آن وجود داشته باشد. در دین اسلام هم در آیات قرآن و هم در احادیث معصومین علیهم‌السلام و هم در متون کلامی بر اثبات نبوت و مسائل مربوط به آن، دلایل عقلی و نقلی اقامه‌شده است. در هیچ آیه و حدیثی و نیز در هیچ متن کلامی شیعه و سنی برای اثبات نبوت و مسائل آن از امور باطنی استفاده‌نشده و نمی‌شود؛ چه اینکه طرح امور باطنی در این موضوع عقل پذیر نبوده و به‌عنوان حجت خدا قابل‌پذیرش نیست. افزون بر آن آیات و احادیث دلالت صریح بر خاتمیت دارند و با تأویل و تمسک به امور باطنی که منجر به مطالب مبهم می‌شود، نمی‌توانیم از صریح آیات و روایات دست برداریم.

از سوی دیگر نفس باطن گرایی چیزی نیست که عقلاً و شرعاً به آن اتکا شود، بلکه فرقه‌هایی که در دام باطن گرایی افتاده از دین اسلام منحرف‌شده‌اند؛ زیرا طبق اظهار مورخین، علامت مذهبی باطنیه این است که احکام و مقررات ظاهری اسلام را به مقامات باطنی و عرفانی تأویل می‌کنند و ظاهر شریعت را مخصوص کسانی می‌دانند که کم‌خرد و از کمال معنوی بی‌بهره بوده‌اند.[1]

۱. علامه طباطبایی، محمد حسیین، شیعه در اسلام، ص ۷۰، قم، دفتر نشر اسلامی، چ ۱۳، ۱۳۷۸ ش.

فرقه اسماعیلیه و بسیاری از فرقه‌های صوفیه که از ظواهر شریعت اسلام دست برداشته و به معانی باطن آن‌ها که خود ایجاد کرده، از فرقه‌های باطنی هستند.

متصوفه به علت اشتغالشان به سیر در باطن خلقت و اعتنایشان به آیات انفسیه، به تأویل اکتفا کرده و به عالم ظاهر پشت پا زده و تنزیل را رد کرده‌اند. این کار آنان باعث می‌شود که مردم بر تأویل و تلفیق جمله‌های شعری و بر استدلال هر چیزی بر هر چیز دیگر جرئت پیدا کنند و حتی کار را به‌جایی رسانده‌اند که آیات خدا را با حساب جمل تفسیر کنند و کلمات را به حروف نورانی و ظلمانی و امثال آن‌ها برگردانند؛ درحالی‌که این مطلب، واضح است که قرآن، فقط برای هدایت متصوفه نازل نشده و مخاطبان قرآن، اصحاب علم اعداد و آفاق و حروف نیستند و معارف قرآنی مبنی بر حساب جمل نیست که منجمان آن را بعد از برگرداندن علم نجوم از زبان یونانی به زبان عربی، جعل کردند.[1]

اما تجلی صفات خداوند اختصاص به انبیا ندارد؛ بلکه جلوه خداوند در همه موجودات است؛ یعنی همه هستی جلوه خداوند است. امام خمینی رحمه‌الله در تفسیر سوره حمد پس‌ازآنکه می‌فرماید حمد هر موجودی در حقیقت حمد خداوند است و هیچ کمال و جمالی در عالم نیست الا

۱ . طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۷، قم، انتشارات جامعه مدرسین، بی‌تا.

کمال و جمال خداوند، آن را با این گفته مستدل می‌کند که همه موجودات همان جلوه خدا هستند و همان نورند که خدا فرموده است: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْض﴾[1] و اگر این جلوه گرفته بشود، موجودی باقی نمی‌ماند؛[2] بنابراین همه موجودات مانند آینه انعکاس‌دهنده صفات کمال و جمال خداوند هستند.

اگر مراد از تجلی خداوند در ابدان و هیاکل پیامبران این باشد که خداوند با تمام صفات خود، در ابدان آنان حلول می‌کند، این چیزی نیست که عقل آن را بپذیرد؛ زیرا خداوند متعال خارج از ظرف است و در هیچ ظرفی قرار نمی‌گیرد.

در آیه ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ خداوند صفاتی را بیان فرموده که اختصاص به خودش دارد و هیچ موجودی دیگری همان‌گونه که نمی‌تواند دارای این صفات باشد، نمی‌تواند انعکاس‌دهنده آن‌ها هم باشد. با توجه به اینکه خداوند متعال بر هر چیزی که فرض شود قادر است، قهراً با احاطه قدرتش به هر چیزی از هر جهت محیط هم هست، پس هر چیزی که فرض شود اول باشد خدا قبل از آن چیز بوده، پس او نسبت به تمام ماسوای خود اول است، نه آن چیزی که ما اولش فرض کردیم و همچنین هر چیزی که ما

۱. سوره نور، آیه ۳۵.

۲. امام خمینی (ره)، تفسیر سوره حمد، ص ۱۱۵، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار الامام الخمینی، چ ۱، ۱۳۷۵ ش.

آخرینش فرض کنیم خداوند متعال بعدازآن‌هم خواهد بود، پس آخر خدا است، نه آن چیزی که ما آخرینش فرض کردیم؛ و هر چیزی را که ما ظاهر فرض کنیم خدا ظاهرتر از آن است به خاطر احاطه‌ای که قدرتش بر آن چیز دارد و چون احاطه دارد پس از جهت ظهور هم مافوق آن است و همچنین هر چیزی که باطن فرض شود خدا به خاطر احاطه قدرتش بر آن، باطن‌تر از آن است و ماورای آن قرار دارد؛ چون او است که آن چیز را باطن کرده، پس باطن هم خداست نه آن چیزی که ما باطنش فرض کردیم. پس خدا به طور مطلق اول و آخر و ظاهر و باطن است و از این صفات آنچه در غیر خدا هست نسبی است نه به صورت اطلاق؛ [به این معنا که موجودات ممکن در داخل زمان و مکان نسبت به همدیگر آخر و اول یا ظاهر و باطن هستند] اما به دلیل اینکه خداوند منزه از زمان و مکان است اول بودن خدای تعالی و آخربودنش و همچنین ظهور و بطونش زمانی و مکانی نیست.

پس این اسمای چهارگانه یعنی اول و آخر و ظاهر و باطن چهار فرع از نام «محیط» است و محیط هم شاخه‌ای از اطلاق قدرت او است. ممکن هم هست نام‌های چهارگانه موردبحث را شاخه‌هایی از احاطه قدرتش ندانیم، بلکه شاخه‌هایی از احاطه وجود او بگیریم؛ چون وجود او قبل از وجود هر چیز و بعد از وجود هر چیز است. او قبل از آنکه چیزی ثبوت پیدا کند ثابت بود و بعدازآنکه هر چیز دارای ثبوتی فانی

گردد بازهم ثابت است. او از هر چیز دیگری نزدیک‌تر و ظاهرتر است و از دید و درک اوهام و عقول هر صاحب عقلی از چیز دیگری باطن‌تر و پنهان‌تر است.[1]

به هر حال این صفات در وجود هیچ‌کسی قابل تجلی نیست و اختصاص به خداوند متعال دارد؛ ازاین‌رو استدلال بهاییان مبنی بر اینکه پیامبر اسلام و سایر پیامبران علیهم‌السلام اول و آخر هستند تا خاتمیت را مورد خدشه قرار دهند، بی‌اساس و غیرمعقول است.

اما حدیث «و کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین» افزون بر این‌که در هیچ کتاب معتبری نقل نشده و در متون عرفا و صوفیه هم بدون سند منعکس گردیده، با فرض پذیرش این حدیث نه‌تنها خاتمیت آن حضرت خدشه‌دار نمی‌شود، بلکه بر نبوت مطلق آن حضرت دلالت می‌کند؛ یعنی آن حضرت گل سرسبد انبیا است. قبل از آدم علیه‌السلام و در زمان همه انبیا باشخصیت حقیقی خود نبی بوده است و ازاین‌رو خاتم انبیا گردیده است و شریعت خداوند با رسالت او به پایان رسیده است. این امتیاز پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت به سایر انبیاست. لذا هیچ پیامبری بعدازآن حضرت نخواهد آمد و با آمدن پیامبر دیگر این امتیاز از آن حضرت گرفته می‌شود.

۱. طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۲۵۳ - ۲۵۴، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵، ۱۳۷۴ ش.

نفی خاتمیت به دلیل اجل امت‌ها

شبهه: یکی از دلایلی که خاتمیت پیامبر اسلام را زیر سؤال می‌برد آیه ۳۴ سوره اعراف است: ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاء أَجَلُهُمْ لاَ يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ﴾ یعنی برای هر امتی (پیروان هر دیانتی) پایانی است و وقتی‌که زمانش فرارسد ساعتی پس‌وپیش نخواهد شد.

و نیز در سوره حجر آیه ۵ می‌فرمایند: ﴿مَّا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ﴾ یعنی هیچ امتی اجلش پس‌وپیش نخواهد شد. در سوره یونس آیه ۴۹ هم مفهوم مشابهی بیان می‌گردد: ﴿...لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاء أَجَلُهُمْ فَلاَ يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً﴾. «أمة» به معنای جماعت پیرو یك آیین و یا خودِ آیین است و در هیچ جای قرآن أمت اسلام ابدی خوانده‌نشده است و از فرارسیدن أجل مستثنی نگشته‌اند.

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُواْ شُهَدَاء عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيكُمْ شَهِيدًا﴾ (بقره: ۱۴۳) یعنی این‌چنین شمارا امتی در وسط قراردادیم تا گواه بر مردمان باشید و رسول هم گواه بر اعمال شما.

حتی زمان اجل دین اسلام نیز در قرآن بیان‌شده است. آنجا که می‌فرماید: ﴿وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ. قُل لَّكُم مِّيعَادُ يَوْمٍ لَّا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ﴾ (سبأ: ۳۰) یعنی و می‌گویند اگر راست می‌گویید این وعده چه وقت

است. بگو میعاد شما یك روز است که نه‌ساعتی ازآن‌پس توانید رفت و نه پیشی توانید جست؛ و در جای دیگری مقدار هرروز هزار سال معلوم گردیده: ﴿... وَإِنَّ يَوْمًا عِندَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾ (حج: ۴۷) یعنی یك روز نزد پروردگارت مثل هزار سال است ازآنچه شما می‌شمارید؛ بنابراین مدت دین اسلام هزار سال ذکرشده که با سال بعثت حضرت اعلی برابر است؛ زیرا امام حسن عسکری در سال ۲۶۰ رحلت فرمودند و حضرت باب در سال ۱۲۶۰، یعنی هزار سال بعد ظهور فرمودند.

پاسخ

بهاییان برای اینکه دروغ حسینعلی نوری را، راست جلوه دهند از قرآن علیه قرآن استفاده می‌کنند. آنان برای این هدف آیاتی را علیه خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ اقامه کرده و گمان می‌کنند که با این روش می‌توانند نبوت دروغین حسینعلی نوری را به کرسی بنشانند.

پیش از اینکه به این شبهات پاسخ داده شود توجه به این نکته لازم است که بین نفی خاتمیت و صدق ادعای نبوت حسینعلی نوری هیچ ملازمه‌ای وجود ندارد. اثبات نبوت دلایل خاص خودش را می‌طلبد و بهاییان هیچ دلیلی برای اثبات نبوت حسینعلی نوری ندارند؛ بلکه دلایل فراوانی بر کذب این ادعا وجود دارد.

اولین دلیل بهاییان در این شبهه آیاتی است که از اجل

و مهلت هر امتی سخن گفته‌اند. آنان این آیات را بر نبوت و امت یک پیامبر حمل نموده و به نفع خود آن را معنا کرده‌اند. در حالی که این آیات حتی بر منقضی شدن نبوت هیچ پیامبری کمترین دلالتی ندارد تا چه رسد که بگوید مدت نبوت و امت پیامبر اسلام ﷺ به پایان می‌رسد و پس‌ازآن امت دیگری می‌آید؛ بلکه این آیات از انقراض قوم‌ها و ملت‌ها سخن می‌گویند و هیچ ربطی به نبوت و امت‌های پیامبران ندارد. آیه ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا يَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَلا يَسْتَقْدِمُونَ﴾[1] می‌گوید: برای هر قوم و جمعیتی، زمان و سرآمد (معینی) است؛ و هنگامی‌که سرآمد آن‌ها فرارسد، نه‌ساعتی از آن تأخیر می‌کنند و نه بر آن پیشی می‌گیرند.

در این آیه خداوند به یکی از قوانین آفرینش یعنی فنا و نیستی ملت‌ها، اشاره می‌کند و بحث‌های مربوط به زندگی فرزندان آدم درروی زمین و سرانجام و سرنوشت گناهکاران که در آیات قبل گفته‌شده با این بحث روشن‌تر می‌شود.

نخست می‌گوید: برای هر امتی زمان و مدت معینی وجود دارد و به هنگامی‌که این اجل فرارسد، نه لحظه‌ای تأخیر خواهند کرد و نه لحظه‌ای بر آن پیشی می‌گیرند. یعنی ملت‌های جهان همانند افراد، دارای مرگ و حیات‌اند، ملت‌هایی از صفحه روی زمین برچیده می‌شوند و بجای

۱. اعراف، ۳۴.

آن‌ها ملت‌های دیگری قرار می‌گیرند. قانون مرگ و حیات مخصوص افراد انسان نیست، بلکه اقوام و جمعیت‌ها و جامعه‌ها را نیز در برمی‌گیرد؛ با این تفاوت که مرگ ملت‌ها غالباً براثر انحراف از مسیر حق و عدالت و روی آوردن به ظلم و ستم و غرق شدن در دریای شهوات و فرورفتن در امواج تجمل‌پرستی و تن‌پروری است.

هنگامی‌که ملت‌های جهان در چنین مسیرهایی گام بگذارند و از قوانین مسلم آفرینش منحرف گردند، سرمایه‌های هستی خود را یکی پس از دیگری از دست خواهند داد و سرانجام سقوط می‌کنند. بررسی فنای تمدن‌هایی همچون تمدن بابل و فراعنه مصر و قوم سبا و کلدانیان و آشوریان و مسلمانان اندلس و امثال آن‌ها، این حقیقت را نشان می‌دهد که در لحظه فرارسیدن فرمان نابودی که براثر اوج گرفتن فساد صادرشده بود، حتی ساعتی نتوانستند پایه‌های لرزان حکومت‌های خویش را نگاه‌دارند.[1]

همه آیاتی که از اجل یک امت سخن گفته همین مطلب را بیان می‌کند و هرگز نمی‌گوید که نبوت هر پیامبری به پایان می‌رسد و وقتی‌که به پایان رسید نه‌ساعتی تأخیر و نه‌ساعتی پیشی دارد.

اینکه ادعاشده در هیچ جای قرآن، امت اسلام ابدی

۱ . مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۱۵۷ - ۱۵۸، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چ ۱۰، ۱۳۷۱ ش.

خوانده‌نشده است، اولاً همان‌گونه که اشاره شد در قرآن برای امت‌های پیامبران پایانی ذکر نشده است و آیاتی که از اجل امت‌ها سخن گفته ربطی به امت پیامبران ندارند. ثانیاً در قرآن آیه ﴿ماکان مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِكُمْ وَلكِنْ رسول‌الله وَ خاتَمَ النَّبِيينَ وَ كانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيءٍ عَليماً﴾[1] که می‌فرماید: محمّد ﷺ پدر هیچ‌یک از مردان شما نبوده و نیست؛ ولی رسول خدا و ختم کننده و آخرین پیامبران است؛ و خداوند به همه‌چیز آگاه است، به‌صراحت می‌گوید که نبوت و شریعت پیامبر اسلام ﷺ تا روز قیامت و تا زمانی که این دنیا باقی است دوام دارد؛ یعنی پایان امت پیامبر اسلام ﷺ روز قیامت است.

هم‌چنین آیه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيكُمْ نِعْمَتي وَرَضيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دينا﴾[2] که می‌فرماید: امروز، دین شمارا کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به‌عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم، دلیل واضح بر این است که پس از دین اسلام از سوی خداوند دینی دیگری برای هدایت بشر نمی‌آید؛ زیرا دین اسلام با نبوت پیامبر اسلام کامل‌ترین دینی است که دین کامل‌تر از آن قابل‌تصور نیست و نعمت خداوند هم با همین دین به اتمام رسیده است. نعمتی که تمام‌شده و به نهایت خود

۱. احزاب، ۴۰.
۲. مائده، ۳.

رسیده باشد، دیگر جا ندارد نعمت دیگری به‌عنوان دینی دیگری از سوی خداوند برای مردم عنایت شود؛ بنابراین تنها دینی که از پایانش سخن گفته‌شده است دین پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله است که پایانش روز قیامت است.

بهاییان در آیه ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾[1] عبارت «أُمَّةً وَسَطًا» را دلیل بر نفی خاتمیت گرفته و ادعا کرده‌اند که امت پیامبر اسلام در وسط امت‌های دیگر قرار دارد ازاین‌رو پس از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبران دیگری هم می‌آیند.

درحالی‌که امت وسط به معنای امت معتدل و عاری از افراط‌وتفریط است. با این توضیح که کلمه «وسط» به معنای چیزی است که میانه دو طرف قرارگرفته باشد، نه جزو آن‌طرف باشد و نه جزو این‌طرف؛ و امت اسلام نسبت به اهل کتاب و مشرکین همین وضع را دارند؛ برای اینکه مشرکین و بت‌پرستان تنها و تنها جانب مادیت را گرفته و جز زندگی دنیا و استکمال جنبه مادیت خود و به کمال رساندن لذت‌ها و زخارف و زینت دنیا چیز دیگری نمی‌خواهند و به دلیل اینکه هیچ امیدی به‌روز قیامت نداشته، کمترین اعتنایی به فضائل معنوی و روحی ندارند.

بعضی دیگر از مردم مانند نصاری تنها جانب روح را تقویت

۱. بقره، ۱۴۳.

نموده و جز به ترك دنیا و رهبانیت دعوت نمی‌کنند. آن‌ها تنها دعوتشان این است که بشر کمالات جسمی و مادی را که خدا در مظاهر این نشئه مادی ظهورش داده، ترك بگویند تا این ترك گفتن وسیله کاملی شود برای رسیدن به آن هدفی که خدا انسان را به خاطر آن آفریده است. ولی نفهمیدند که ندانسته رسیدن به آن هدف را با ابطال و درهم کوفتن راهش ابطال کرده‌اند. خلاصه یك دسته نتیجه را باطل کرده و فقط به‌وسیله چسپیدند و یك دسته دیگر با کوبیدن و ابطال سبب، نتیجه را هم ابطال کردند؛ اما خداوند امت اسلام را امتی وسط قرارداد؛ یعنی برای آنان دینی قرارداد که متدینین به آن را به‌سوی راه وسط و میانه هدایت می‌کند؛ راهی که نه افراط آن‌طرف را دارد و نه تفریط این‌طرف را، بلکه راهی که هر دو طرف جسم و روح را تقویت می‌کند. البته به‌طوری‌که در تقویت جسم از جانب روح عقب نمانند و در تقویت روح از جانب جسم عقب نمانند، بلکه میانه هر دو فضیلت جمع کرده است و این روش مانند همه آنچه اسلام بدان دعوت نموده بر طبق فطرت و ناموس خلقت است؛ چون انسان دارای دو جنبه جسم و روح است و درنتیجه اگر بخواهد به سعادت زندگی برسد به کمال و سعادت مادی و معنوی نیازمند است.[1]

۱ . طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۴۸۲، ترجمه موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵، ۱۳۷۴ ش.

ایرادکننده شبهه با غفلتی که بر او عارض شده به‌صراحت اعتراف نموده و گفته است حتی زمان اجل دین اسلام نیز در قرآن بیان‌شده است و آیه ﴿وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ. قُل لَّكُم مِّيعَادُ يَوْمٍ لَّا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ﴾[1] را بر این مطلب شاهد گرفته است. برفرض اگر این آیه از اجل امت و مهلت پیامبر اسلام هم سخن گفته باشد ما هم می‌پذیریم که اجل و مهلت نبوت و امت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله روز قیامت است و تا روز قیامت هیچ پیامبری دیگری از سوی خداوند نمی‌آید.

اما این آیات شریفه از روز قیامت سخن می‌گوید نه از مهلت امت پیامبر اسلام؛ زیرا این سؤال را بارها منکران معاد از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و سائر پیامبران می‌کردند که گاه برای درك مطلب بود و شاید غالباً از روی استهزاء بوده که این قیامتی که شما مرتباً روی آن تکیه می‌کنید اگر راست می‌گویید کی خواهد آمد؟

قرآن همواره از پاسخ صریح به این مطلب و تعیین زمان وقوع رستاخیز خودداری کرده و تأکید می‌کند این از اموری است که علم آن مخصوص خدا است و هیچ‌کسی جز او از آن آگاه نیست. لذا در آیه بعد، همین معنی را با عبارت دیگری بازگو کرده می‌فرماید: «بگو وعده شما روزی خواهد بود که

۱. سبأ: ۲۹-۳۰.

نه‌ساعتی از آن تأخیر خواهید کرد و نه‌ساعتی بر آن پیشی خواهید گرفت».

این مخفی ماندن تاریخ قیام قیامت حتی بر شخص پیامبر اسلام ﷺ به خاطر آن است که خداوند می‌خواهد مردم یك نوع آزادی عمل توأم باحالت آماده‌باش دائمی داشته باشند. چراکه اگر تاریخ قیامت تعیین می‌شد اگر زمانش دور بود همه در غفلت و غرور و بی‌خبری فرومی‌رفتند و اگر زمانش نزدیك بود ممکن بود آزادی عمل را از دست بدهند و اعمالشان جنبه اضطراری پیدا کند و در هر دو صورت هدف‌های تربیتی انسان عقیم می‌ماند. به همین دلیل تاریخ قیامت از همه مکتوم است، همان‌گونه که تاریخ شب قدر همان شبی که فضیلت هزار ماه دارد و یا تاریخ قیام حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف.[1]

ولی بهاییان به خاطر کلمه «یوم» در این آیه و کلمه «الْف» در آیات دیگر به این آیات متمسک شده‌اند. چو ن در آیات دیگر مقدار «یوم» در نزد خداوند به هزار سال تعریف‌شده است و بر طبق میل خودشان عمر امت اسلامی را هزار سال گرفته و آن را از روز وفات امام حسن عسکری علیه‌السلام محاسبه نموده و سپس نتیجه گرفته‌اند که علی‌محمد باب در ۱۲۶۰ ق مبعوث گردیده است.

۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۹۴ -۹۵، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ج۱۰، ۱۳۷۱ ش.

این آیه شریفه از عجله استهزاء آمیز مشرکین سخن می‌گوید که از پیامبر اسلام ﷺ می‌خواستند عذابی که وعده آن داده‌شده چرا نمی‌آید. خداوند می‌فرماید: ﴿يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذابِ وَ لَنْ يخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَ إِنَّ يوْماً عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ﴾؛[1] آنان از تو تقاضای شتاب در عذاب می‌کنند؛ درحالی‌که خداوند هرگز از وعده خود تخلّف نخواهد کرد! و یك روز نزد پروردگارت، همانند هزار سال از سال‌هایی است که شما می‌شمارید».

خداوند در جمله ﴿إِنَّ يوْماً عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّون﴾ حکم کرده به اینکه یك روز از روزهایی که نزد خدا است برابر است با هزار سال از روزهایی که ما می‌شماریم و نتیجه می‌گیرد: پس خدایی که یك روز نزد خودش طولانی و بسیار نیست و روزهای ما نزد او کوتاه و اندك است و از بلندی آن و از کوتاهی این متأثر نمی‌شود چنین خدایی ترس از فوت ندارد تا در عذاب آن‌ها عجله کند بلکه او حلیم و بزرگوار است، مهلتشان می‌دهد تا درکات شقاوت خود را تکمیل کنند آنگاه ایشان را در روزی که برایشان مقدر شده می‌گیرد و آن‌وقت که اجلشان رسید دیگر نمی‌توانند عقب بیندازند و نه نزدیك‌تر کنند.[2]

---

۱. حج، ۴۷.

۲. طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۵۵۰، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵، ۱۳۷۴ ش.

پس برابری یک روز در نزد خداوند به هزار سال در پیش ما، هیچ ربطی به این ندارد که عمر امت پیامبر اسلام ﷺ هزار سال است.

افزون بر این در سخنان بهاییان دو اشکال اساسی وجود دارد. یکی اینکه عمر امت اسلامی را از روز وفات امام حسن عسکری علیه‌السلام حساب کرده‌اند درحالی‌که آغاز امت اسلامی روز بعثت پیامبر اسلام است و بر این اساس در زمان ادعای علی‌محمد باب از عمر امت اسلامی با در نظر گرفتن ۱۳ سال قبل از هجرت ۱۲۷۳ سال می‌گذشته است؛ اما بهاییان ۲۷۳ سال را نادیده گرفته و به‌گونه‌ای محاسبه کرده‌اند که پایان امت اسلامی به پندار آنان بر روز ادعای علی‌محمد باب منطبق گردد.

اشکال دیگر این است که سخن از رسالت و پیامبری حسینعلی نوری است نه از علی‌محمد باب. پیامبر اصلی بهاییان حسینعلی نوری است که علی‌محمد باب بشارت آمدن او را داده است. عبدالبهاء می‌گوید: در سنه ۱۲٦۰ق از هجرت محمّد تاریخ اسلامی، حضرت اعلی (علی‌محمد باب) مبشر جمال مبارک ظاهر شد.[1]

۱ . عبدالبهاء، مفاوضات (النور الأبهی فی مفاوضات عبدالبهاء) گفتگو بر سر ناهار، به اهتمام کلیفورد بارنی امریکانیه، مصر، چ ۲، ۱۳۳۹ هـ/۱۹۲۰ م.

نفی دلالت روایات بر خاتمیت

شبهه: احادیثی که درباره ختم نبوت نقل‌شده هیچ‌کدام دلیل بر این نیست که بعد از پیامبر اسلام پیامبری دیگری نمی‌آید. این احادیث عبارت‌اند از:

۱. زمانی که حضرت محمد به غزوهٔ تبوک می‌رفتند و علی علیه‌السلام را جانشین خود در مدینه قراردادند و موقع رفتن به او فرمودند: «انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی» یعنی تو نسبت به من مانند هارون هستی به موسی با این تفاوت که تو نبی بعد از من نیستی (چنانکه هارون بود). این تعبیری است که شیخ صدوق در قرون اولیه اسلام از معنای این روایت نموده ولی متأخرین قسمت آخر آن را «و لکن نبیی بعد از من نیست» ترجمه کرده‌اند که البته آن برداشتی صحیح است که با قرآن در تعارض نباشد.

۲. حضرت محمد فرموده‌اند: «ایها الناس حلالی حلال الی یوم القیامة و حرامی حرام الی یوم القیامة»؛ یعنی ای مردم حلال من تا روز قیامت حلال است و حرام من تا روز قیامت حرام است. برای درک این حدیث شایسته است مفهوم قیامت را دقیق‌تر موردبررسی قرار دهیم.

حقیقت این است که در قرآن و دیگر کتب مقدسه قیامتِ هر دیانتی ظهور پیامبر بعد است. کما اینکه حضرت مسیح فرموده‌اند: «من قیامت و حیات هستم هرکه به من ایمان

آورد اگر مرده باشد زنده گردد»(انجیل یوحنا، باب ۱۱: ۲۶). ونیز می‌فرمایند: «آمین آمین به شما می‌گویم که ساعتی می‌آید بلکه اکنون آمده است که مردگان آواز پسر خدا را می‌شنوند و هرکه بشنود زنده گردد»(انجیل یوحنا، باب ۵: ۲۴).

در قرآن می‌فرمایند: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (روم، ۵۶) یعنی امروز روز رستاخیز است و لکن شما نمی‌دانید. ونیز می‌فرمایند: ﴿شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ (اعراف، ۱۷۲) یعنی ما شاهدیم که در روز قیامت خواهید گفت ما از وقوع آن بی‌خبریم؛ و همچنین فرموده‌اند: ﴿فَهَلْ ينظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَن تَأْتِيهُم بَغْتَةً فَقَدْ جَاء أَشْرَاطُهَا﴾(محمد، ۱۸) یعنی آیا غیرازاین انتظار دارند که قیامت ناگهان واقع شود، هم‌اکنون نشانه‌های آن آمده است.

پس منظور از قیامت و رستاخیز مردگان، ظهور پیامبر جدید و زنده شدن مردگان روحانی به روح ایمان است و هلاك گردیدن معنوی آنانی که از هدایت الهی محروم مانده‌اند و نه پایان جهان.

پاسخ

بهاییان خودشان را در برابر آموزه‌های مسلم دین اسلام و ادیان الهی قرار داده و به میل خودشان به‌گونه‌ای آن‌ها را

معنا و تفسیر می‌کنند که ادعای نبوت حسینعلی نوری زیر سؤال نرود. این در حالی است که نه‌تنها هیچ نشانه‌ای از نشانه‌های نبوت در حسینعلی نوری و نیز در علی‌محمد باب به چشم نمی‌خورد بلکه حالات علمی و اجتماعی و کردار آنان دلیل محکم بر نفی نبوت آنان است. در این شبهه دلالت روایاتی که در مورد خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ واردشده نفی گردیده است تا از این طریق ادعای دروغین حسینعلی نوری را به کرسی بنشانند.

حدیث منزلت یکی از احادیث متواتر و صریح بر خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ است. هیچ راهی برای انصرف از صراحتش وجود ندارد؛ زیرا در ذیل این حدیث که فرموده: «انه لا نبی بعدی»، آمدن نبی بعد از پیامبر اسلام ﷺ را تا روز قیامت نفی می‌کند. به این معنا که هیچ نبیی بعدازآن حضرت از سوی خدا برای مردم ارسال نمی‌شود. دلیل آن این است که حرف «لا» وقتی بر یک کلمه نکره وارد می‌شود، نفی جنس از آن به دست می‌آید ازاین‌رو در ادبیات عرب گفته‌شده که واقع‌شدن نکره بعد از نفی و نهی از ادوات عموم است.[1]

بنابراین، معنای «لا نبی بعدی» این نیست که پس از رسول خدا ﷺ، امام علی علیه‌السلام پیامبر نیست و نسبت دادن این معنا به شیخ صدوق ادعای محض است؛ چه اینکه شیخ

۱ . رک: سبحانی تبریزی، جعفر، إرشاد العقول الی مباحث الأصول، ج ۲، ص ۴۸۵، تقریرات حاج عاملی، محمد، قم، موسسه امام صادق، چ۱، ۱۴۲۴ق.

صدوق در کتاب‌های متعددش احادیث دیگری هم نقل کرده است که آمدن نبی پس از پیامبر اسلام ﷺ را به‌صورت قطعی نفی می‌کند. در اینجا به نقل یکی از این احادیث اکتفا می‌شود.

از امام باقر علیه‌السلام نقل‌شده که فرمود: «لما حضرت النبی ﷺ الوفاة نزل جبرئیل علیه‌السلام ... قال النبی ﷺ و المسلمون حوله مجتمعون أیها الناس إنه لا نبی بعدی و لا سنة بعد سنتی. فمن ادعی بعد ذلك فدعواه و بدعته فی النار فاقتلوه و من اتبعه فإنه فی النار»؛[1] پیامبر اسلام ﷺ در هنگام قبل از وفاتش درحالی‌که مسلمانان در اطرافش جمع شده بودند فرمود: ای مردم همانا بعد از من نبیی نخواهد بود و نه سنتی بعد از سنت من پس هرکسی بعدازاین ادعای نبوت کند دعوا و بدعتش هردو در آتش است و شما باید او را بکشید و هرکس متابعت او کند ناگزیر وارد جهنم و آتش خواهد شد.

حدیث «أَیهَا النَّاسُ حَلَالِی حَلَالٌ إِلَی یوْمِ الْقِیامَةِ وَ حَرَامِی حَرَامٌ إِلَی یوْمِ الْقِیامَةِ»[2] نیز هرگونه شریعت را پس از شریعت اسلام نفی می‌کند و معنای آن این است که پس از پیامبر اسلام ﷺ تا روز قیامت پیامبری از سوی خداوند نخواهد آمد.

۱ . ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۶۳، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۲، ۱۴۱۳ ق. مصحح: غفاری، علی اکبر.

۲ . مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۶۰، مصحح: جمعی از محققان، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، چ ۲، ۱۴۰۳ ق.

بهاییان خودشان را در برابر دلالت صریح این حدیث قرار داده و قیامت را بر طبق آنچه علی‌محمد باب گفته است معنا کرده است. بااینکه قیامت معنای واضحی دارد علی‌محمد باب این آموزه انکارناپذیر ادیان توحیدی را به تمسخر گرفته و مطالبی باطل را که هیچ ریشه‌ای عقلی و نقلی ندارد به خورد پیروانش داده و می‌گوید ظهور هر پیامبری قیامت پیامبر قبلی است.[1]

از سخنان علی‌محمد به دست می‌آید که ازنظر بهائیت قیامت به‌صورت مطلق اعم از روحانی و جسمانی منتفی است و ظهور علی‌محمد باب همان قیامتی است که در اسلام از آن سخن گفته‌شده است و بهاییان برای تثبیت این سخنان علی‌محمد باب از آیاتی که دلالت صریح بر قیامت و معاد جسمانی دارند چشم‌پوشی نموده و به برخی از آیات دیگر که بر چگونگی وقوع قیامت دلالت دارند انگشت گذاشته و با ناشی گری به تأویل آن‌ها پرداخته‌اند.

آیات ﴿وَ أَنَّ السَّاعَةَ ءَاتِيَةٌ لَّا رَيبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يبْعَثُ مَن فِي الْقُبُور﴾؛ و محققاً ساعت قیامت بی‌هیچ شکی بیاید و خدا به‌یقین مردگان را از قبرها برمی‌انگیزد»[2] و آیات بی‌شمار دیگر دلایل صریح قرآن بر وقوع قیامت و معاد جسمانی هستند و ازاین‌رو علامه حلی فرموده که معاد جسمانی از ضروریات

۱ . رک: شیرازی، علی محمد، بیان فارسی باب اول از واحد الثانی، نسخه مخطوط انحصاری.

۲ . حج، ۷.

دین محمد ﷺ است و قرآن کریم در آیات بسیاری بر این مطلب تصریح کرده است.[1]

دین مسیحیت نیز که از ادیان ابراهیمی است بااینکه در معرض تحریف قرارگرفته، اعتقاد به قیامت و سعادت و شقاوت اخروی از ارکان آن به‌حساب می‌آید. در انجیل متی از حضرت عیسی علیه‌السلام نقل‌شده که آن حضرت وقتی می‌خواست پاسخ صدوقیان را که منکر معاد بودند، بدهد و معاد را در تورات اثبات کند، گفت: «اما درباره روز قیامت، مگر در کتاب آسمانی نخوانده‌اید که خدا می‌فرماید: من هستم خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب؟ پس خدا، خدای مردگان نیست، بلکه خدای زندگان است».[2]

در انجیل مرقس نیز در ضمن اشاره به انکار قیامت توسط صدوقیان شخصی از حضرت عیسی علیه‌السلام درباره زنی که هفت شوهر را که برادر هم بوده، با مرگ ازدست‌داده، پرسید که در قیامت این زن همسر کدام‌یکی از برادران خواهد بود؟ عیسی در جواب ایشان گفت آیا گمراه نیستید ازآن‌رو که کتب و قوت خدا را نمی‌دانید؛ زیرا هنگامی از مردگان برخیزند نه نکاح می‌کنند و نه منکوحه می‌گردند بلکه مانند فرشتگان در آسمان می‌باشند.[3]

۱. علامه حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد قسم الالهیات، ص ۲۵۸، قم، مؤسسه امام صادق علیه‌السلام، چ ۲، ۱۳۸۲ ش

۲. انجیل متی، ۲۲:۳۱-۳۲.

۳. ر.ک: انجیل مرقس، ۱۲:۱۸-۲۵.

در انجیل یوحنا درباره قیامت گفته‌شده که ساعتی می‌آید که در آن جمیع کسانی که در قبور می‌باشند آواز او (عیسی علیه‌السلام) را خواهند شنید و بیرون خواهند آمد هر که اعمال نیکو کرد برای قیامت حیات و هر که اعمال بد کرد به جهت قیامت داوری. من از خود هیچ نمی‌توانم کرد بلکه چنانکه شنیده‌ام داوری می‌کنم و داوری من عادل است؛ زیرا که اراده خود را طالب نیستم، بلکه اراده پدری که مرا فرستاده است.[1]

اینار مولند می‌گوید در آیین مسیحیت، درباره زندگی آینده انسان، بر اساس سیستمی از ایده‌های انجیلی مختلف استوار شده که با کمی اشکال و پیچیدگی قابل شناخت است. فقرات معینی از انجیل چنین اظهار می‌دارد که انسان لحظه‌ای پس از مرگ یا در خوشی و سعادت جاوید یا در عذاب دایم داخل می‌شود. در حالیکه فقرات دیگری متفقاً و به‌طور روشن چنین بیان می‌کنند که داوری نهایی تا پایان زندگی دنیا انجام نمی‌گیرد. اختلاف‌نظر میان این دو فکر با «دکترین برپا شدن داوری ثانوی» از بین می‌رود. بلافاصله پس از مرگ، هر انسانی مورد داوری جداگانه‌ای، که تعیین‌کننده سرنوشت وی ازنظر سعادت و شقاوت است قرار می‌گیرد. شخص محکوم فوراً روانه دوزخ می‌شود. در پایان جهان، وقتی‌که مردگان با بدن‌هایشان به پا می‌خیزند و

۱ .ر.ک: انجیل یوحنا، ۵: ۲۷-۳۱.

به ارواحشان ملحق می‌شوند یك داوری عمومی بر پا خواهد شد. در آنجا عذاب و شکنجه محکومان و نعمت و برکت نجات‌یافتگان افزایش خواهد یافت.[1]

مسیحیان به این باورند روزی که عیسی مسیح، خداوند از آسمان با فرشتگان توانای خود در آتش فروزان ظهور کند به آنانی که خدا را نمی‌شناسند و انجیل خداوند ما عیسی را نمی‌پذیرند کیفر خواهد داد. آنان مجازات ویرانی جاودانی، دوری از حضور خداوند و محرومیت از جلال قدرت او را خواهند دید. در آن روز بزرگی که او می‌آید مریدانش او را معزز می‌دارند و ایمان‌داران همه او را می‌ستایند.[2]

از جملات اناجیل و نیز اظهارات دانشمندان مسیحی این مسئله قطعی می‌گردد که مراد از قیامت و رستاخیز، جهانی است که در آن‌همه مردگان زنده می‌شوند و بر طبق اعمالی که در این دنیا انجام داده مورد قضاوت و داوری قرا می‌گیرند. نه اینکه دین بعدی قیامت دین قبلی باشد و درنتیجه قیامت‌های متعددی در همین دنیا وجود داشته باشد و قیامتی که در آن‌همه مردگان زنده شده و نتیجه اعمال خود را ببینند، وجود ندارد!

۱ . اینار مولند، جهان، مسیحیت، ترجمه: محمد باقر انصاری و مسیح مهاجری، ص۱۴۱، تهران، امیرکبیر، چ۱، ۱۳۶۸ ش

۲ . همفری کارپنتر، عیسی، ترجمه: حسن کامشاد، ص۱۵۱، تهران، طرح نو، چ ۲، ۱۳۷۵ ش.

پس آنچه در این شبهه از اناجیل و قرآن برای نفی قیامت بیان‌شده هیچ‌کدام دلالت بر نفی قیامت ندارند؛ همان‌گونه که کمترین دلالتی بر این ندارد که هر دینی قیامت دین قبلی است. چه اینکه این مطلب نه‌تنها موردقبول ادیان آسمانی و عقل انسانی نیست بلکه هیچ عرفی هم آن را نمی‌پذیرد.

بهاییان برای فریب دادن دیگران حتی آیات قرآن را به میل خود معنا می‌کنند تا عقیده باطلشان را بر مردم تحمیل کنند. آنان در آیه ﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ فقط به بخش ﴿فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ﴾ متمسک شده و گفته‌اند که امروز روز رستاخیز است! درحالی‌که این آیه حکایت کلام مؤمنین در رد سخن مجرمین است که می‌گفتند: «وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ ما لَبِثُوا غَيرَ ساعَةٍ». چون مجرمین به خاطر روحیه مادی و فرورفتگی که در نشئه دنیا داشتند، روز قیامت و فاصله آن تا دنیا را محکوم به همان نظام دنیا می‌دانستند و با آن مقیاس می‌سنجیدند، لذا گفتند: غیر از ساعتی درنگ نکردند و یك ساعت مقدار کمی از زمان است، گویا خیال می‌کردند که هنوز هم در دنیا هستند، چون فهم و شعورشان همین‌قدر بود.

لذا اهل علم و ایمان سخن ایشان را رد کرده‌اند، که درنگ آنان یك ساعت نبوده، بلکه به مقدار فاصله بین دنیا و آخرت بوده است، همان فاصله‌ای که آیه ﴿وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ

يبْعَثُونَ﴾[1] آن را بیان می‌کند. پس اهل علم و ایمان نتیجه گرفتند که این همان روز قیامت است، ولیکن مجرمین ازآنجاکه همیشه درباره قیامت در شك بودند و جز به امور مادی دنیوی یقین پیدا نمی‌کردند، لذا پنداشتند که بیش از یك ساعت از ساعت‌های دنیا از مردنشان نگذشته است.[2]

پس این آیه برخلاف انتظار بهاییان دلیل قاطع بر نفی عقیده آنان و اثبات قیامت و رستاخیزی است که همه مردم در آن روز زنده شده و مورد داوری قرار می‌گیرند.

بهاییان باروحیه فریبکاری که دارند در آیه دوم نیز مرتکب این عمل شده و آیه را به‌صورت کامل نقل نکرده بلکه بخشی از آن را که هیچ دلالتی هم بر مرادشان ندارد ذکر کرده و پنداشته‌اند که مرادشان به‌وسیله آن حاصل می‌گردد. درحالی‌که آیه شریفه صراحت بر وقوع قیامت و رستاخیز دارد. چون آیه شریفه می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾[3] یعنی و (به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آن‌ها را برگرفت؛ و آن‌ها را گواه بر خویشتن ساخت؛

۱ ؛ و در پشت سرشان فاصله‌ای است تا روزی که مبعوث شوند. سوره مؤمنون، آیه ۱۰۰.

۲ . طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۳۰۹، قم، دفتر انتشارات، چ ۵، ۱۳۷۴ ش.

۳ . اعراف، ۱۷۲.

(و فرمود): آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می‌دهیم! (چنین کرد مبادا) روز رستاخیز بگویید: «ما از این، غافل بودیم؛ (و از پیمان فطری توحید بی‌خبر ماندیم)»!

درباره ﴿فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلاَّ السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جاءَ أَشْراطُها فَأَنَّى لَهُمْ إِذا جاءَتْهُمْ ذِكْراهُمْ﴾[1] نیز مرتکب اشتباه بزرگ عمدی شده‌اند؛ زیرا این آیه می‌فرماید: آیا آن‌ها [کافران] جز این انتظاری دارند که قیامت ناگهان فرارسد (آنگاه ایمان آورند)، درحالی‌که هم‌اکنون نشانه‌های آن آمده است؛ اما هنگامی‌که بیاید، تذکّر (و ایمان) آن‌ها سودی نخواهد داشت!

این آیه شریفه وضعیت کافران را که منکر قیامت هستند بیان می‌کند؛ یعنی آنان موقعی که باید ایمان بیاورند سرسختی و لجاجت به خرج می‌دهند و در برابر حق تسلیم نمی‌شوند، بلکه به سخریه و استهزاء برمی‌خیزند، ولی آن زمان که حوادث هولناك و آغاز قیامت جهان را به لرزه درمی‌آورد این‌گونه افراد به وحشت می‌افتند و اظهار خضوع و ایمان می‌کنند درحالی‌که هیچ سودی به حالشان ندارد.[2]

دلایلی را که از اناجیل آورده‌اند نیز همین اشکالات را دارد، یعنی جملات پس‌وپیش را نادیده گرفته و به بخشی از آن‌ها

---

۱ . محمد، ۱۸.

۲ . مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۲۱، ص ۴۴۹، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چ۱۰، ۱۳۷۱ ش.

متمسک شده‌اند که اولاً هیچ دلالتی بر مراد آنان ندارد و ثانیاً با در نظر گرفتن جملات پیش و پس قیامت قابل‌اثبات می‌گردد نه مراد بهاییان.

فصل سوم: اسلام از دیدگاه بهائیت

تغییر احکام اسلام به‌مقتضای زمان و مکان از سوی بهائیت

شبهه: بهائیت دین اسلام را در زمان خودش قبول دارد، همان‌گونه که اسلام، مسیحیت و یهودیت را در زمان‌های خودشان قبول دارد. تغییر احکام اسلامی از سوی بهائیت به معنای نفی دین اسلام نیست؛ زیرا در دین حقایق اساسی و اصلی مانند روحانیت، وحدانیت، خدا، بقای روح و مجازات و مکافات، لزوم محبت، عدالت، کرم، فضل، بخشش، تقوی، عصمت، نیکوکاری و صفات والای اخلاقی قابل‌تغییر نیست؛ اما احکامی چون حلال و حرام، عبادات و روزه، حج، ازدواج و طلاق، ارث و امثال این‌ها که مربوط به جنبه جسمانی و زندگی مادی بشر مربوط می‌شود، باید از سوی پیامبر جدید تغییر کنند و الا آمدن پیامبر جدید لزومی ندارد. همان‌گونه که اسلام احکام یهودیت و مسیحیت را تغییر داده بهائیت هم احکام اسلام را تغییر داده است.

پاسخ

دین عبارت است از مجموع اعتقاد نسبت به حقیقت انسان و جهان و مقررات متناسب باآنچهه در مسیر زندگی مورد عمل قرار می‌گیرد.[۱] شریعت در اصطلاح به معنای قانونی است که پیغمبران از جانب خداوند عالم برای مردم آورده‌اند.[۲] همچنین به چیزهایی که خداوند برای بندگانش قرار داده و بر آنان فرض نموده است؛ مثل نماز، زکات، روزه، حج و امثال آن‌ها شریعت گفته می‌شود.[۳] به‌عبارت‌دیگر شریعت به دینی گفته می‌شود که از طرف خدای متعال برای بندگانش تشریع شده باشد.[۴] و تمام ادیان الهی در دین و شریعت یک حقیقت است؛ و هیچ نوع اختلاف و تضادی بین ادیان الهی قابل‌تصور نیست.

ادیان توحیدی و آسمانی که با بعثت پیامبران الهی همراه با معجزه برای هدایت بشر نازل‌شده‌اند، در سه اصل کلی توحید، نبوت و معاد مشترک هستند. این سه اصل اساس و رکن ادیان آسمانی را تشکیل داده و از ویژگی‌های آن‌ها به‌حساب می‌آید. همچنین در شریعت و احکام فرعی نیز

۱. طباطبایی، محمّد حسین، شیعه در اسلام، ص ۳، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، بی‌تا.

۲. علی اکبر دهخدا، لغت نامه دهخدا، ماده شریعت.

۳. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ج ۲، ص ۵۰۰، نشر الثقافة الاسلامیه، چ ۲، ۱۴۰۷ ق؛ زبیدی، محمّد مرتضی، تاج‌العروس، ج ۵، ص ۳۹۴، بیروت، مکتبة الحیات.

۴. جوهری، اسماعیل بن حماد، صحاح، ج ۳، ص ۱۲۳۶، بیروت، دارالعلم، چ ۴، ۱۴۰۷ ق؛ دهخدا ماده شریعت.

بین ادیان الهی تضاد و تناقضی وجود ندارد و دارای شریعت یکسان بوده‌اند. در این مقاله بیان خواهد شد که فرقه بهائیت نه در اصول و نه در فروع هیچ شباهتی به ادیان آسمانی ندارد.

نفی جایگاه بهائیت در سلسله دین پیامبران الهی

آیات متعددی در قرآن کریم، دین تمام پیامبران الهی را دین اسلام معرفی می‌کند. مثلاً در قرآن از حضرت ابراهیم علیه‌السلام نقل‌شده که فرمود: «پروردگارا ما دو نفر را مسلمان قرار ده و از نسل ما امت مسلمان به وجود بیاور».[1] و در جای دیگر خداوند بر این مطلب تأکید دارد و می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آوردید... و آیین پدرتان ابراهیم نیز چنین بوده است او بود که قبلاً شما را مسلمان نامید».[2] همچنین آیه شریفه که وصیت حضرت ابراهیم و حضرت یعقوب علیهماالسلام را نقل می‌کند که می‌گویند، ای پسران من خداوند برای شما این دین (اسلام) را برگزید پس البته نباید جز مسلمان بمیرید.[3] و یا هنگامی که سحره فرعون بعد از دیدن معجزه، دین حضرت موسی علیه‌السلام را می‌پذیرند، در پیشگاه خداوند بعد از تهدید فرعون دعا می‌کنند که پروردگارا بر ما شکیبایی فروریز و ما را مسلمان بمیران[4] و یا خطاب به امت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

۱. بقره، ۱۳۸.
۲. حج، ۷۸.
۳. بقره، ۱۳۲.
۴. اعراف، ۱۲۶.

«خداوند از دین آنچه را که به نوح درباره آن سفارش کرد برای شما تشریع کرد و آنچه را بر تو وحی کردیم و آنچه را که درباره آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که دین را برپا بدارید...»[1] همه این آیات شریفه یگانگی دین انبیاء الهی را می‌رسانند.

افزون بر این‌ها آیاتی در قرآن کریم داریم که می‌گویند غیر از دین اسلام در نزد خداوند دین دیگری وجود ندارد و گفته است هرکسی غیر از دین اسلام دین دیگری انتخاب کند هرگز از او پذیرفتنی نخواهد بود.[2] پس باید دین تمام انبیای الهی اسلام باشد تا موردپذیرش خداوند قرار گیرد.

بر طبق فرمایش علامه طباطبایی دین در پیش خدا یك دین است و هیچ اختلافی در آن وجود ندارد و آن دین اسلام است که عبارت از تسلیم در برابر حق است. یا به‌عبارت‌دیگر اسلام عبارت از تسلیم از برای بیانی است که از طرف خداوند در مقام ربوبیت در معارف و احکام صادرشده است. ولو ازنظر کمی و کیفی در شرایع انبیائش اختلاف وجود دارد لکن درعین‌حال یک‌چیز بیش نیست؛ و بین شرایع پیامبران اختلاف با تضاد و تنافی وجود ندارد.[3]

۱ . شوری، ۱۳.
۲ . آل عمران، ۱۹ و ۸۵.
۳ . محمد حسین طباطبائی، المیزان، ج ۳، ص ۱۲۰ و ۱۲۱، قم، موسسة نشر اسلامی، بی تا.

این آیات به روشنی بهائیت را از سلسله ادیان الهی خارج می‌کند؛ زیرا آیین بهائیت اگر از سوی خداوند ارسال‌شده بود بایست که اسم آن نیز اسلام باشد نه بهائیت یا بابیت.

تضاد عقاید بهائیت با ادیان توحیدی

۱. دلیل دیگری بر اینکه بهائیت دین آسمانی نیست، این است که این آیین هم در اصول و هم در فروع و شریعت با ادیان الهی در تضاد است. آموزه‌های آیین بهائیت درباره توحید که از اصول بنیادی ادیان توحیدی است، بسیار بیگانه است. هرچند اسم خدا در قالب دعا و غیر دعا در کتاب‌های حسینعلی نوری و علی‌محمد باب ذکرشده است؛ اما روشن نیست که مراد از این خدا کیست. در هیچ جایی از متون بهائیت بر توحید و کیفیت آن هیچ تأکیدی وجود ندارد. بلکه بنیان‌گذار این فرقه میرزا حسینعلی در کتاب اقدس مطالبی را گویا شبیه با آیات قرآن کریم نوشته که دلالت بر الوهیت خود او دارد. او می‌گوید: «یا اهل الارض اذا غربت شمس جمالی و سترت سماء هیکلی لا تضطربوا قوموا علی نصرة امری و ارتفاع کلمتی بین العالمین * انّا معکم فی کلّ الاحوال و ننصرکم بالحقّ انّا کنّا قادرین»[1] یعنی ای اهل زمین هرگاه جمال من غروب کرد و آسمان هیکل مرا مستور نمود، شما مضطرب نشوید و مرا در میان عالمین کمک کنید و من

۱ . حسینعلی نوری، کتاب اقدس، ص ۳۵-۳۶، جمله ۳۹، بی‌نا، بی‌تا (کتابخانه دجیتالی بهائی)

در تمام احوال با شما هستم و شما را به‌حق کمک می‌کنم و من قدرتمند هستم. در ادامه می‌گوید: «قد اخذهم سکر الهوی علی شأن لا یرون مولی الوری الّذی ارتفع ندآئه من کلّ الجهات لا اله الّا انا العزیز الحکیم»[1] یا خطاب به پادشاه برلین می‌گوید: «قل یا ملک برلین اسمع النّدآء من هذا الهیکل المبین * انّه لا اله الّا انا الباقی الفرد القدیم»[2] یا زمانی که در زندان بوده و خطاب به بهاییان می‌گوید: «یا ملأ الانشاء اسمعوا نداء مالک الاسماء انّه ینادیکم من شطر سجنه الاعظم انّه لا اله الّا انا المقتدر المتکبّر المتسخّر المتعالی العلیم الحکیم»[3] در تمام این جملاتی که در اقدس بیان‌شده است حسینعلی نوری ادعای الوهیت نموده است. به‌ویژه در این جمله اخیر که به بهاییان می‌گوید ندای مالک اسم‌ها را بشنوید که از زندان بزرگ شما را می‌خواند که نیست خدایی جز من مقتدر و متکبر علیم و حکیم.

این اظهارات حسینعلی نوری با رکن اصیل ادیان توحیدی در تضاد است. آنگاه چگونه بهاییان مدعی هستند که بهائیت دین اسلام را قبول دارد.

ممکن است حسینعلی نوری و سران این فرقه برای اینکه نبوت و رسالت خودشان را به گمان خود بر کرسی بنشانند،

۱. همان، ص ۳۷، جمله ۴۰.
۲. همان، ص ۸٤، جمله ۸۷.
۳. اقدس، ص ۱۲۴، جمله ۱۳۳.

مطلبی را در نفی نبوت القا نکرده باشند و گاهی هم از نبوت پیامبران سخنی گفته باشند اما در متون اصلی این فرقه آن‌گونه که شاید و باید از نبوت و ضرورت ارسال رسل و نیز از انبیای گذشته چیزی قابل‌توجهی به چشم نمی‌خورد.

۲. چیزی دیگری که خروج بهائیت را از ادیان توحیدی خارج می‌کند و ادعای این فرقه را مبنی بر پذیرش دین اسلام تکذیب می‌کند نفی قیامت و معاد است.

در دین اسلام قیامت دو اصطلاح دارد یکی قیامت صغری و دیگری قیامت کبری؛ منظور از قیامت صغری همان مرگ است و چون با مرگ به‌طور مقدماتی به اعمال انسان‌ها رسیدگی می‌شود و مؤمنان در بهشت برزخی و فاسقان در جهنم برزخی می‌مانند تا قیامت کبری فرابرسد و حساب‌رسی کامل صورت گیرد، مرگ را قیامت صغری نامیده‌اند. بسیاری از گناهکاران پس از مدتی عذاب در جهنم برزخی نجات پیدا می‌کنند و در قیامت کبری بخشیده شده و به جهنم ابدی که پس‌ازآن است وارد نمی‌شوند.[۱]

در قرآن کریم آیات متعددی درباره قیامت و نعمت و عذاب آن پرداخته است و هیچ ابهام و غباری در فهم و معنای آن وجود ندارد ازاین‌رو نیازی به تأویل و امثال این امور هم ندارد.

۱. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی، ج ۹، سیرهٔ رسول اکرم ﷺ در قرآن، فصل دوم، اعجاز پیامبر اکرم ﷺ، قم، اسراء، چ ۱، ۱۳۷۶، در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ نقل است که فرمودند: کسی که می میرد پس به حقیقت قیامت او برپا می شود (بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۸، ص ۷).

به‌عنوان نمونه آیه ﴿اللَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ لَيجْمَعَنَّكُمْ إِلى يوْمِ الْقِيامَةِ لا رَيبَ فيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَديثاً﴾[1]؛ خداوند، معبودی جز او نیست! و به‌یقین، همه شمارا در روز رستاخیز- که شکی در آن نیست- جمع می‌کند! و کیست که از خداوند، راست‌گوتر باشد؟ به‌صراحت می‌فرماید که آدمیان بعد از زندگی در دنیا و پس از مرگ همگی در روز قیامت برای دادرسی و پاداش اعمال آنان جمع می‌شوند.

در آیین مسیحیت باور بر این است که بلافاصله پس از مرگ، هر انسانی مورد داوری جداگانه‌ای، که تعیین‌کننده سرنوشت وی ازنظر سعادت و شقاوت است قرار می‌گیرد. شخص محکوم فوراً روانه دوزخ می‌شود. در پایان جهان، وقتی‌که مردگان با بدن‌هایشان به پا می‌خیزند و به ارواحشان ملحق می‌شوند يك داوری عمومی بر پا خواهد شد. در آنجا عذاب و شکنجه محکومان و نعمت و برکت نجات‌یافتگان افزایش خواهد یافت. ارواح بالاخره در عالم برزخ به رحمت جاوید خواهند رسید.[2] ملاحظه می‌شود که در دین مسیحیت هم قیامت بر روز رستاخیز مردگان اطلاق می‌شود.

با اینکه قیامت معنای واضحی دارد، علی‌محمد باب خود را در برابر این آموزه انکارناپذیر ادیان توحیدی به تمسخر

۱. نساء، ۸۷.

۲. اینار مولند، جهان، مسیحیت، اینار مولند، ص ۱۴۱، تهران، امیر کبیر، چ ۲، ۱۳۸۱ ش.

گرفته و مطالبی باطل را که هیچ ریشه‌ای عقلی و نقلی ندارد به خورد پیروانش داده و با صراحت تمام قیامت را مورد انکار قرار داده است و ظهور هر پیامبر را قیامت دین پیامبر قبلی قلمداد کرده است.[1]

۳. نفی شریعت و تغییر ماهیت شریعت توحیدی و ابراهیمی مطلبی دیگری است که بر این فرقه خط بطلان می‌کشد. این سخن بهائیت که بر پیامبر جدید لازم است شریعت پیامبر پیشین را تغییر داده و چیزی جدید بیاورد، با فلسفه بعثت انبیا سازگار نیست؛ یعنی بعثت انبیا برای از بین بردن شریعت یکدیگر نیست، به همین دلیل در اناجیل به‌خصوص در انجیل متی از حضرت مسیح علیه‌السلام نقل‌شده که «تصور می‌کنید من ازبهر ابطال تورات و رسایل انبیا آمده‌ام، نه بلکه به جهت تکمیل آمده‌ام».[2] بنابراین فلسفه بعثت انبیا اولاً این است که بشر توانایی و استعداد هدایت شدن را بدون هدایت الهی ندارد و ثانیاً اینکه پیامبرانی که یکی پس از دیگری آمده‌اند به خاطر این بوده که دین پیامبر قبلی گرفتار تحریف و نابودی شده و پیامبر بعدی دین و شریعت الهی را تجدید نموده و بر طبق اقتضای زمان چیزی هم بر آن افزوده است. پس با توجه به اینکه دین اسلام دین کامل و جوابگوی نیاز بشر تا پایان تاریخ است و هیچ‌گونه تحریفی

۱. رک: بیان فارسی باب اول از واحد الثانی، شیرازی باب علی محمد، نسخه مخطوط انحصاری.

۲. انجیل متی، ۵:۱۷.

هم در آن ایجاد نشده، هیچ نیازی به آمدن پیامبر دیگر پس از محمد مصطفی ﷺ وجود ندارد.

تفاوت اسلام و بهائیت

شبهه: هر دینی از دو بخش تشکیل‌شده است که بخش اول معرفت‌ها و خداشناسی و اخلاق است که مشترک بین تمام ادیان است و قابل‌تغییر نیست؛ اما بخش دوم اعمال و مناسك است که بنا بر نیازمندی‌های روز و تفاوت‌های شرایط زندگی بشر بوده و ازاین‌جهت ادیان با یکدیگر متفاوت خواهند بود. درواقع چون اسلام امروزه با نیازهای بشری سازگار نبوده است ازاین‌رو دین جدید بهائیت از جانب خدا برای رفع نیازهای بشر نازل شد که جوهره این تعالیم وحدت عالم انسانی است؛ بنابراین، احکامی که روزی حیات‌بخش جامعه بشری بوده‌اند، امروز باوجود سازمان‌های حقوق بشری هیچ‌یک از احکام اسلامی قابل‌اجرا نیست. ازاین‌رو بر طبق وعده الهی تمام تکالیف در دین بهایی رفع گردیده است.

پاسخ

فرقه بهائیت مدعی است که این دین از سوی خداوند متعال برای هدایت بشر نازل‌شده است. درحالی‌که نه‌تنها هیچ برهان عقلی بر این ادعا قابل اقامه نیست؛ بلکه هیچ دلیل اقناعی نیز برای اثبات آن وجود ندارد. سران این فرقه چیزی را که با مذاق مردم بی‌مبالات موافق است، به‌عنوان

دلیل و حقانیت این دین ارائه داده و گفته‌اند چون‌که شرایط اجتماعی و اقتصادی به‌گونه‌ای است که احکام شرعی از سوی مردم و سازمان‌های حقوق بشر قابل‌پذیرش نیست، باید دینی از سوی خداوند بیاید که از سوی مردم و سازمان‌های حقوق بشری مورد تأیید باشد؛ و آن دین بهائیت است.

این سخن بهاییان که مسائل خداشناسی، عقاید و اخلاقیات در بین ادیان مشترک است و قابل‌تغییر نیست سخنی تازه‌ای نبوده و این امور به خاطر فطری و عقلی بودن، همان‌گونه که از سوی خداوند قابل جعل نیست، قابل‌رفع نیز نیست و آموزه‌ها و دستورهای خداوند در این حوزه‌ها ارشادی و تنبیهی است.

پس چیزی که سرچشمه از فطرت دارد خلقت در آن نه دگرگونگی می‌پذیرد و نه گمراهی و درنتیجه حکمش مختلف نمی‌شود، چنان‌که خداوند درباره فطری بودن دین فرموده: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً، فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيها، لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ، ذلِكَ الدِّينُ الْقَيمُ﴾.[1]

اما بهائیت علی‌رغم ادعای خود با زیر پا گذاشتن این معیار در خداشناسی و عقاید راه مخالف با ادیان الهی را در پیش‌گرفته و مطالبی را در این حوزه القا نموده که هیچ اشتراکی با آموزه‌های ادیان آسمانی ندارند.

۱. طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۱۸۳، ترجمه: موسوی همدانی سید محمد باقر، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵، ۱۳۷۴ ش.

مثلاً حسینعلی نوری مؤسس فرقه بهائیت که در مقاله قبلی از کتاب اقدس بیان گردید خود را خدا دانسته و از خدای یگانه‌ای که در ادیان آسمانی خالق زمین و آسمان‌ها است سخنی نمی‌گوید. او گفته است: «بگو در هیکل من جز هیکل خدا دیده نمی‌شود و نه در زیبایی من جزء زیبایی او و نه در هستی من جز هستی او و نه در ذات من جز ذات او و نه درحرکت من جز حرکت او و نه در سکون من جز سکون او و نه در قلم من جز قلم چیره و ستوده او دیده نمی‌شود».[1] و نیز می‌گوید: «هیچ خدایی جز من که در «عکا» زندانی‌شده و یگانه‌ام وجود ندارد».[2] همچنین در مقاله پیشین بیان شد که بهائیت منکر قیامتی است که در ادیان ابراهیمی از آن سخن گفته شده است.

بنابراین بهائیت پیش از اینکه در وادی شریعت و احکام قدم بگذارد با معیار اصول اعتقادی مسیر آن از مسیر ادیان الهی جداشده و نمی‌تواند در ردیف ادیان آسمانی و الهی قرار گیرد.

اما اظهارات بهائیت در حوزه احکام و شریعت که برای تثبیت این فرقه در میان مردم القاشده، بسیار ناشیانه و برخلاف مبانی ادیان الهی است؛ زیرا سران بهایی ادیان آسمانی را در قلمرو احکام و تکالیف متهم به اختلاف نموده

۱. کتاب مبین، ص ۱۷، بی‌تا بی‌نا.
۲. کتاب مبین، ص ۳۹۶.

تا از این رهگذر بهائیت را در ردیف ادیان آسمانی قالب کرده و مخالفت بهائیت را با ادیان آسمانی توجیه کنند. این در حالی است که بین شرایع انبیای الهی هیچ اختلافی وجود نداشته است؛ بلکه بر طبق آیه﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ ما وَصَّى بِهِ نُوحاً، وَ الَّذِي أَوْحَينا إِلَيكَ وَ ما وَصَّينا بِهِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى وَ عِيسى...﴾[1] که در مقام منت نهادن و بیان این حقیقت است، شریعت نازل شده بر امت اسلامی، جامع همه متفرقات تمامی شرایع سابقه است، که بر انبیای گذشته نازل‌شده، به‌اضافه آن معارفی که به‌خصوص بر پیامبر اسلام ﷺ وحی‌شده است.[2]

این سخن بهاییان که شریعت اسلام در عصر حاضر جوابگوی احتیاجات بشر نیست و با مقتضیات زمان و جامعه بشری مطابقت ندارد و خداوند بهائیت را بر طبق مقتضا و خواسته‌ای عصر مدرن و جامعه امروزی فرستاده است، از جهات متعددی قابل نقد است:

۱. با توجه به اینکه از دید بهائیت دین اسلام و احکام آن یک روزی حیات‌بخش و جوابگوی نیازهای بشر بوده است چه چیزی باعث گردیده که از پاسخگویی و تأمین نیاز جامعه امروزی ناتوان است؟ درحالی‌که ماهیت انسان‌ها تغییر نکرده و انسان امروز غیر از انسان دیروز نشده است تا احکام

۱. شوری، ۱۳، (آیینی را برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم این...).
۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۱۹۱.

و شریعت الهی سنخیتشان را با مقتضیات و خواست‌های معنوی و عبادی او ازدست‌داده باشد.

درست است که بشر در مسائل دنیایی و صنعتی به پیشرفت‌هایی نائل گردیده اما انسانیت و ماهیت انسان غیر قابل‌تغییر است. به گفته علامه طباطبایی اسلام در تشریعش تنها کمالات مادی را در نظر نگرفته، بلکه حقیقت وجود بشر را نیز منظور داشته و اصولاً اساس شرایع خود را بر کمال و رشد روحی و جسمی هر دو باهم قرار داده و سعادت مادی و معنوی هر دو را خواسته است و لازمه این معنا آن است که وضع انسان اجتماعی متکامل، به تکامل دینی معیار قرار گیرد، نه انسان اجتماعی متکامل به صنعت و سیاست و بس؛ بنابراین این سخن درست نیست که قوانین اجتماعی با تحول اجتماع متحول شود و هر از چندی یک‌بار نسخ گردد و قوانینی دیگر جایگزین قوانین قبلی شود.[1]

۲. شریعت آسمانی مطابق بر مقتضای فطرت انسانی است همان‌گونه که دین آسمانی فطری است احکام و تکالیف آن‌هم باید مطابق با مقتضای دین باشد. پس هدایت الهی دین فطری‌ای است که خداوند متعال به زبان انبیایش به‌سوی آن دعوت فرموده‌اند و معلوم است که

۱ . ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۱۹۹.

سعادت هر چیزی رسیدن به همان اهدافی است که خلقت و جهازات خلقتش تقاضای آن را دارد و به غیر آن، سعادتی دیگر نـدارد.[1] اما بهائیت برخلاف مقتضای خلقت انسان تمام تکالیف را به گمان اینکه باید مطابق با مقتضای نیازهای عصر مـدرن باشد برداشته و در مـوارد بسیار محدود، امور غیرمعقول را جایگزین نموده و برخلاف ایـن قاعده که هر شریعت لاحق، کامل‌تر از شریعت سابق است[2] تمام شرایع انبیای گذشته را از ریشه برداشته و دینی را بـدون شریعت برای مردم عرضه نموده است.

۳. دین اسلام صلاح معاش و معاد بشر را موردتوجه قرار داده و قوانین آن با کمال اخروی و زندگی دائمی و حقیقی در جوار خداوند متعال موافق است و گذشته از اینکه قوانین دیـن اسـلام همه جهات احتیاج بشر را در زندگی دارد و به دلیل همین کمال اسلام، دینی دیگری از ناحیه خدا نمی‌آید[3] و خداوند متعال دراین‌باره می‌فرماید: ﴿ماکان مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِكُمْ، وَ لكِنْ رسول‌الله وَ خاتَمَ النَّبِيينَ﴾[4] و نیز فرموده: ﴿وَ نَزَّلْنا عَلَيكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيءٍ﴾[5] و نیز فرموده: ﴿وَ

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۳۱۳.
۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۱۹۵.
۳. رک: ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۱۹۵.
۴. احزاب، ۴۰ (محمد ص پدر هیچ یك از مردان شما نیست و لیکن فرستاده خدا و خاتم انبیاء است)
۵. نحل، ۸۹ (ما کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر هر چیز است)

﴿إِنَّهُ لَكِتابٌ عَزِيزٌ لا يأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَينِ يدَيهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ﴾.[1]
بنابراین در قرآن و قوانین دین اسلام هیچ نقصی وجود ندارد و نیز هیچ‌یک از قوانین دین اسلام باطل نیست تا حکم و قانون دیگری جایگزین آن شود؛ اما ادعای بهاییان بر اینکه قوانین دین اسلام دیگر باوجود سازمان‌های حقوق بشر و خواست‌های مردم امروز کاربرد ندارند، معنایش این است که دین اسلام دست‌کم در زمان حاضر باطل‌شده و ارزش هدایت‌گری ندارد. این ادعای بهاییان مساوی با انکار این آیات شریفه است و انکار این آیات مساوی با انکار دین اسلام در همه زمان‌ها است. پس این ادعای بهاییان با ادعای آنان مبنی بر اینکه دین اسلام را در زمان خودش می‌پذیرد متناقض است و کذب آنان را در پذیرش دین اسلام ثابت می‌کند.

افزون بر آن دین آسمانی برای جعل احکام است نه برای نفی احکامی که مردم از آن‌ها متابعت نمی‌کنند؛ زیرا نفی و برداشتن احکام نیازی به جعل ندارد بلکه تمرد مردم بر طبق اقتضای شرایط زمانی از احکام و شریعت خود کافی برای تحقق دین بدون شریعت است. بهاییان در این مسئله منطقی را در پیش‌گرفته که دین و شریعت باید مطابق میل جامعه باشد و خداوند باید تابع اراده مردم و سازمان‌های

۱ . فصلت، ۴۲ (هیچ گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی‌آید چراکه از سوی خداوند حکیم)

بین‌المللی و حقوق بشر بوده و دین را مطابق با مذاق آن‌ها بفرستد. اگر این منطق را بپذیریم اصلاً نیازی به ارسال دین جدید از سوی خداوند نیست بلکه شرایط و خواست مردم در ایجاد چنین دینی کافی است؛ بنابراین کیش بهائیت هیچ موضوعیتی برای مردم ندارد.

اگر این معیار بهائیت را بپذیریم باید در اصول عقاید نیز قابل‌اجرا باشد؛ یعنی اگر اکثریت مردم منکر خدا و معاد و نبوت شدند، خداوند باید ملزم گردد که دینی را بر مبنای نفی خداوند و معاد و نبوت برای مردم بفرستد.

بنابراین آسمانی بودن دیانت بهایی معقول نیست؛ بلکه بهائیت تابع حقوق بشر و خواست‌های کسانی است که دین اسلام و شریعت آن را برنمی‌تابند و گویا پیامبری از سوی نهادهای حقوقی بشر و سازمان ملل و امثال این‌ها مبعوث شده است.

افزون بر همه این‌ها کسی که ادعای پیامبری می‌کند و مدعی است که دارای کتاب آسمانی است باید کتاب کامل و بدون هیچ عیب و نقصی به مردم عرضه کند. درحالی‌که کتاب «بیان» به‌صورت ناقص و ناتمام توسط علی‌محمد باب نوشته و سپس با سفارش خود علی‌محمد توسط صبح ازل تکمیل گردیده است ازاین‌رو این کتاب با هیچ معیاری نمی‌تواند کتاب الهی باشد.

ازنظر محتوا نیز این کتاب بسیار مضحک و از آغاز تا پایان نامفهوم و غیرقابل استفاده است. این کتاب انباشته از کلمات فارسی و عربی است که نامنسجم و بدون رعایت قواعد عربی و فارسی کنار هم گذاشته‌شده و شباهت به سخنانی کسی دارد که گویا از عقل و شعور بی‌بهره بوده است. نویسنده کتاب برای اینکه به کتابش اعتبار بدهد، در برخی موارد از جملات قرآنی، در برخی موارد از اصطلاحات عرفانی نامفهوم و در برخی موارد از کلماتی استفاده کرده که در احادیث اسلامی وجود دارد. به‌عنوان نمونه چند جمله از بخش آغازین این کتاب در اینجا نقل می‌شود تا خواننده خود در مورد آن قضاوت کند:

علی‌محمد باب در وصف خداوند می‌گوید: «مقدس بوده کنه ذات او از هر اسم و وصفی و متعالی بوده کافور سازج او از هر بهایی و علائی و منزه بوده و جوهر مجرد او از هر امتناعی و ارتفاعی و اوست اول و لایعرف به و اوست آخر و لا یوصف به و اوست ظاهر و لا ینعت به و اوست باطن و لا یدرک به و اوست اول من یؤمن به من یظهره الله و اوست اول من آمن به من ظهر و اوست شیئ واحد که خلق کل شیئ به خلق او می‌شود و رزق کل شیئ به رزق او داده می‌شود و موت کل شیئ به موت او ظاهر می‌شود و حیات کل شیئ به حیات او ظاهر می‌شود و بعث کل شیئ به بعث او ظاهر می‌شود لم یرعین الوجود بمثله لا من قبل و لا من بعد ذلک اسم الهویة و طلعة

الربوبیة المستقرة فی ظل و جهة الالوهیة و المستدلة علی سلطان الواحدانیة و لو علمت ان یذوقن کل شیئ حبّه ما ذکرت ذک نار اذ آن‌ها لما لم تسجد لها خلقت کینونیتها بما هی و علیها و الاّ کلّ لمّا یذوقنّ من حبّه نور من نور، فی نور الی نور علی نور یهدی الله بنوره من یشاءو یرفعن الله لنوره من یرید انه مبدء و معید و اوست که خداوند واحد احد از برای او به ظهور نفس او هیجده نفس که خلق‌شده‌اند قبل کلّ شیئ ...»).[1]

فلسفه نسخ دین اسلام

شبهه: چون حرکت تاریخی، مدنی و اجتماعی بشریت متوقف نمی‌شود؛ بنابراین ادیان بُعد تاریخی دارند و هیچ دینی نمی‌تواند جوابگوی تمام نیازهای جامعه بشری در تمام دوران‌ها باشد. پس لازمه دیانت، تجدید آن و ظهور دیانت‌های نوین است و بهائیت پس از اسلام به‌عنوان دین جدید ظهور کرده است تا تمام نیازهای بشری را در دوران خود تأمین کند. از سوی دیگر شالوده تمام آموزه‌های بهایی «وحدت عالم انسانی» است. وحدت عالم انسانی، محور و مرکز اندیشه و حرکت در آیین بهایی است و تمام تلاش‌های این جهانی آیین بهایی، برای رسیدن به آن وحدت انجام می‌گیرد. همچنین صلح عمومی، تساوی حقوق زنان و

۱. علی محمد باب، بیان فارسی، ص ۴-۵، بی جا، بی نا، بی نا.

مردان، تعدیل معیشت، ترک تعصب و دیگر تعالیم بهایی آموزه‌هایی است که جهان کنونی نیازمند آن است.

پاسخ

بهائیت در این شبهه مدعی شده که حرکت و گذشت زمان دین جدید را اقتضا می‌کند؛ ازاین‌رو دین اسلام منسوخ‌شده و به‌جای آن دین کاملی توسط حسینعلی بهاء و علی‌محمد باب آورده شده است.

خداوند متعال خالق انسان است. تنها خداوند است که از نیازهای معنوی و مادی بشر آگاهی دارد؛ و تنها اوست که می‌تواند دین کامل و جامع را برای هدایت و تأمین نیازهای معنوی و مادی بشر بر اساس مقتضای زمان بفرستد. با توجه به علم و قدرت و حکمت خداوند، از دیدگاه عقل خداوند متعال بر این امر قدرت دارد که دینی را برای هدایت بشر ارسال نماید که تا پایان تاریخ تمام نیازمندی‌های بشر را تأمین کند و به انتظارات بشر پاسخ بگوید. وجود محدودیت و ناتوانی برای خداوند در ارسال چنین دینی، در حقیقت دلیل بر محدودیت علم، قدرت و حکمت خداوند خواهد بود. و با این فرض هیچ‌گاه دین کامل و جامع از سوی خداوند برای بشر قابل‌ارسال نخواهد بود؛ و این تالی فاسد دلیل بر این می‌شود که دست خداوند در ارسال دین کامل و پاسخگو به تمام نیازهای بشر بسته نبوده و نیست.

بنابراین، انسان به دلیل نقص و ناتوانی که در ابعاد مختلف دارد و مخلوق خدا است، نمی‌تواند تکلیف خدا را که خالق اوست تعیین کند. این خدا است که به مصالح و نیازهای بشر کاملاً آگاه است و می‌داند چه دینی نیازهای او را تا روز قیامت برآورده می‌کند.

خدای متعال با رسالت پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله دین اسلام را دین کامل و جامع برای هدایت بشر تا روز قیامت فرستاده است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِينا﴾؛ امروز، دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به‌عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم»[1] و نیز می‌فرماید: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلام؛ دین در نزد خدا، اسلام است﴾.[2] ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيرَ الْإِسْلامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِينَ﴾؛ و هر کس جز اسلام آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت، از زیانکاران است».[3]

باوجود کامل بودن دین اسلام، دین کامل‌تر از آن قابل‌تصور نیست که خداوند آن را برای مردم بفرستد و هرچه بفرستد بازهمان اسلام خواهد بود؛ بنابراین این سخن بهاییان که هیچ دینی نمی‌تواند جوابگوی تمام نیازهای

۱. مائده، ۳.
۲. آل‌عمران، ۱۹.
۳. آل‌عمران، ۸۵.

جامعه بشری در تمام دوران‌ها باشد، محمل عقلی ندارد و چیزی است که برای توجیه نبوت دروغین باب و بهاء از سوی آنان القاشده است.

افزون بر آن این ادعای بهاییان با آیات صریح قرآن کریم در تضاد است که ظاهراً بهاییان در آسمانی بودن قرآن تردید ندارند و دست‌کم برای توجیه آسمانی بودن بهائیت، آن را آسمانی و الهی می‌دانند. ازاین‌رو با پذیرفتن قرآن و وحیانی بودن آن بطلان سخن بهاییان کاملاً روشن می‌گردد و درنتیجه بعد از دین اسلام هیچ دینی ازجمله بهائیت نمی‌تواند آسمانی و الهی باشد.

این ادعای بهاییان که دین بهائیت به‌عنوان دین جدید ظهور کرده است تا تمام نیازهای بشری را در دوران خود تأمین کند، با اشکالات متعددی مواجه است:

۱. دوران دین بهائیت مشخص نیست که تا چه زمانی ادامه دارد. فرض کنیم که این دین نیازهای بشر را در دوران خود برآورده می‌کند، ممکن است دوران آن به پایان رسیده باشد و بشر به دین جدیدی دیگر نیازمند شده باشد. افزون بر این‌ها اینکه خود بهاییان می‌گویند چون حرکت تاریخی، مدنی و اجتماعی بشریت متوقف نمی‌شود، این حرکت و تحول جامعه بشری پیوسته در زمان‌های کوتاه‌مدت و بلندمدت جریان دارد؛ بنابراین بهائیت هیچ معیاری را برای

تجدید دین در زمان‌های متعدد نمی‌تواند معرفی کند؛ یعنی در چه زمانی و با چه معیاری دین گذشته منسوخ می‌گردد و نیازی به دین جدید ایجاد می‌شود.

۲. گیریم که بهائیت دین جدید است، اما نه‌تنها این دین کامل‌تر از دین اسلام نیست بلکه در حد ادیان غیر آسمانی مانند هندوئیسم، بودیسم و امثال این‌ها هم نیست و حتی در حد یک مکتب فلسفی و یا ماتریالیسم کاربرد نداشته و نه‌تنها هیچ مشکلی از مشکلات جامعه را نمی‌تواند حل کند بلکه باعث چالش‌های اخلاقی، فرهنگی، اعتقادی و علمی شده است. بیش از دو قرن است که بهائیت توسط حسینعلی بهاء تأسیس‌گردیده است، در این مدت چه نیازی از نیازهای بشر را برآورده نموده است؟ بهاییان هیچ پاسخی به این سؤال ندارند.

۳. افزون بر همه این‌ها کسی که ادعای پیامبری می‌کند و مدعی است که دارای کتاب آسمانی است باید کتاب کامل و بدون هیچ عیب و نقصی به مردم عرضه کند. درحالی‌که کتاب «بیان» به‌صورت ناقص و ناتمام توسط علی‌محمد باب نوشته و سپس با سفارش خود علی‌محمد توسط صبح ازل تکمیل گردیده است؛ ازاین‌رو این کتاب با هیچ معیاری نمی‌تواند کتاب الهی باشد. جملاتی از کتاب بیان علی محمد باب قبلا نقل شد که هرکسی آن را بخواند به زوال عقلی نویسنده اش حکم می کند.

۴. قوانین دین اسلام همه جهات احتیاج بشر را در زندگی دارد و به دلیل همین کامل بودن آن، دینی دیگری از ناحیه خدا نمی‌آید[۱] و آیاتی از قرآن کریم پیش از این نقل شد که بر این حقیقت دلالت دارند. افزون بر آن‌ها بهاییان ازنظر علمی و عقلی و حتی بر طبق آموزه‌های خودشان نمی‌توانند ثابت کنند که قوانین و دستورات قرآن و دین اسلام، دیگر کارایی ندارد و آیین بهائیت کامل‌تر از دین اسلام است.

۵. دین باید به تمام نیازهای معنوی و نیازهای غیر معنوی بشر که خود قادر به پاسخگویی آن نیست، پاسخگو باشد و آموزه‌های کارآمد و مطابق عقل و علم برای جامعه بشری عرضه کند. دین اسلام به تمام این موارد توجه داشته و در عرصه‌های هستی‌شناسی، توحید، اعتقادی، عبادی، احکام فقهی و قضایی، اقتصادی، اجتماعی، اخلاقی، نظامی، روش زندگی در جامعه و خانواده، بهداشت، تغذیه، تربیت اولاد، همسرداری، سلامت روانی، حکومت‌داری و سیاست، عدالت و... آموزه‌هایی دارد که تا قیامت کهنه نشده و عمل به آن‌ها باعث سعادت دنیوی و اخروی می‌گردد. بر بهاییان است که بر کمترین نقصی در این آموزه‌های اسلامی انگشت گذاشته و بگویند که بهائیت این نقص را کامل نموده است.

بهاییان می‌گویند شالوده تمام آموزه‌های بهایی «وحدت

۱ . رک: طباطبایی، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۱۹۵. ترجمه: موسوی همدانی سید محمد باقر، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ۵، ۱۳۷۴ ش.

عالم انسانی» است. وحدت عالم انسانی و تمام تلاش‌های این جهانی آیین بهایی، برای رسیدن به آن وحدت انجام می‌گیرد. همچنین صلح عمومی، تساوی حقوق زنان و مردان، تعدیل معیشت، ترک تعصب و دیگر تعالیم بهایی آموزه‌هایی است که جهان کنونی نیازمند آن است. این آموزه های بهائیت چیزی نیست که دین را تشکیل بدهد؛ بلکه این‌ها یک سلسله شعارهای سیاسی و اجتماعی است که همه احزاب سیاسی در جهان اعم از دینی و غیردینی محور فعالیت‌های خود قرار داده تا مردم را با این شعارها به‌سوی خود جذب کنند. این امور اصلاً به دین نیازمند نیست و در هر جامعه‌ای از گذشته تا حال به این شعار پرداخته‌شده و چیزی نیست که بهائیت برای بار اول این‌ها را کشف کرده باشد.

پس اینکه بهاییان می‌گویند در امر بهایی به معاشرت با جمیع ملل عالم و همه مردم در نهایت صدق و صفا تأکید شده است. در این آیین، حکم جهاد منع شده و به‌جای آن معاشرت با جمیع ادیان به روح و ریحان امر شده است.[1] و اینکه می‌گویند وحدت عالم انسانی یعنی جمیع بشر بندگان خداوند اکبرند، خدا خالق کل است، خدا رازق کل است. خدا محی کل است و خدا مهربان به کل، یعنی جمیع بشر انسانند[2]

۱ . ر.ک: الواح بعد از اقدس، حسینعلی نوری، بی جا، لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۹۸۰ ق ص ۳۷، لوح ۱۴ خطاب به محفل روحانی ملی ایران.

۲ . ر.ک: مجموعه ای از مطالب بهائی به اختصار، فرامرز اشرف، مؤسسه ملی

و همه بار یك دانه و برگ یك شاخسارند،[1] چیزی نیست که در ادیان دیگر مورد غفلت قرار گرفته باشد همه دنیا این را می‌داند که همه انسان‌ها مخلوق یک خدا هستند و باید در کنار هم بدون تخاصم و دشمنی زندگی کنند و دین اسلام نیز بر این مطلب تأکید داشته و آموزه‌های بسیار عالی و غیرقابل خدشه را برای بشر عرضه نموده است. مثلاً تساوی انسان‌ها را به‌صورت علمی و منطقی بیان نموده وبرتری قومی و نژادی و مال‌داری و... در میان انسان‌ها نفی کرده و آن را به داشتن تقوی مبتنی نموده است. خداوند می‌فرماید: ﴿یا أَیهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلیمٌ خَبیرٌ﴾[2]؛ ای مردم! ما شمارا از یك مرد و زن آفریدیم و شمارا تیره‌ها و قبیله‌ها قراردادیم تا یکدیگر را بشناسید (این‌ها ملاك امتیاز نیست)، گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست خداوند دانا و آگاه است» اما این انسان و بشر است که طغیانگر است و باوجود بهترین و کامل‌ترین دین بازهم جامعه را به چالش کشانده و باعث ایجاد فتنه و خونریزی و دشمنی می‌شوند و از دستورات دینی تبعیت نمی‌کند.

مطبوعات امری، بی جا، تهران، بدیع ۱۳۱.

۱. مجموعه تعالیم اجتماعی روحانی بهاء اله. انتشارات امری.

۲. حجرات، ۱۳.

دشمنی نداشتن بهاییان با اسلام

شبهه: بهاییان بر این عقیده است که آنان با اسلام مخالفت و دشمنی ندارد بلکه این‌یک افترا است که به بهاییان نسبت داده می‌شود. این در حالی است که سران بهائیت از اسلام به‌عنوان شریعت مبارکه غرّا یاد نموده و پیامبر اسلام را «سراج وهّاج نبوّت کبری»، «سرور کائنات» و «نیر آفاق» که «به اراده الهی از افق حجاز اشراق نمود» وصف می‌نماید و از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به «بدر منیر افلاك علم و معرفت» و «سلطان عرصه علم و حکمت» یاد می‌کند.

عبدالبهاء گفته است مائیم اهل قرآن، مائیم مؤمن به رسول‌الله علیه الصلوة و السلام، مائیم ثابت بر عهد و ایمان. در این سبیل جان فدا نماییم. مائیم مؤمن به جمیع انبیا لا نفرّق بین احد من رسله؛ زیرا ایمان ما حقیقت است نه مجاز، تحقیقی است نه تقلیدی. اگر ظالمان با سیف شاهر بر سر ما هجوم نمایند و بگویند یا انکار محمّد رسول‌الله علیه الصلوة و السلام نما یا گردنت می‌زنیم و با این شمشیر قطع می‌کنیم در زیر شمشیر نعره‌زنیم نشهد انّ محمّداً رسول‌الله و انّه الآیة الکبری و الکلمة الجامعة للمعانی الالهیه و انّه الموهبة الکبری قد فصلت بکلّ الصّحف و الزّبر و الألواح روحی له الفدآء.... (مکاتیب، جلد ۶ شماره ۶۵)

پاسخ

فرقه بهائیت در حقیقت یک حزب و جریان سیاسی است و هیچ شباهتی حتی با ادیان غیر آسمانی هم ندارد. حزب بودن بهائیت بعد از تشکیل بیت العدل کاملاً روشن و غیرقابل‌انکار است. بهاییان تلاش دارند که این حزب را به‌عنوان دین آسمانی در دنیا مطرح کنند و اینک پس از گذشت سه قرن به ادعای خود آنان توانسته‌اند در حدود پنج میلیون عضو در سراسر دنیا جذب این حزب نماید. بهاییان برای کاهش حساسیت‌های پیروان ادیان مختلف، به‌گونه‌ای رفتار می‌کنند که گویا همه ادیان موجود در دنیا را قبول دارند. آنان بااینکه هم در حوزه ایدئولوژی و هم با موضع‌گیری‌های سیاسی علیه دین اسلام قیام کرده، مدعی هستند که به دین اسلام و نبوت پیامبر اسلام ایمان دارند.

این سخن که بهاییان با اسلام دشمنی دارد یا نه از جهات مختلف قابل‌بررسی است. یک‌جهت اینکه بهاییان علیه دین اسلام و مسلمانان شمشیر به دست نگرفته و بر قلمرو مسلمانان تجاوز نکرده‌اند. در این رابطه باید گفت تا امروز چنین حرکتی از سوی بهاییان مشاهده نشده است و ممکن است علت آن‌هم ضعف و ناتوانی و نداشتن یک کشور و حکومت مستقل و پراکنده بودن آنان در کشورهای مختلف باشد؛ بنابراین بهاییان در وضعیت فعلی نمی‌توانند چنین حرکتی از خود نشان دهند.

جهت دوم اینکه بهاییان با دین اسلام دشمن نیستند به این معنا باشد که دین اسلام را به‌گونه‌ای قبول دارند که از سوی خداوند نازل‌شده و پیامبر اسلام ﷺ از سوی خداوند مبعوث گردیده است؛ همان‌گونه که مسلمانان دین مسیحیت و یهودیت و سایر کتاب‌های آسمانی را قبول داشته و آن را از شرایط ایمان به دین اسلام می‌دانند؛ چنانکه در قرآن فرموده است: ﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَما أُنْزِلَ إِلَينا وَما أُنْزِلَ إِلى إِبْراهيمَ وَإِسْماعيلَ وَإِسْحاقَ وَيعْقُوبَ وَالْأَسْباطِ وَما أُوتِي مُوسى وَ عيسى وَما أُوتِي النَّبِيونَ مِنْ رَبِّهِمْ لا نُفَرِّقُ بَينَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾؛[1] یعنی گویید: ما به خدا ایمان آورده‌ایم و به آنچه بر ما نازل‌شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران از فرزندان او نازل گردید و (همچنین) آنچه به موسی و عیسی و پیامبران (دیگر) از طرف پروردگار داده‌شده است و در میان هیچ‌یک از آن‌ها جدایی قائل نمی‌شویم و در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم». در این جهت هرچند بهاییان مدعی هستند که چنین اعتقادی نسبت به دین اسلام دارند و سران آنان هم پیش از ادعای نبوت مسلمان بوده‌اند، چه اینکه بهاییان بنا بر مبنایی که دارند مجبور هستند چنین مطلبی را اظهار کنند؛ زیرا سران بهائیت مدعی هستند که آنان در سلسله انبیاء الهی قرار دارند و از سوی خداوند مبعوث شده‌اند و انکار انبیا و به‌ویژه انکار دین

۱. بقره، ۱۳۶.

اسلام و پیامبر آن، مستلزم نفی این ادعای بهائیت است و به همین دلیل است که آنان مجبوراند از اسلام و پیامبر اسلام در ظاهر حمایت نموده تا فرقه بهائیت را در کنار ادیان آسمانی جا بزنند.

اما نفی دشمنی بهاییان با دین مبین اسلام در این دو جهت دلیل نمی‌شود که بهاییان اصلاً با دین اسلام دشمن نیستند؛ زیرا از جهات دیگری دشمنی بهائیت با دین اسلام قابل‌اثبات است. بهائیت بعد از پیامبر خاتم با ادعای نبوت و نفی آموزه‌های قرآنی و منسوخ دانستن دین اسلام، دشمنی خود را با اسلام و مسلمانان اعلام کرده است. به این معنا که عقاید و آموزه‌های بهائیت که از سوی سران آن ابرازشده، رسالت پیامبر اسلام ﷺ را زیر سؤال برده و العیاذ بالله پیامبر اسلام ﷺ را در بیان عقاید و بیان آموزه‌های وحیانی تکذیب کرده است. این مطلب با توضیحاتی که در بیان برخی عقاید این فرقه داده می‌شود روشن می‌گردد:

۱. اولین چیزی که دشمنی ریشه‌ای بهائیت را با اسلام ثابت می‌کند ادعای الوهیت حسینعلی نوری است. در اسلام و قرآن بر وحدانیت خداوند تأکید شده و توحید اولین اصل اعتقادی دین اسلام است؛ اما بهاییان این اصل اسلام را مردود شمرده و بنیان‌گذار این فرقه میرزا حسینعلی نوری با ادعای الوهیت که قبلا مطالبی از کتابهای او نقل شد نه‌تنها با اسلام بلکه با همه ادیان توحیدی دشمنی خود را اعلام کرده است.

۲. قرآن کریم و نیز احادیث اسلامی به‌صراحت می‌فرمایند که پیامبر اسلام ﷺ آخرین پیامبر الهی است و پس از او هیچ پیامبری نمی‌آید[۱] و نیز پیامبر اسلام ﷺ به امام علی ؑ فرمود: «أنت منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی؛[۲] یعنی منزلت تو به من مانند منزلت هارون به موسی است، جز اینکه پس از من نبی و پیامبری نخواهد بود». همه مسلمانان از هر فرقه‌ای که هستند بر این اصل اتفاق دارند و انکار آن را موجب کفر می‌دانند؛ اما هم علی‌محمد باب و هم حسینعلی نوری با ادعای نبوت و آوردن دین جدید این اصل اسلامی را منکر شده و در حقیقت با تکذیب قرآن و پیامبر اسلام ﷺ دشمنی خود را با دین اسلام عملاً ثابت نموده‌اند. بر طبق این مبنای بهائیت همه مسلمانان باید بهایی شوند و ماندن بر دین اسلام کفر و خلاف حق است و این سخن جز دشمنی با مسلمانان چیزی دیگری نمی‌تواند باشد.

۳. در قران کریم به‌صراحت از عالم قیامت و جمع شدن همه مردگان در آن عالم و از حساب‌وکتاب بندگان و از بهشت و جهنم سخن گفته‌شده است به‌گونه‌ای که معاد از اصول دین اسلام و همه ادیان ابراهیمی است. به‌عنوان نمونه آیه

۱. احزاب، ۴۰.

۲. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحکام القرآن، ج ۱، ص ۲۶۶، قاهره، دار الشعب، بی‌تا؛ مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۰. بیروت، دار إحیاء التراث العربی، بی‌تا تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقی.

﴿اللَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ لَيجْمَعَنَّكُمْ إِلى يوْمِ الْقِيامَةِ لا رَيبَ فيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَديثا﴾[1]؛ خداوند، معبودی جز او نیست! و به‌یقین، همه شما را در روز رستاخیز- که شکی در آن نیست- جمع می‌کند! و کیست که از خداوند، راست‌گوتر باشد؟ به‌صراحت می‌فرماید که آدمیان بعد از زندگی در دنیا و پس از مرگ در روز قیامت برای دادرسی و پاداش اعمال جمع می‌شوند.

اما بهائیت این حقیقت را مورد انکار قرار داده و در حقیقت قرآن و پیامبر اسلام را تکذیب کرده است و دشمنی شدیدتر از این را نمی‌توان با دین اسلام تصور نمود. بهاییان می‌گویند قیامتی که در قرآن بیان‌شده با ظهور علی‌محمد باب تحقق پیداکرده و تمام‌شده است و هیچ‌کسی هم متوجه آن نگردیده است.[2]

۴. در قرآن کریم دین خدا منحصر در اسلام است و هیچ دینی غیر از اسلام نزد خدا پذیرفته نیست. خداوند با صراحت تأکید دارد: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ...﴾[3]؛ دین در نزد خدا، اسلام است و: ﴿وَ مَنْ يبْتَغِ غَيرَ الْإِسْلامِ ديناً فَلَنْ يقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرينَ﴾[4]؛ و هر کس جز اسلام آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد و او در

۱. نساء، ۸۷.
۲. رک: بیان فارسی باب اول از واحد الثانی، شیرازی باب علی محمد، نسخه مخطوط انحصاری.
۳. آل عمران، ۱۹.
۴. آل عمران، ۸۵.

آخرت، از زیانکاران است»؛ اما بهاییان با ادعای اینکه بهائیت دین آسمانی پس از دین اسلام است، خدا و پیامبر اسلام را تکذیب نموده و درنتیجه با دین اسلام دشمنی خود را اعلام کرده‌اند.

۵. بگذریم از این اعتقادات، درواقع بهائیت یک حزب و جریان سیاسی است و علناً و به‌صورت گسترده علیه دین اسلام موضع گرفته است. در این مورد حضرت امام خمینی رحمه‌الله در سال ۱۳۴۱ ش. چنین فرموده است: «این‌جانب حسب وظیفه شرعیه به ملت ایران و مسلمین جهان اعلام‌خطر می‌کنم. قرآن کریم و اسلام در معرض خطر است. استقلال مملکت و اقتصاد آن در قبضه صهیونیست‌هاست که در ایران به [صورت] حزب بهایی ظاهر شدند».[1]

بهائیت مخصوصاً پس از مرگ شوقی افندی چهره اصلی موردنظر بانیان خود را نمایان ساخت و در جهت اهداف به وجود آورندگان اصلی خود کارایی خویش را در معرض دید عموم گذاشت. با نگاه تطبیقی به عملکرد این فرقه به‌وضوح روشن می‌شود که این فرقه تا چه اندازه ابزار دست سیاستمداران جهان‌گشته و در راستای اهداف صهیونیزم بین‌الملل در کشورهای اسلامی در جهت تضعیف دین

۱ . زاهد زاهدانی، سید سعید، بهائیت در ایران، ص ۲۶۱-۲۶۲، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چ ۴، ۱۳۸۸ ش.

مبین اسلام به‌کاررفته است. این عملکرد مدیون تشکیلاتی است که از زمان شوقی افندی به کار گرفته شد و بیت العدل در اسرائیل تأسیس گشت.[1]

از اهداف مهمی که شوقی افندی این تشکیلات و هیئت را برای آن‌ها ساخت، برقرار کردن رابطه با اولیای حکومت اسرائیل بوده است.[2]

مهدویت از دیدگاه بهائیت

شبهه: امام مهدی طبق حدیث امهانی در آخرالزمان متولد می‌شود: امهانی از امام باقر علیه‌السلام پرسید: یا سیدی آیة فی کتاب الله عز وجل عرضت بقلبی فأقلقتنی وأسهرت لیلی، قال: فسألتینی یا أم هانئ قالت: قلت: یا سیدی قول الله عز وجل: «فلا أقسم بالخنس الجوار الکنس» قال: نعم المسألة سألتینی یا أم هانئ هذا مولود فی آخرالزمان هو المهدی من هذه العترة (کمال‌الدین وتمام النعمة - الشیخ الصدوق - ص ۳۳۰- ص ۳۰۸- ص ۳۱۲) یعنی آیه‌ای در قرآن خواب مرا گرفته و آن این است که خداوند می‌فرماید: «فلا أقسم بالخنس الجوار الکنس» حضرت جواب فرمودند که سؤال خوبی پرسیدی این اشاره به این است که حضرت مهدی در آخرالزمان متولد می‌شود؛ بنابراین، غیبت صغرا وکبرا بعد از

۱ . بهائیت در ایران، ص ۲۶۲.

۲ . رک: مجله اخبار امری، آذر و دی، شماره های ۸ و ۹، صص ۴-۵. (به نقل از بهائیت در ایران)

ظهور حضرت مهدی واقع می‌شود و نه قبل از ظهور ایشان.

حدیثی که در کتاب غیبت نعمانی می‌خوانیم: «عن ابی بصیر عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام قال قلت لابی‌عبدالله علیه‌السلام کان ابوجعفر علیه‌السلام یقول لقائم آل محمد غیبتان إحدیهما أطول من الاخری فقال علیه‌السلام نعم ولا یکون ذلك حتی یختلف سیف بنی فلان و تضییق الحلقه ویظهر السفیانی ویشتد البلاء» یعنی ابوبصیر روایت نموده که به حضرت صادق جعفر بن محمد عرض کردم پدر بزرگوار شما می‌فرمود از برای قائم آل محمد دو غیبت است آن حضرت فرمود بلی چنین است، ولی این دو غیبت واقع نخواهد شد مگر وقتی‌که شمشیرهای اولاد فلان به مخالفت یکدیگر کشیده شود و دایره اهل ایمان تنگ و کوچك گردد وسفیانی ظاهر شود و خلق به شداید بلایا و محن دچار شوند.

دوره غیبت کبرایی که شیعه به آن معتقدند با آنچه در احادیث آمده است تضاد کامل دارد. مثلاً در حدیث اصبغ بن نباتة وارد است که می‌گوید: «قلت یا امیرالمؤمنین و کم تکون الحیرة والغیبة فقال ستة ایام او ستة أشهر او ست سنین» اصبغ می‌گوید خدمت امیرالمؤمنین علیه أفضل التحیة والثناء عرض کردم مدّت حیرت و غیبت چقدر خواهد بود؟ فرمود شش روز و یا شش ماه و یا شش سال.

از این احادیث به دست می‌آید که حضرت باب همان امام

زمان و قائم است که در آخرالزمان متولدشده است و علمای شیعه فتوا به قتلش دادند و شهیدش نمودند.

پاسخ

بهاییان برای اینکه مهدویت علی‌محمد باب را بر کرسی بنشانند و مهدویت او را بر طبق آیات قرآن و احادیث معصومین (علیهم‌السلام) به خورد پیروان خود بدهند، به اموری تمسک جسته‌اند که هیچ دلالتی بر مهدویت علی‌محمد باب ندارند. آنان در این راستا با استناد به چند حدیث، وجود مهدی را منکر شده و ادعا می‌کنند مهدی موعود در آخرالزمان به دنیا می‌آید که بر علی‌محمد باب انطباق دارد. در این مقاله این ادعای بهاییان موردنقد قرارگرفته و بیان گردیده که با هیچ مدرک و دلیلی علی‌محمد باب نمی‌تواند مصداق مهدی موعود و امام زمان باشد.

در مورد غیبت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف احادیث بی‌شماری نقل‌شده که همه آن‌ها از تولد و دو غیبت صغرا و کبرای آن حضرت سخن گفته است. بهاییان از میان همه این احادیث فراوان به حدیثی تمسک نموده که گویا ازنظر آنان این دو غیبت پس از ظهور امام مهدی تحقق پیدا می‌کند و از آن نتیجه می‌گیرند که امام زمان از اولاد امام حسن عسکری نیست، بلکه در آخرالزمان متولد می‌شود. در اینجا ما درصدد بیان احادیثی نیستیم که ولادت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و

غیبت آن حضرت را بیان می‌کنند و فقط به ذکر دو حدیثی از ام‌هانی مبنی بر اینکه امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در سال ۲۶۰ قمری غایب می‌گردد به‌عنوان نمونه بسنده می‌کنیم و سپس به‌نقد سخنان بهاییان می‌پردازیم.

عَنْ أُمِ هَانِئٍ قَالَتْ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِی علیه‌السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ تَعَالَی فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوارِ الْكُنَّسِ قَالَتْ فَقَالَ إِمَامٌ يخْنِسُ سَنَةَ سِتِّينَ وَ مِائَتَينِ ثُمَّ يظْهَرُ كَالشِّهَابِ يتَوَقَّدُ فِی اللَّيلَةِ الظَّلْمَاءِ فَإِنْ أَدْرَكْتِ زَمَانَهُ قَرَّتْ عَينُكِ؛ ام هانی گوید: از حضرت ابا جعفر محمد بن علی علیهماالسلام راجع به قول خداوند متعال «سوگند به ستارگان غروب کننده، همان سیارات نهان شوند» (۱۵ و ۱۶ سوره ۸۱) پرسیدم، فرمود: آن امامی است که در سال ۲۶۰ غایب شود، سپس مانند شعله‌ای در شب تاریك فروزان شود، اگر زمان او را درك کنی چشمت روشن شود.[۱]

همچنین به نقل دیگری نیز از ام‌هانی روایت‌شده است: قَالَتْ لَقِيتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِی علیه‌السلام فَسَأَلْتُهُ عَنْ هَذِهِ الْآيةِ- فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوارِ الْكُنَّسِ قَالَ الْخُنَّسُ إِمَامٌ يخْنِسُ فِی زَمَانِهِ عِنْدَ انْقِطَاعٍ مِنْ عِلْمِهِ عِنْدَ النَّاسِ سَنَةَ سِتِّينَ وَ مِائَتَينِ ثُمَّ يبْدُو كَالشِّهَابِ الْوَاقِدِ فِی ظُلْمَةِ اللَّيلِ فَإِنْ أَدْرَكْتِ ذَلِكِ قَرَّتْ عَينُكِ؛ ام هانی گوید: ابا جعفر محمد بن علی علیه‌السلام را ملاقات کردم و راجع به آیه «۱۵ و ۱۶ سوره ۸۱» از آن حضرت سؤال کردم، فرمود: خنس (ستارگان غروب

۱ . کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۲، ص ۱۴۱-۱۴۲، تهران، اسلامیه، چ ۲، ۱۳۶۲ ش.

کننده) امامی است که در زمان خود هنگامی‌که مردم از وجود او خبر ندارند [برخی از علمش از مردم گرفته شود] در سال ۲۶۰ پنهان می‌شود، سپس مانند شعله درخشان در شب تار ظاهر می‌گردد، اگر آن زمان را درک کنی چشمت روشن شود.[۱]

این دو حدیث به‌صراحت می‌گوید که امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف قبل از سال ۲۶۰ ق تولد یافته و غیبت آن حضرت در همین سال واقع می‌شود.

اما سخن بهاییان مبنی بر اینکه علی‌محمد باب همان امام زمان و مهدی موعود است که در روایات اسلامی از آن سخن گفته‌شده، بی‌اساس و ادعای غیرمعقول است؛ زیرا در متون اسلامی هیچ روایتی وجود ندارد که حتی با تأویل قابلیت انطباق بر علی‌محمد باب را داشته باشد. آنان برای اثبات این مدعا بر تمام روایات روشن و آشکار که در متون شیعه و سنی نقل‌شده، چشم پوشیده و به چند روایتی که هیچ دلالتی بر مدعای آنان ندارد و کمترین شائبه‌ای از مهدویت علی‌محمد باب در آن‌ها مشاهده نمی‌شود، متمسک شده و سه نتیجه را از آن‌ها گرفته‌اند. یکی اینکه مهدی موعود در آخرالزمان متولد می‌شود. دوم اینکه مهدی موعود علی‌محمد باب است و سوم اینکه غیبت صغرا و کبرای بعد از ظهور مهدی اتفاق می‌افتد.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۴۲.

حدیث اول که از کمال‌الدین شیخ صدوق نقل‌شده بهاییان آن را به خاطر اینکه ادامه حدیث را که علیه ادعای آنان است، به‌صورت کامل نیاورده است. حدیث به‌صورت کامل چنین نقل‌شده است: یا أُمَ هَانِئٍ هَذَا مَوْلُودٌ فِی آخرالزمان هُوَ الْمَهْدِی مِنْ هَذِهِ الْعِتْرَةِ تَکُونُ لَهُ حَیرَةٌ وَ غیبت یضِلُّ فِیهَا أَقْوَامٌ وَ یهْتَدِی فِیهَا أَقْوَامٌ فَیا طُوبَی لَکِ إِنْ أَدْرَکْتِیهِ وَ یا طُوبَی لِمَنْ أَدْرَکَه؛[1] ای ام هانی چه مسئله خوبی از من پرسیدی این مولودی است که در آخرالزمان متولد شود او است مهدی از این خاندان برای او یك حیرت و غیبتی باشد که مردمی در آن گمراه شوند و مردمی هدایت یابند خوشا به تو اگر او را دریابی و خوشا به کسی که او را دریابد.

این حدیث هیچ دلالتی بر این ندارد که مهدی موعود عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در سال ۲۵۵ قمری متولد نشده است؛ زیرا مراد از آخرالزمان در این حدیث که تولد مهدی موعود در آن تحقق پیدا نموده است آخرالزمان نسبت به زمان امام باقر علیه‌السلام است نه آخرالزمانی که امام مهدی در آن ظهور می‌کند. چه اینکه تولد و ظهور نمی‌تواند همزمان باشد. در ادامه این حدیث که بهاییان به دلیل هدفی که دارند آن را ذکر نکرده به‌صراحت بیان‌شده که مهدی موعود عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بعد از تولد دارای غیبت است وعده‌ای به خاطر طولانی بودن غیبت آن حضرت گمراه می‌شوند وعده‌ای هم با پذیرش غیبت و وجود آن حضرت هدایت می‌گردند.

۱. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج۱، تهران، اسلامیه، چ۲، ۱۳۹۵ق.

اما اشکال اساسی که بر ادعای بهاییان وارد می‌گردد این است که چه مهدی موعود در سال ۲۵۵ قمری به دنیا آمده سپس غایب گردیده و چه اینکه طبق مدعای بهاییان مهدی موعود در آخرالزمان متولد می‌گردد، در هردو صورت علی‌محمد باب نمی‌تواند مهدی موعود باشد؛ زیرا افزون بر اینکه تمام شرایط و دلایلی که درباره تولد و ظهور حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در احادیث اسلامی نقل‌شده علیه این مدعا است و علی‌محمد باب در آخرالزمان موردنظر نیز به دنیا نیامده است. اگر سال تولد علی‌محمد باب می‌تواند آخرالزمان باشد، دلیلی نداریم که سال تولد امام زمان نمی‌تواند آخرالزمان باشد و هیچ دلیلی نداریم که آخرالزمان را بر زمان تولد باب منطبق کنیم. چه اینکه باب در سال ۱۲۳۵ ق به دنیا آمده[۱] و سپس در ۱۲۶۰ ق ادعای بابیت نموده[۲] و درنهایت در سال ۱۲۶۶ ق. به علت ادعای الوهیت و امثال این‌ها اعدام گردید[۳] و امروز ۲۰۶ سال از تولد او سپری‌شده است؛ اما هیچ اتفاقی از اتفاقات قبل از ظهور و بعد از ظهور مهدی موعود که در متون اسلامی نقل‌شده تحقق پیدا نکرده است و هیچ نوع غیبتی هم نداشته است. علائمی از قبیل، ظهور سفیانی، ظهور سید یمانی، فرورفتن لشکر

۱. محمدی اشتهاردی، محمد، بابی‌گری و بهایی‌گری، ص۳۹، قم، گلستان، چ ۲، ۱۳۸۳ ش.
۲. همان، ص۴۵.
۳. همان، ص۵۳.

سفیانی در بیدا، کشته شدن نفس زکیه در کنار کعبه و ندای آسمانی که نشانه‌های قطعی پیش از ظهور است، هیچ‌کدام قبل از ظهور علی‌محمد باب اتفاق نیفتاده است. همچنین مهدی موعود به خواست خداوند برای برپایی حکومت جهانی و اجرای قسط و عدالت قیام می‌کند. اگر علی‌محمد باب همان مهدی موعودی است که در متون دین اسلام به‌عنوان امام دوازدهم از آن خبر داده‌شده است، بعد از ظهورش نه‌تنها هیچ حکومتی نتوانست تشکیل بدهد بلکه به علت ارتداد، اعدام گردید.

حدیث دیگری را که بهاییان برای القای شبهه علیه مهدویت در دین اسلام انتخاب نموده و خواسته‌اند که با این حدیث مهدویت علی‌محمد باب را به اثبات برسانند حدیثی است که در آن از دو غیبت مهدی سخن گفته‌شده و بهاییان از این حدیث قائم بودن علی‌محمد باب را استنباط نموده‌اند. در این حدیث ابوبصیر می‌گوید به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: آیا امام باقر علیه‌السلام فرموده است که: لِقَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ غَيبَتَانِ إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى فَقَالَ نَعَمْ وَ لَا يكُونُ ذَلِكَ حَتَّى يخْتَلِفَ سَيفُ بَنِي فُلَانٍ وَ تَضِيقَ الْحَلْقَةُ وَ يظْهَرَ السُّفْيانِي وَ يشْتَدَّ الْبَلَاءُ وَ يشْمَلَ النَّاسَ مَوْتٌ وَ قَتْلٌ يلْجَئُونَ فِيهِ إِلَى حَرَمِ اللهِ وَ حَرَمِ رَسُولِهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله؛[1] آیا قائم آل محمد دارای دو غیبت است که یکی از آن دو طولانی‌تر از دیگری

۱. ابن أبی زینب، محمد بن ابراهیم، الغیبة للنعمانی - تهران، چ۱، ۱۳۹۷ ق.

است؟ فرمود: آری و این کار واقع نخواهد شد تا اینکه بنی فلان به روی یکدیگر شمشیر برکشند و حلقه کارزار تنگ شود و سفیانی ظهور کند و گرفتاری شدّت یابد و مردم را مرگ و کشتار فراگیرد که به حرم خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله پناهنده شوند.

با توجه به اینکه غیبت پس از ظهور مبنای عقلایی ندارد و با توجه به اینکه احادیث بی‌شماری در متون شیعه بر غیبت صغرا و کبرای امام زمان و از تحقق علائم قطعی پیش از ظهور آن حضرت و همچنین بعد از ظهور آن حضرت در آخرالزمان سخن گفته‌شده، همه این‌ها دلیل بر این می‌شود که در این حدیث جمله وَ لَا یکُونُ ذَلِكَ حَتَّی... تا آخر از علائم پیش از ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله سخن می‌گوید. به همین دلیل از سوی برخی دانشمندان این‌گونه ترجمه‌شده است: و او ظهور نمی‌کند تا آنکه شمشیر اولاد فلان (گویا مقصود بنی‌عباس باشد) که از علائم اوایل بوده کشیده شود و دایره (جمعیت شیعه) تنگ شود و سفیانی آشکار گردد و بلاء شدت یابد و مردن و کشته شدن، مردم را فراگیرد و مردم از گیرودار آن، به حرم خدا و حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله پناهنده شوند.[1] بنابراین، معنا ندارد که پس از ظهور امام زمان حوادثی که در این حدیث بیان‌شده تحقق پیدا کند و دوباره غایب شود.

۱ . دوانی، علی، مهدی موعود، ترجمه جلد سیزدهم بحار، ص ۹۳۲، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چ ۲۸، ۱۳۷۸ ش

حدیثی سومی را که بهاییان به امید اینکه بتوانند توسط آن مهدویت علی‌محمد باب را به اثبات برسانند حدیثی است که در آن غیبت امام زمان به‌صورت تردیدآمیز، شش روز، شش ماه و شش سال گفته‌شده است.

شیخ صدوق رحمه‌الله در کمال‌الدین از ابوحمزه ثمالی روایت می‌کند که امام زین‌العابدین علی بن الحسین علیه‌السلام فرمود: آیه شریفه ﴿وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللهِ﴾[1]؛ خویشان انسان برخی بر برخی دیگر مقدم می‌باشند»، درباره ما نازل گردیده ﴿وَ جَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾[2]؛ خداوند امامت را در نسل حسین علیه‌السلام تا روز قیامت برقرار داشته است و فرمود: وَ إِنَّ لِلْقَائِمِ مِنَّا غَيبَتَينِ إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى أَمَّا الْأُولَى فَسِتَّةُ أَيامٍ وَ سِتَّةُ أَشْهُرٍ وَ سِتُّ سِنِينَ وَ أَمَّا الْأُخْرَى فَيطُولُ أَمَدُهَا حَتَّى يرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرُ مَنْ يقُولُ بِهِ فَلَا يثْبُتُ عَلَيهِ إِلَّا مَنْ قَوِي يقِينُهُ وَ صَحَّتْ مَعْرِفَتُهُ وَ لَمْ يجِدْ فِي نَفْسِهِ حَرَجاً مِمَّا قَضَينَا وَ سَلَّمَ لَنَا أَهْلَ الْبَيتِ[3]؛ قائم ما دو غیبت دارد که یکی از دیگری طولانی‌تر است. غیبت اول شش روز و شش ماه و شش سال است و غیبت دومی چندان طولانی می‌گردد که اکثر آن‌ها که به وی عقیده دارند منحرف می‌گردند و جز کسانی که یقین قوی و معرفت صحیح

۱. سوره انفال: ۷۴.
۲. زخرف: ۲۷.
۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۵۱، ص ۱۳۴، تهران، اسلامیه، بی‌تا.

دارند و ازآنچه به آن‌ها دستور داده‌ایم در خود ناراحتی و تنگی نمی‌بینند و تسلیم ما اهل‌بیت می‌باشند.

در این حدیث به‌صراحت بیان‌شده که شش روز، شش ماه و شش سال مربوط به غیبت صغرا است و غیبت کبرا به‌قدری طولانی است که اکثر مردم از عقیده به وجود و ظهور امام زمان منحرف می‌گردند.

علامه مجلسی در توضیح این حدیث فرموده آنچه امام علیه‌السلام می‌فرماید «غیبت اول شش روز و شش ماه و شش سال است» شاید اشاره به اختلاف احوال حضرت در طول غیبتش باشد که شش روز کسی جز افراد مخصوص بستگان آن حضرت از ولادتش اطلاع حاصل نکردند، سپس بعد از شش ماه سایر خواص هم مطلع شدند و بعد از شش سال موقع وفات پدر بزرگوارش بسیاری از مردم پی به وجود آن سرور بردند.

یا اشاره به این است که بعد از نیل به منصب امامت تا شش روز کسی مطلع نگردید و بعد از شش ماه مردم دانستند که امام دوازدهم کیست، آنگاه پس از شش سال و خورده‌ای محرز و سفرای آن حضرت معلوم گردید. سپس می‌فرماید به نظر من این مطلب اشاره به زمان‌های مختلف غیبت وی است که ازنظر علم الهی قابل بداء است (یعنی

ممکن است واقع نشود).[1]

علامه مجلسی همین روایت اصبغ بن نباته را که بهاییان به آن متمسک شده و در کافی نقل گردیده مؤید بداء در امر الهی قرار داده است. در ادامه حدیث اصبغ بن نباته آمده است: «فَقُلْتُ وَ إِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ فَقَالَ نَعَمْ كَمَا أَنَّهُ مَخْلُوقٌ وَ أَنَّى لَكَ بِهَذَا الْأَمْرِ يا أَصْبَغُ أُولَئِكَ خِيارُ هَذِهِ الْأُمَّةِ مَعَ خِيارِ أَبْرَارِ هَذِهِ الْعِتْرَةِ فَقُلْتُ ثُمَّ مَا يكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ فَقَالَ ثُمَ يفْعَلُ الله ما يشاءُ فَإِنَّ لَهُ بَدَاءَاتٍ وَ إِرَادَاتٍ وَ غَاياتٍ وَ نِهَايَاتٍ؛[2] اصبغ عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! این مطلب شدنی است؟ فرمود: بلی! همچنان‌که تاکنون خلق‌شده و تو اطلاع نداری! ای اصبغ! اینان برگزیدگان این امت هستند که با برگزیدگان نیکان این عترت طاهره می‌باشند. عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! بعدازآن چه خواهد شد؟ فرمود: آنگاه خدا آنچه خواهد می‌کند! چه ذات الهی را بداها و اراده‌ها و مقصودها و نهایت‌هاست ...

این روایت به‌خوبی می‌رساند که آنچه در غیبت امام زمان گفته شد: شش روز و شش ماه و شش سال ... قابل بداء است و تردیدی که در روایت است قرینه آن است؛ و الله یعلم.[3]

۱ . مهدی موعود- ترجمه جلد سیزدهم بحار، ص ۳۵۸-۳۵۹.
۲ . بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۳۵.
۳ . مهدی موعود (ترجمه جلد سیزدهم بحار)، ص ۳۵۹.

فصل چهارم: قرآن از دیدگاه بهاییان

گرفته شدن عدد ۱۹ از قرآن

شبهه: علت اینکه علی‌محمد باب عدد ۱۹ را در بهائیت مقدس اعلام کرده است این است که این عدد محور اعجاز در قرآن است. نقش این عدد در اعجاز قرآن توسط رشاد خلیفه کشف گردید و ازاین‌رو علی‌محمد باب آموزه‌های خود را بر این عدد مبتنی نموده است. مثلاً حروف حی یعنی اولین کسانی که به علی محمد باب ایمان آوردند با خود او ۱۹ نفر می‌شوند؛ و ماه‌های سال را به ۱۹ ماه تغییر داده و هرماه را شامل ۱۹ روز نموده و روزه را به ۱۹ روز تقلیل داده و هر ۱۹ روز یک‌بار ضیافت را بر پیروانش لازم کرده و حداقل مهریه را ۱۹ مثقال نقره قرار داده و ۱۹ درصد اموال مردم را به حقوق الله متعلق نموده و اسباب خانه باید هر ۱۹ سال یک‌بار تجدید شود.

پاسخ

یکی از ابداع‌های خیالی سید علی‌محمد باب، اهمیت دادن به حروف جمل یا حروف ابجد است. او عقاید خود را بر حروف ابجد مبتنی ساخته و آن را اساس آیین و فلسفه خود قرار داده است و در این راستا اسم خود را (علی‌محمد) بر کلمه «ربّ» انطباق داده است چون‌که هردوی آن به‌حساب ابجد مساوی با ۲۰۲ می‌باشند و روی این جهت این تساوی را دلیل بر حقانیت ادعاهای خود پنداشته است. او در همین وادی از میان همه اعداد عدد «۱۹» را مقدس و اسرارآمیز پنداشته و برای بیان تقدس این عدد گفته است که کلمه «واحد» که یکی از نام‌های خدا است به‌حساب ابجد مساوی با عدد «۱۹» است و نیز تعداد حروف «بسم‌الله الرحمن الرحیم» نوزده حرف و تعداد حروف اسامی پنج‌تن آل عبا (محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین) نوزده حرف است. به این سبب سید باب عدد «۱۹» را دارای اسرار و خاصیت عجیب تصور کرده و بیشتر ارکان اعتقادی و احکام آیین بابیت را بر آن مبتنی نموده است.[۱] بعدازآنکه رشاد خلیفه مسلمان آمریکایی مصری‌تبار به ادعای خود اعجاز عددی قرآن را بر محور عدد ۱۹ ثابت نموده، بهاییان به ضرس قاطع بر صحت این ادعای رشاد خلیفه انگشت گذاشته تا حقانیت عقاید و آموزه‌های بهایی را بر کرسی بنشانند.

۱ . فضایی، یوسف، تحقیق در تاریخ و عقاید شیخی گری، بابی گری، بهایی گری، ص ۱۳۲-۱۳۳، تهران، آشیانه کتاب، ۱۳۸۴ ش.

هرچند رشاد خلیفه عدد ۱۹ را یك عدد اساسی در قرآن می‌داند که از «تسعة عشر» سوره مدثر آیه ۳۰ اخذ کرده و اعداد برخی آیات و کلمات را بر آن‌ها تطبیق کرده و یك نظام ریاضی را ارائه می‌دهد.[۱] اما این دلیل نمی‌شود که عدد نوزده مقدس است و یا عدد نوزده دلیل بر معجزه بودن قرآن است بلکه رشاد خلیفه از این عدد برای اعجاز عددی قرآن استفاده کرده است.

آنچه از کتاب اعجاز قرآن در عصر کامپیوتر، تحقیق دکتر رشاد خلیفه، نقل‌شده از تقدس عدد ۱۹ سخنی به میان نیامده؛ بلکه شماره عددی بسیاری از واژه‌ها در قرآن کریم از ابعاد اعجازی قرآن محسوب گردیده است. مثلاً واژه، «یوم» (روز) سیصد و شصت‌وپنج بار هماهنگ با روزهای سال در قرآن شریف آمده، واژه «شهر» (ماه) به‌اندازه ماه‌های سال دوازده بار آمده، واژه تثنیه و جمع «یوم» سی بار به‌کارآمده به‌اندازه روزهای ماه، واژه «اجر» (مزد) و واژه «فعل» (کار) هردو صد و هشت بار، واژه «شدّت» (سختی) و واژه «صبر» و هم‌خانواده‌اش هردو صد و دو بار در قرآن ذکرشده است. واژه «ملائکه» و «شیاطین» هرکدام هشتادوهشت بار در قرآن آمده است. واژه «دنیا» و «آخرت» هرکدام صد و پانزده بار ذکرشده است؛ و...[۲]

۱ . دکتر محمد علی رضایی، پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، ص ۲۲۱، رشت، کتاب مبین، چ۱، ۱۳۸۱ ش.

۲ . رک: حسن عرفان، اعجاز در قرآن کریم، ص ۱۸۶، تهران، دفتر مطالعات تاریخ

ممکن است این کشفیات یکی از رازهای عددی قرآن باشد اما آنچه بهائیت برای تقدس عدد نوزده مطرح نموده، هیچ ارتباطی به کشفیات رشاد خلیفه ندارد. حداکثر چیزی که می‌توان گفت این کشفیات عددی معجزه بودن قرآن را ثابت می‌کند؛ اما بهاییان بخش‌پذیری آیات برخی از سوره‌های قرآن را بر عدد نوزده و یا بخش‌پذیری آن‌ها را بر عدد دیگری که حاصل تقسیم آن نوزده می‌شود و یا حروف نوزده‌گانه برخی از آیات قرآن را پس‌ازآنکه دلیل بر معجزه بودن قرآن گرفته، تقدس عدد ۱۹ را از آن نتیجه‌گیری نموده است. درحالی‌که این بخش‌پذیری‌ها و حروف نوزده‌گانه بسم‌الله و سایر جملات و آیات قرآنی نه دلیل بر اعجاز قرآن است و نه تقدس عدد نوزده از آن به دست می‌آید.

افزون بر این‌ها برخی دانشمندان ادعای رشاد خلیفه مبتنی بر اعجاز عددی قرآن را مورد خدشه قرار داده و آن را نپذیرفته است و چندین کتاب و مقاله در این موضوع نگاشته شده است. مثلاً حسین ناجی محمد محی‌الدین در کتاب «تسعة عشر ملکا» تحت عنوان «بیان ان فریة الاعجاز العددی للقرآن خدعة بهائیة»، به کسانی که عدد ۱۹ را یکی از اسرار قرآن می‌دانند به‌شدت حمله می‌کنند و آن‌ها را نوعی دروغ بستن بر خدا دانسته است.[1] همچنین در بخش

و معارف اسلامی، چ۱، ۱۳۷۹ ش.

۱. پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، ص ۲۲۶. دکتر محمد علی رضایی، پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، ص ۲۲۶، رشت، کتاب مبین، چ۱، ۱۳۸۱ ش

دیگری خطاهای عددی قائلین به اعجاز عددی را توضیح داده است.[1]

محمدحسن هیتو نیز در کتاب «المعجزة القرآنیة» ادعاهای رشاد خلیفه را مردود شمرده است. بسام نهاد جرّار در کتاب «اعجاز الرقم ۱۹ فی القرآن الکریم» هرچند خود به‌نوعی اعجاز عدد ۱۹ را در قرآن پذیرفته است، امّا با ذکر مطالبی خطاها و اشتباهات دکتر رشاد خلیفه را بیان کرده است. او می‌نویسد: بعد از تحقیق در مورد تکرار حروف در سوره‌ها متوجه شدم که دکتر رشاد خلیفه به‌صورت عمدی دروغ گفته است تا اینکه به نتایج موردنظرش در تکرار حروف در هر سوره برسد و ثابت کند که همگی بر عدد ۱۹ قابل تقسیم است. ایشان در جای دیگر به انحراف فکری رشاد خلیفه اشاره‌کرده و می‌گوید پس‌ازآنکه کتاب «معجزة القرآن الکریم» از ایشان چاپ شد و اشکالات آن ظاهر گردید، رشاد خلیفه (که امام جماعت مسجد توسان بود) با نمازگزاران اختلاف پیدا کرد؛ و او را طرد کردند و رشاد خلیفه، مرکزی را افتتاح کرد و سنّت را منکر شد؛ و درنهایت ادعای نبوت کرد؛ و سرانجام نیز به‌وسیله کاردی در همان مرکز کشته شد.[2]

عباس یزدانی در مقاله «اعجاز عددی و نظم ریاضی قرآن» که در مجله کیهان اندیشه به چاپ رسیده اشکالات

۱. پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، ص ۲۲۷.
۲. همان، ص ۲۲۷.

متعددی نسبت به برخی از کتاب‌ها و مقالاتی که اعجاز عددی را پذیرفته‌اند، مطرح می‌کند و این جریان را انحرافی دانسته که موجب سرگردانی افراد می‌شود.[1]

در همین راستا دانشمندان متعددی کشفیات رشاد خلیفه را مورد خدشه و نقد قرار داده و ادعاهای او را بی‌پایه دانسته‌اند.[2]

به‌هرحال مبنا بودن عدد ۱۹ در همه آیات و ارقام قرآنی، مخدوش است. ولی نظم ریاضی قرآن یك مطلب شگفت‌انگیز است؛ اما نمی‌توان ادعا کرد که این نظم ریاضی اعجاز قرآن را نیز ثابت می‌کند؛ زیرا این مطلب اولاً ازلحاظ صغرا قابل خدشه است چراکه این نظم به‌صورت موجبه کلیه قابل‌اثبات نیست. ثانیاً ازلحاظ کبرا قابل خدشه است؛ چراکه قرآن کریم که تحدّی و مبارزه‌طلبی کرده است (که اگر می‌توانید مثل قرآن را بیاورید) تحدّی آن عام نیست و شامل همه جنبه‌های اعجاز قرآن نمی‌شود و در قرآن نیز اشاره‌ای به اعجاز عددی آن نشده است. پس اعجاز علمی قرآن از طریق اعجاز عددی آن فعلاً قابل‌اثبات نیست.[3]

افزون بر این‌ها چیزی که معجزه بودن قرآن و یا ادعای انبیای الهی را ثابت می‌کند باید از اموری قابل‌فهم برای

۱. رک: همان، ص ۲۲۸.
۲. رک: همان ۲۲۸-۲۳۱.
۳. پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، ص ۲۳۲.

همگان باشد تا با مجرد دیدن آن معتقد شوند که این امر از سوی خداوند است. اموری که مبهم و غیر قابل‌فهم باشند و با دقت‌های ریاضی به‌صورت صحیح یا ناصحیح قابل‌کشف باشد صلاحیت معجزه بودن را ندارد.

گیریم که با این امور، اعجاز قرآن قابل‌اثبات بوده و عدد ۱۹ در کشف این اعجاز نقش داشته باشد، این فقط اعجاز قرآن را ثابت می‌کند و هیچ ارتباطی به حقانیت آیین بهایی ندارد. همچنین بخش‌پذیری تعدادی از آیات قرآن بر عدد نوزده و یا اینکه برخی از آیات قرآن ۱۹ حرف دارد و... هیچ قداستی را برای این عدد به وجود نمی‌آورد؛ زیرا آیات برخی از سوره‌ها بر اعداد دیگر نیز بخش‌پذیر است. مثلاً سوره بقره که طولانی‌ترین سوره قرآن است دارای ۲۸۶ آیه است که بر عدد ۲ و ۱۴۳، بر عدد ۱۳ و ۲۲ و بر ۲۶ و ۱۱ بخش‌پذیر است. یا آیات قرآن به‌صورت متفاوت بالاخره دارای حروف معین است.

برفرض اگر این عدد مقدس باشد لازمه‌اش این نیست که تمام آموزه‌ها و تعالیم دین آسمانی بر این عدد مبتنی گردد؛ همان‌گونه که علی‌محمد باب این کار را انجام داده است. اگر چنین چیزی لزومی می‌داشت باید عدد نوزده محور آموزه‌های همه ادیان الهی بود و خداوند بر محوریت این عدد تصریح نموده و بر آن تأکید می‌کرد.

از همه این‌ها که بگذریم اگر واقعاً علی‌محمد باب و

بهاییان به اعجاز قرآن باور دارند باید ملتزم به پذیرش آموزه‌های و تعالیم آن باشند نه اینکه برخلاف قرآن تعالیمی را بر محوریت عدد نوزده به وجود آورده و دینی را با ادعای آسمانی بودن علیه دین اسلام و قرآن تأسیس کنند. از باب مثال خداوند در قرآن کریم به‌صراحت فرموده که ماه در نزد خداوند دوازده ماه است: ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فی کِتابِ اللَّهِ یوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ﴾.[1] این آیه شریفه ناظر به ماه‌های قمری که دارای منشأ حسی و آن تحولاتی است که کره ماه به خود گرفته و درنتیجه خود را به اهل زمین به اشکال مختلفی نشان می‌دهد؛ و از اینکه فرموده «عِنْدَ اللَّهِ» و نیز فرموده: «فِی کِتابِ اللَّهِ یوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ» همه این قیدها دلیل است بر اینکه عدد نام‌برده در آیه عددی است که هیچ تغییر و اختلافی در آن راه ندارد، چون نزد خدا و در کتاب خدا دوازده است. پس شماره ماه‌های سال دوازده ماه است که سال از آن ترکیب می‌یابد و این شماره‌ای است در علم خدای سبحان و شماره‌ای است که کتاب تکوین و نظام آفرینش از آن روزی که آسمان‌ها و زمین خلق‌شده و اجرام فلکی به راه افتاده و پاره‌ای از آن‌ها به دور کره زمین به گردش درآمدند آن را تثبیت نمود و به همین جهت باید گفت: ماه‌های قمری و دوازده‌گانه بودن آن‌ها اصل ثابتی از عالم خلقت دارد.[2]

---

۱. توبه، ۳۶.

۲. رک: طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۳۵۷-۳۵۸، ترجمه: موسوی همدانی سید محمد باقر، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵، ۱۳۷۴ ش.

همین یک مورد تقابل علی‌محمد باب در برابر نظام تکوین و خلقت که ماه‌های سال را به ۱۹ ماه و هرماه را به ۱۹ روز تقسیم کرده، کافی بر بطلان این آیین است.

وجود آموزه‌های مخالف علم در قرآن

شبهه: متون دینی کارکردشان هدایت اخلاقی و اجتماعی و روحانی جامعه است و نباید به آن به‌عنوان متن علمی نگریست و اگر جایی ذکر مثلی از علوم تجربی گردیده، منظور بیان معقولات در قالب محسوسات است؛ بنابراین تبدیل مس به طلا که در ایقان به آن اشاره گردیده، از این مقوله است و قصد بیان یك مطلب علمی در میان نبوده اگر به‌غیراز این معتقد باشیم در فهم متون دینی زحمت زیاد می‌افتیم، مثلاً آنجا که ذکر غروب خورشید در چشمه گل‌آلود می‌گردد و یا علت آفریده شدن کوه‌ها را جلوگیری از لرزیدن زمین بیان می‌نمایند و یا آنجا که علت هلال شدن ماه را تعیین اوقات برای مردم می‌خوانند و آفریده شدن زمین و آسمان در شش شبانه‌روز، زمانی که هنوز خورشیدی خلق نشده بود تا شب و روزی موجود باشد و هزاران مطلب خلاف علم و عقل دیگر که در قرآن و دیگر متون دینی وجود دارند.

پاسخ

بهاییان زمانی که اشتباهات و آموزه‌های غیرمعقول و غیرعلمی را در نوشته‌های حسینعلی نوری و علی‌محمد

باب غیرقابل‌توجیه می‌بینند، برای توجیه آن‌ها اشتباهات و آموزه‌های غیرمعقول را به قرآن و متون دینی غیر بهایی نسبت می‌دهند. آنان به این یقین رسیده‌اند که تبدیل‌شدن مس به طلا که در ایقان حسینعلی نوری مطرح‌شده، آموزه غیرعلمی و غیرمعقول است و برای توجیه آن مطالبی را در قرآن کریم غیرمعقول تلقی کرده و گفته‌اند که وجود آموزه‌های باطل در متون دینی بیان معقولات در قالب محسوسات است. در این نوشته بیان خواهد شد که این آیات معانی معقول دارد و هیچ کدام برای بیان معقولات در قالب محسوسات القا نگردیده است.

قرآن کریم به‌صورت قاطع فرموده هیچ باطلی در قرآن راه ندارد. ﴿لا یأْتیهِ الْباطِلُ مِنْ بَینِ یدَیهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزیلٌ مِنْ حَکیمٍ حَمیدٍ﴾؛ هیچ‌گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی‌آید چراکه از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل‌شده است»![1] آنچه را که بهاییان برای توجیه اغلاط و اباطیل موجود در کتاب‌های بهائیت به قرآن نسبت می‌دهند، خود می‌دانند که هیچ‌کدام از آن‌ها با علم و عقل در تضاد نیست و اگر نمی‌دانند باید گفت که آنان درباره محتوا و معانی این آیات جاهل هستند. افزون بر اینکه در هیچ‌یکی از این آیات بیان معقول در قالب محسوس اراده نشده، هرکدام پاسخ معقول خودش را دارد.

۱ . فصلت، ۴۲.

۱. در مورد غروب خورشید در چشمه گل‌آلود آیه مورد تمسک بهاییان قرارگرفته که می‌فرماید: ﴿حَتَّى إِذا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَغْرُبُ فی عَینٍ حَمِئَةٍ وَ وَجَدَ عِنْدَها قَوْماً قُلْنا یا ذَا الْقَرْنَینِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَ إِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فیهِمْ حُسْناً﴾؛ تا به غروبگاه آفتاب رسید (در آنجا) احساس کرد (و در نظرش مجسّم شد) که خورشید در چشمه تیره و گل‌آلودی فرو می‌رود و در آنجا قومی را یافت. گفتیم: «ای ذو القرنین! آیا می‌خواهی (آنان) را مجازات کنی و یا روش نیکویی در مورد آن‌ها انتخاب نمایی؟»[1] خداوند متعال در این آیه هرگز نفرموده که خورشید در چشمه گل‌آلود غروب می‌کند بلکه احساس ذوالقرنین را بیان نموده است؛ یعنی ذوالقرنین به سیرخود ادامه داد تا به مغرب آفتاب رسید. طبق گفته مفسران منظور از «عین حمئة» چشمه‌ای دارای گل سیاه یعنی لجن است و بسیار می‌شود که این کلمه به دریا هم اطلاق می‌گردد؛ و مقصود از اینکه فرمودآفتاب را یافت که در دریایی لجن‌دار غروب می‌کرد، این است که به ساحل دریایی رسید که دیگر ماورای آن خشکی امید نمی‌رفت و چنین به نظر می‌رسید که آفتاب در دریا غروب می‌کند چون انتهای افق بر دریا منطبق است.[2] پس با توجه به آنچه بیان شد نه‌تنها این آموزه مخالف علم

۱ . کهف، ۸۶.

۲ . طباطبایی، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۴۹۹، ترجمه: موسوی همدانی سید محمد باقر، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵، ۱۳۷۴ ش.

و عقل نیست، بلکه عین واقعیت را که برای ذوالقرنین واقع‌شده بود، بیان نموده است.

۲. اینکه خداوند کوه‌ها را بر زمین میخکوب نموده تا مانع لرزش آن شود، با هیچ دلیلی نمی‌توان مخالفت آن را با علم ثابت نمود؛ زیرا این مخالفت زمانی ثابت می‌گردد که کوه‌ها از روی زمین برداشته شود وانگهی باتجربه ثابت گردد که زمین بدون کوه‌ها لرزش نداشته و ثابت می‌ماند و چنین تجربه‌ای امکان‌پذیر نیست؛ بنابراین غیرعلمی بودن این آموزه قرآن ادعای بدون دلیل است. چه اینکه علم، فلسفه خلقت کوه‌ها را همان‌گونه که قرآن فرموده ثابت می‌کند.

خداوند متعال در آیه ﴿خَلَقَ السَّماواتِ بِغَيرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها وَأَلْقى فِي الْأَرْضِ رَواسِيَ أَنْ تَميدَ بِكُم﴾، می‌فرماید: خداوند آسمان‌ها را بدون ستونی که آن را ببینید آفرید و در زمین کوه‌هایی افکند تا شما را نلرزاند».[1]

این آیه که نظایر فراوانی در قرآن دارد نشان می‌دهد که کوه‌ها وسیله ثبات زمین‌اند، امروز ازنظر علمی نیز این حقیقت ثابت‌شده که کوه‌ها از جهات متعددی مایه ثبات زمین هستند.

کوه‌ها از این نظر که ریشه‌های آن‌ها به‌هم‌پیوسته و همچون زره محکمی، کره زمین را در برابر فشارهایی که از

۱. لقمان، ۱۰.

حرارت درونی ناشی می‌شود حفظ می‌کند؛ و اگر آن‌ها نبودند زلزله‌های ویرانگر آن‌قدر زیاد بود که شاید به انسان برای زندگی مجالی نمی‌داد. همچنین این قشر محکم در برابر فشار جاذبه ماه و خورشید مقاومت می‌کند که اگر کوه‌ها نبود، جزر و مد عظیمی در پوسته خاکی زمین به وجود می‌آمد که بی‌شباهت به جزر و مد دریاها نبودند وزندگی را بر انسان ناممکن می‌ساخت؛ و نیز از این نظر که فشار طوفان‌ها را در هم می‌شکند و تماس هوای مجاور زمین را به هنگام حرکت وضعی زمین به حداقل می‌رساند و اگر آن‌ها نبودند صفحه زمین همچون کویرهای خشك در تمام طول شب و روز صحنه طوفان‌های مرگبار و بادهای در هم کوبنده بود.[1]

۳. درباره هلال‌های ماه آیه شریفه چنین فرموده است: ﴿يسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِي مَواقيتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِّ﴾؛ یعنی در باره هلالهای ماه از تو سؤال می‌کنند بگو: «آن‌ها، بیان اوقات (و تقویم طبیعی) برای (نظامِ زندگیِ) مردم و (تعیینِ وقتِ) حج است».[2]

اینکه پرسش کنندگان از هلال ماه هدفشان سؤال از فایده این تغییرات بوده یا سؤال از چگونگی پیدایش هلال و دگرگونی‌های هلال تا بدر کامل، بعضی از مفسران احتمال اول

۱ . مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۰، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چ۱، ۱۳۷۴ ش.
۲ . بقره، ۱۸۹.

را پذیرفته‌اند و بعضی احتمال دوم را افزوده‌اند: چون سؤال از علل پیدایش آن فایده‌ای برای آنان در برنداشته و شاید فهم جواب آن برای بسیاری مشکل بوده، قرآن به بیان نتایج آن پرداخته تا به مردم بیاموزد همه‌جا به دنبال نتیجه‌ها بروند.[1]

به‌هرحال قرآن کریم به اینکه چه چیزی باعث هلال می‌شود پاسخ نداده است و پاسخی که قرآن داده است نیز برای علت تغییر ماه آن‌گونه که بهاییان پنداشته نیست؛ بلکه فائده تغییرات ماه را به‌عنوان یک تقویم طبیعی مطرح نموده است و این‌یک پاسخ غیرعلمی و غیرمعقول نیست. خداوند به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور داده که بگوید هلال‌های ماه بیان اوقات (طبیعی) برای مردم و حج است که هم در زندگی روزانه از آن استفاده می‌کنند و هم در عبادت‌هایی که وقت معینی در سال دارد. در حقیقت ماه یك تقویم طبیعی برای افراد بشر محسوب می‌شود که مردم اعم از باسواد و بی‌سواد و در هر نقطه‌ای از جهان باشند می‌توانند از این تقویم طبیعی استفاده کنند؛ نه‌تنها آغاز و وسط و آخر ماه را می‌توان با آن شناخت بلکه با دقت شبهای ماه را نیز می‌توان تشخیص داد و بدیهی است نظام زندگی اجتماعی بشر بدون تقویم یعنی یك وسیله دقیق و عمومی برای تعیین تاریخ امکان‌پذیر نیست به همین دلیل خداوند بزرگ برای نظام

۱. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۱.

زندگی این تقویم جهانی را در اختیار همگان قرار داده است.[1]

۴. در خلقت هستی در شش شبانه‌روز نیز هیچ تضادی با علم و عقل وجود ندارد. بحث از آفرینش جهان در شش روز، در هفت مورد از آیات قرآن مجید آمده است. درباره این آموزه قرآنی این سؤال به ذهن می‌آید که قبل از آفرینش زمین و آسمان شب و روزی وجود نداشت که این‌ها در آن آفریده شود. شب و روز از گردش زمین به دور خود و در برابر نور آفتاب به وجود می‌آید. به‌علاوه پیدایش مجموعه جهان در شش روز یعنی کمتر از یك هفته چیزی برخلاف علم است؛ زیرا علم می‌گوید: میلیاردها سال طول کشید تا زمین و آسمان به وضع کنونی درآمد.

ولی با توجه به مفهوم وسیع کلمه «یوم» (روز) در آیات قرآن کریم: «فی سِتَّةِ أَیام» و معادل آن در زبان‌های دیگر، پاسخ این سؤال روشن است؛ زیرا بسیار می‌شود که «یوم» به معنی «یك دوران» به کار می‌رود؛ خواه این دوران یك سال باشد یا صدسال یا یک‌میلیون سال و یا میلیاردها سال. شواهدی که این حقیقت را ثابت می‌کند و نشان می‌دهد که یکی از معانی «یوم» همان «دوران» است فراوان است:

الف: در قرآن صدها بار کلمه «یوم» و «ایام» به‌کاررفته است و در بسیاری از موارد به معنی شبانه‌روز معمول

۱. همان، ج ۲، ص ۱۰

نیست، مثلاً تعبیر از عالم رستاخیز به «یوْمَ الْقِیامَةِ» نشان می‌دهد که مجموعه رستاخیز که دورانی است بسیار طولانی به‌عنوان «روز قیامت» شمرده‌شده است، از پاره‌ای از آیات قرآن استفاده می‌شود که روز رستاخیز و محاسبه اعمال مردم پنجاه‌هزار سال[1] طول می‌کشد.[2]

ب: در کتاب‌های لغت نیز آمده است که «یوم» گاهی به مقدار زمان میان طلوع و غروب آفتاب گفته می‌شود و گاهی به مدتی از زمان، هر مقدار که باشد اطلاق می‌گردد.[3]

اغلاط لغوی و دستوری در قرآن

شبهه: بهاییان برای توجیه اغلاطی که در سخنان باب و بهاء به‌صورت فراوان وجود دارد، گفته‌اند آنچه حق است کلام الهی است. قواعد گفتاری و نوشتاری ساخته دست بشر است و بشر حق ندارد خداوند را مجبور کنند تا از قواعد ساخته دست آنان تبعیت نماید. بهاییان برای به کرسی نشاندن این سخن، ادعا می‌کنند که به همین علت در قرآن کریم نیز اغلاط صرفی و نحوی و حتی غلط املایی به‌صورت فراوان وجود دارد و علمای مخالف اسلام، نیز بیش از ۳۰۰ مورد ایراد صرف و نحوی و غیره را در قرآن برشمرده‌اند.

---

۱. معارج، ۴.

۲. تفسیر نمونه، ج۶، ص۲۰۱.

۳. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ج۱، ص ۸۹۴، دمشق بیروت، دارالعلم الدار الشامیة، ۱۴۱۲ش.

مثلاً می‌گویند کلمه «یبصط»، در سوره بقره، آیه ۲۴۵ غلط نوشته‌شده، حال‌آنکه در لغت‌نامه «یبسط» آمده؛ و این به خاطر این است که خداوند ملزم نیست از قواعد مجعول بشر تبعیت کند و واضح است که ملاك و معیار، حق است نه قواعدی که انسان‌ها خود آن‌ها را به‌طور قراردادی وضع می‌کنند؛ بنابراین ایرادات و اعتراضات بر مطالبی که در آثار بهایی برخلاف قواعد نحوی آمده‌اند، کاملاً بی‌اساس است.

ازاین‌رو در قرآن مجید به کرّات تصریح‌شده که این کتاب مقدّس به زبان عربی مبین نازل‌شده است امّا بسیاری از واژه‌های غیرعربی را می‌توان در آن یافت مانند کاهن، مسیح، قسیس، فرقان و امثال این‌ها.

همچنین اغلاط نحوی و ادبیاتی در قرآن فراوان است که به‌عنوان نمونه به چند مورداشاره می‌شود:

آل‌عمران، ۵۹: ﴿قال له کُن فیکون﴾ باید باشد «کن، فکان»؛

نساء، ۱۶۲: ﴿یؤمنون بما انزل الیك و... مقیمین الصّلوة» باید باشد «مقیمون الصّلوة﴾؛

حجرات، ۹: ﴿طائفتان من المؤمنین اقتتلوا...» باید باشد «اقتتلا﴾؛

منافقون، ۱۰: ﴿فأصدّق و أکُن من الصّالحین» باید «أکون من الصّالحین﴾ باشد؛

شمس، ۵: ﴿و الشّمس و ما بنیها﴾ باید باشد «و الشّمس و مَن بنیها﴾.

پاسخ

بهاییان به دلیل اینکه کتاب‌های حسینعلی نوری و علی‌محمد باب مملوی از غلط‌های لغوی و دستوری است و برای اینکه این کتاب‌های را به‌عنوان وحی الهی بر پیروان خود قالب کنند، قرآن کریم را که در وحیانی بودن آن هیچ تردیدی وجود ندارد، زیر سؤال برده و اشکالات از این قبیل را به قرآن کریم نسبت داده‌اند؛ و مدعی هستند که آنچه حق است کلام خدا است و قواعد دستوری زبان ساخته دست بشر است و بر خداوند لازم نیست از این قواعد پیروی کند و درنتیجه می‌تواند وحی خود را به‌صورت غلط و نادرست بر پیامبرش بفرستد.

خداوند با نزول وحی باید با زبان همان قومی سخن بگوید که پیامبرش را در آن قوم ارسال فرموده است. حق بودن خداوند ایجاب می‌کند که قواعد سخن گفتن را به‌گونه‌ای رعایت کند که از سوی آن قوم در معرض اشکال و نقد قرار نگیرد؛ زیرا وجود اغلاط لفظی، صرفی و نحوی دلیل بر این

می‌شود که خدای متعال العیاذ بالله از قواعد زبانی قومی که با آنان توسط پیامبرش سخن می‌گوید چیزی نمی‌داند و همین مطلب کافی برای تکذیب پیامبری است که وحی الهی را این‌گونه برای مردم بیان می‌کند؛ بنابراین اینکه خداوند حق است، نه‌تنها دلیل بر این نمی‌شود که برخلاف قواعد زبان رایج در میان قومی که پیامبر را برای هدایت آنان فرستاده سخن بگوید، بلکه حکمت و علم خداوند ایجاب می‌کند که در سخن و بیان مطالب، قواعد زبانی را که وحی خود را در قالب آن فرستاده در حدی رعایت کند که معیار تشخیص قواعد درست و نادرست آن زبان قرار گیرد.

به همین دلیل خداوند متعال با آیه شریفه ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ ...﴾[1] هم در عرصه فصاحت و بلاغت قرآن و هم در عرصه سایر خصوصیات و امتیازات قرآن کریم مبارز طلبی نموده است. امتیازات قرآن در دو خصوصیت فصاحت و بلاغت خلاصه نمی‌شود، قرآن مشتمل است بر مخ معارف الهی و جوامع شرایع؛ در باب‌های عبادات، قوانین مدنی، سیاسی، اقتصادی، قضایی، اخلاق کریمه و آداب نیکو، قصه‌های درست انبیا و امت‌های گذشته، ملاحم (پیشگویی‌های غیبی)، اوصاف ملائکه و جن و آسمان و زمین، حکمت و موعظه، وعده و تهدید، اخبار مربوط به آغاز و انجام خلقت. همچنین قرآن مشتمل است بر قوت حجت

۱. یونس، ۳۸.

و عظمت بیان و نور و هدایت؛ آن‌هم بدون اینکه در تمامی این باب‌های مختلف یک‌سخنش مخالف با سخن دیگرش باشد. افزون بر همه این امتیازات و خصائص، سخن قرآن در بلاغت و فصاحت در افقی قرار دارد که دست بشر از رسیدن به آن کوتاه است. ازاین‌رو دانش‌پژوهان از صدر اول تا به امروز در مسئله اعجاز قرآن اکتفا کرده‌اند به بلاغت و فصاحت آن و دراین‌باره کتاب‌ها نوشته و رساله‌ها تألیف کرده‌اند.[1] فصاحت و بلاغت قرآن در حدی است که تمامی بلغای دنیا در برابرش سر فرود آورده و سپر انداختند و زبان فصحا در برابرش لال و الکن شده است.[2]

به همین دلیل حتی دانشمندان غربی به اعجاز قرآن از حیث اسلوب و ادبیات اعتراف نموده‌اند. مثلاً بانو دکتر «لوراواکسیا واگلیری» استاد دانشگاه «ناپل» در کتاب «پیشرفت سریع اسلام» می‌نویسد: «کتاب آسمانی اسلام نمونه‌ای از اعجاز است ... قرآن کتابی است که نمی‌توان از آن تقلید کرد. نمونه سبك و اسلوب قرآن در ادبیات سابقه ندارد. تأثیری که این سبك در روح انسان ایجاد می‌کند ناشی از امتیازات و برتری‌های آن است ... چطور ممکن است این کتاب اعجاز آمیز ساخته «محمد» باشد درصورتی‌که او یك

۱ . طباطبایی، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، مترجم: موسوی همدانی سید محمد باقر، ج ۱۰، ص ۹۳، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵، ۱۳۷۴ ش.

۲ . همان، ج ۱، ص ۱۰۰،

نفر عرب درس نخوانده‌ای بود ... ما در این کتاب گنجینه‌ها و ذخایری از علوم می‌بینیم که فوق استعداد و ظرفیت باهوش‌ترین اشخاص و بزرگ‌ترین فیلسوفان و قوی‌ترین رجال سیاست و قانون است».[1]

وجود کلمات غلط در قرآن کریم آن‌گونه که در شبهه ادعاشده است نیز غیرقابل‌پذیرش است. در شبهه فقط روی کلمه «یبصط» انگشت گذاشته است و هیچ مورد دیگری را نیافته است. درحالی‌که همین مورد نیز غلط نیست بلکه قرآن کریم در آیه ﴿وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾[2] از یک قاعده صرفی متابعت نموده است و آن اینکه طبق یك قاعده صرفی هنگامی‌که حرف سین کنار حرف «ط» قرار بگیرد جایز است که به‌صورت حرف «ص» نگاشته شود و به‌صورت حرف صاد هم‌تلفظ شود.[3]

اینکه خداوند فرموده قرآن عربی مبین است، هیچ تعارضی باوجود برخی کلمات غیرعربی در قرآن ندارد. طبق فرمایش علامه طباطبایی، استعمال الفاظ غیرعربی هرچند در قرآن زیاد است مانند «استبرق» و «جهنم» و «زقوم» و غیر این‌ها ولیکن این استعمالات در مواردی است که مانعی از

۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۳۸، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چ۱، ۱۳۷۴ ش.
۲. بقره، ۲۴۵.
۳. رک: ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۴۳۲.

قبیل ابهام و اشتباه در بین نباشد.[1] یعنی وجود برخی کلمات و اسامی غیر عربی در قرآن، عربی بودن قرآن را زیر سؤال نمی‌برد. اگر خداوند فرموده بود هیچ کلمه غیرعربی در قرآن وجود ندارد، وجود این کلمات سخن خداوند را نقض می‌کرد.

اغلاط نحوی و دستوری در قرآن که در این شبهه طرح‌شده، توهمی بیش نیست و از جهل و ندانستن دستور زبان عربی از یک‌سو و از عدم دقت در جملات و ظرافت‌های قرآن و نفهمیدن آن‌ها از سوی دیگر ناشی شده است.

۱. اینکه گفته‌شده در آیه ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾[2] به‌جای «فیکون» باید «کان» باشد. پاسخ آن از ظرافتی که در این جمله وجود دارد آشکار می‌گردد.

همان‌گونه که تراخی با حرف «فا» یعنی «فیکون» دلیل بر زمانی دارد که از زمان انشاء تا زمان کامل شدن انسان را در برمی‌گیرد، تعبیر به صیغه مضارع (فیکون) بااینکه مقام، مقام ماضی است، برای این است که امر خلقت را به تصویر بکشد و بفرماید که خلقت مخلوقات این‌گونه تحقق پیدا می‌کند. همچنین این تعبیر برای بیان این امر است که هستی و مخلوق شدن با در نظر گرفتن ماقبل آن در زمان مستقبل است و ازاین‌رو از کلمه (فیکون) استفاده‌شده

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج۱۲، ص۴۲۲.
۲. آل عمران، ۵۹.

است.[1] و این مطالب در کلمه «کان» قابل انعکاس نیست چه اینکه کلمه «کان» این توهم را ایجاد می‌کند که حضرت آدم قبل از دستور خداوند بوده است یعنی این‌گونه معنا می‌دهد که هنگامی‌که خداوند فرمود باش، پس او بود!

۲. در آیه ﴿لَّكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنهُمْ وَ الْمُؤْمِنُونَ يؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيكَ وَ مَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَ الْمُقِيمِينَ الصَّلَوةَ وَ الْمُؤْتُونَ الزَّكَوةَ وَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الاَخِرِ أُوْلَئكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا﴾[2] گفته که به‌جای ﴿وَ الْمُقِيمِينَ الصَّلَوةَ﴾ باید «المقیمون الصلوة﴾ باشد. درپاسخ این اشکال جواب‌های مختلفی داده‌شده است.

یک از پاسخ‌ها که نزدیک‌تر به‌واقع است این است که جمله «وَ الْمُقِيمِينَ الصَّلاةَ» عطف است بر کلمه «راسخون» و اگر به حالت نصب آمده و نفرموده «و المقیمون» از باب مدح است (و تقدیر آن امدح المقیمین- مدح می‌کنم مقیمین را) است و مثل این جمله در عطف به کلمه «راسخون» جمله ﴿وَ الْمُؤْتُونَ الزَّكاةَ﴾ و جمله ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ است و همه این‌ها به‌جز جمله «مقیمین» مبتداهایی پشت سر هم هستند که خبرشان جمله ﴿أُولئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْراً عَظِيماً﴾ است و اگر جمله ﴿وَ الْمُقِيمِينَ الصَّلاةَ﴾ را هم به رفع بخوانیم

۱. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۱۷۹، بیروت، دارالکتب العلمیه، چ ۱، ۱۴۱۵ ق. تحقیق: علی عبدالباری. عطیة

۲. نساء، ۱۶۲.

یعنی همان‌طور که از قرآن ابن مسعود نقل‌شده به‌صورت «مقیمون الصلاة» بخوانیم، آن نیز مانند «راسخون» و «مؤتون» و «مؤمنون» مبتدا خواهد بود و خبر همه آن‌ها جمله «اولئك ...» است.[1]

۳. اینکه گفته‌شده در﴿طائفتان من المؤمنین اقتتلوا...﴾[2] به‌جای «اقتتلوا...» باید «اقتتلا» باشد، این مطلب هم موردتوجه مفسرین بوده و به آن پاسخ داده‌اند.

با توجه به اینکه کلمه «طائِفَتانِ» تثنیه مؤنث است در ظاهر باید «اقتتلتا» با ضمیر تثنیه مؤنث می‌آمد، اما عدول از تثنیه به جمع مذکر به خاطر رعایت معنا است؛ زیرا هر طائفه از دو طایفه، متشکل از جماعتی است و در این فعل معنای «طائفتین» رعایت شده است. به این معنا که در حال جنگ افراد دو طائفه باهم می‌جنگند[3] و این‌گونه نیست که هر دو طائفه به شکل متمایز در برابر هم قرار بگیرند و به‌صورت دو فرد متشخص باهم بجنگند.

بنابراین برگردانیدن ضمیر جمع به دو طائفه، به اعتبار معنا است (چون هرچند دو طائفه بودند و می‌باید ضمیر تثنیه به آن دو برگردد، ولی چون دو طائفه چندین نفر هستند، پس از حیث نفر جمع‌اند) همچنان‌که در عبارت

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۲۵.
۲. حجرات، ۹.
۳. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱۳، ص ۳۰۲.

﴿فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما﴾ که ضمیر تثنیه به آن برمی‌گردد، به اعتبار لفظ «طائفتان» است.[1]

۴. در آیه ﴿فَيَقُولَ رَبِّ لَوْ لَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُن مِّنَ الصَّالِحِينَ﴾[2] که گفته‌شده به‌جای «اکُن من الصّالحین» باید «أکون من الصّالحین» باشد، پاسخش این است که باید به اعراب و ترکیب این آیه توجه شود؛ اعراب و ترکیب پس از کلمه «فَأَصَّدَّقَ» این است که «فاء» در «فَأَصَّدَّقَ» سببیه است و «أَصَّدَّقَ» فعل مضارع است که با «ان ناصبه» که در تقدیر است منصوب‌شده است؛ یعنی تقدیرش «فَأَن اصَّدَّقَ» است. «واو» عاطفه است و «أَكُن» فعل ناقص و مضارع است که در جواب شرط مجزوم شده است و در اثر التقای ساکنین بنا بر قواعد نحوی «واو» حذف گردیده است.[3]

۵. در آیه ﴿وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنَيٰهَا﴾ ادعاشده که صحیح آن «و السماء و مَن بنیها» است. در اینکه به‌جای «ما» کلمه «من» باشد مشکلی ایجاد نمی‌شود؛ اما اینکه خدای متعال در آیه و آیات دیگر مانند ﴿وَ الْأَرْضِ وَ مَا طَحَيٰهَا﴾ و ﴿وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا﴾ از خودش به «ما» که موصول است، تعبیر نموده، برای این است که نکته مهم‌تر را افاده کند و آن بزرگ جلوه دادن و

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۴۶۹.
۲. منافقون، ۱۰.
۳. صافی محمود بن عبد الرحیم، الجدول فی اعراب القرآن، ج ۲۸، ص ۲۶۱، دمشق بیروت، دار الرشید مؤسسة الإیمان، ۱۴۱۸ ق.

شگفتی انگیختن است و معنایش این است که سوگند می‌خورم به آسمان و آن چیز قوی عجیبی که آن را بناکرده و سوگند می‌خورم به زمین و آن چیز نیرومند و شگفت‌آوری که آن را گسترده است.[1]

نفی فصاحت و بلاغت قرآن برای توجیه اشتباهات دستوری در آثار بهایی

شبهه: فصاحت و بلاغت قرآن از معجزات پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله به شمار نمی‌آید؛ زیرا فصاحت و بلاغت قابل‌اندازه‌گیری و مقایسه نیست و نمی‌توان گفت فلان اثر فصیح‌تر و بلیغ‌تر از دیگری است. هر اثری هرقدر هم که از سوی گروهی فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین و شیواترین سخن تلقی شود باز ممکن است در قرنی دیگر و در نظر گروهی دیگر آن درجه از والایی و شیوایی سخن را نداشته باشد. ازاین‌رو نه در خود قرآن، نه در صدر اسلام و نه در قرون اولیه اسلامی در هیچ متن یا روایت یا حدیثی سخن از فصاحت و بلاغت قرآن نمی‌یابیم. افزون بر آن تنها کسانی که اهل علم و ادب باشند می‌توانند با مقایسه در متن‌های ادبی قرن‌های گوناگون قضاوت نماید که متنی برای تمام ادوار تاریخ بشر از فصاحت و بلاغت برخوردار است یا نه؛ بنابراین اعتقاد به معجزه بودن قرآن ناشی از این بود که مسلمانان دیدند معجزاتی که برای انبیای دیگر نقل‌شده است از پیامبر اکرم صادر نشد، برای

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۴۹۸.

جبران این خلأ به اعجاز قرآن اعتقاد پیدا کردند. پس لازم نیست که کتاب‌های باب و بهاء دارای فصاحت و بلاغت اعجاز آمیز باشد تا دلالت بر نبوت باب و بهاء داشته باشد.

پاسخ

یکی از راه‌های اثبات نبوت معجزه است. تمام پیامبران برای اثبات رسالت معجزات درخور زمان خود را داشته‌اند. پیامبر آخرالزمان نیز رسالتش را بدون معجزه اعلام نکرده است؛ بلکه قرآن بزرگ‌ترین و ماندگارترین معجزه الهی است که به پیامبر اسلام عنایت شده است. ولی بهاییان در این حوزه برای اینکه نبوت باب و بهاء را برای دیگران قابل‌قبول بگردانند، اعجاز قرآن را به‌ویژه از حیث فصاحت و بلاغت منکر شده تا از کتاب‌های باب و بهاء به خاطر اشکالاتی که بر آن‌ها وارد است دفاع کنند. این مقاله به این شبهه پاسخ داده تا کاملاً این بهانه را از دست بهاییان خارج کند.

با نفی معجزه قرآن کریم نمی‌توان نبوت باب و بهاء را ثابت نمود. برفرض اینکه قرآن معجزه نباشد، بهائیت و بهاییان باید دلیل و برهان قانع‌کننده‌ای برای اثبات نبوت علی‌محمد باب و حسینعلی نوری ارائه دهند؛ و نبوت آنان از لوازم معجزه نبودن قرآن کریم نیست.

اما معجزه بودن قرآن در جهات متعددی از مسلمات دین اسلام است و در خود قرآن به آن تصریح و تأکید شده

است. یکی از جهات اعجاز قرآن فصاحت و بلاغت آن است که ادبا و فصحای زبان عرب هماوردی برای آن نیافته و خودشان نیز در برابر فصاحت و بلاغت قرآن عاجز مانده‌اند.

در اینجا آیاتی را که بر معجزه بودن قرآن دلالت روشن دارند در رد ادعای بهاییان که منکر اعجاز قرآن شده و ادعا نموده‌اند که قرآن کریم از اعجاز خود سخنی نگفته، نقل می‌کنیم:

خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى أَنْ يأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا يأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً﴾[1]؛ بگو: اگر انسان‌ها و پریان (جن و انس) اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد هرچند یکدیگر را (در این کار) کمك کنند.

درجایی دیگر می‌فرماید: ﴿وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنا عَلى عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَداءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ﴾[2]؛ و اگر درباره آنچه بر بنده خود [پیامبر] نازل کرده‌ایم شك و تردید دارید، (دست‌کم) یك سوره همانند آن بیاورید و گواهان خود را- غیر خدا- برای این کار، فراخوانید اگر راست می‌گویید؛ و باز می‌فرماید: ﴿أَمْ يقُولُونَ افْتَراهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ

۱. اسراء، ۸۸.
۲. بقره، ۲۳.

صادِقِينَ﴾[1]؛ آیا آن‌ها می‌گویند: او قرآن را به‌دروغ به خدا نسبت داده است؟! بگو: اگر راست می‌گویید، یك سوره همانند آن بیاورید و غیر از خدا، هر کس را می‌توانید (به یاری) طلبید!

این آیات شریفه گواه روشن بر اعجاز قرآن هستند:

در آیه ۸۸ سوره اسراء به‌روشنی و صراحت تحدی شده است و ظهور در این دارد که نه‌تنها به فصاحت و بلاغت لفظ قرآن، بلکه به‌تمامی خصوصیات قرآن و صفات کمالی که ازنظر لفظ و معنا دارد تحدی شده است؛ زیرا اگر منظور معجزه بودن لفظ آن بود دیگر معنا نداشت که همه جن و انس را دخالت دهد، بلکه باید می‌فرمود: اگر همه عرب جمع شوند نمی‌توانند مثل آن را بیاورند. علاوه بر این ظاهر آیه می‌رساند که تحدی مزبور مدت معینی ندارد، به شهادت اینکه می‌بینیم در این عصر هم که اثری از فصحا و بلغای آن روز عرب نمانده قرآن بر اعجاز باقی‌مانده و به بانگ بلند تحدی می‌کند.[2]

امر در ﴿فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ﴾ که در آیه ۲۳ سوره بقره آمده، (فاتوا؛ پس بیاورید)، امر تعجیزی است تا به همه بفهماند که قرآن معجزه است و هیچ بشری نمی‌تواند نظیرش را بیاورد و

۱. یونس، ۳۸.

۲. طباطبایی، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه موسوی همدانی، ج ۱۳، ص ۲۷۹. قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، چ ۵، ۱۳۷۴ ش

تا زمین و زمان باقی است، آن نیز به اعجاز خود باقی است.[1]

در آیه ۳۸ سوره یونس نیز تحدی صورت گرفته و ادعای مشرکین را مبنی بر اینکه این قرآن سخنان بشر است که به دروغ به خدا نسبت داده شده، مردود شمرده و معنای آیه این است: به کسانی که می‌گویند «افتراه» بگو: اگر شما در این ادعایتان صادقید یك سوره به‌مثل این قرآن که به قول شما افتراء شده بیاورید، حتی اگر نتوانستید خود به‌تنهایی این کار را انجام دهید می‌توانید از تمامی خلائق تا آنجاکه دسترسی دارید کمك بگیرید، چون اگر این قرآن کلامی باشد مفتری، قهراً کلامی از کلام‌های بشری خواهد بود و باید بشر بتواند مثل آن را بیاورد. این آیه شریفه تحدی روشنی است، آن‌هم تحدی به آوردن یك سوره هرقدر هم که کوچك باشد، چون کلمه «سوره» هم به سوره طویل اطلاق می‌شود و هم به سوره قصیر و کوتاه.[2]

ازآنچه بیان شد مسلمانان بر طبق آیات، قرآن را اعجاز پیامبر اسلام می‌دانند و در خارج و عملاً نیز معجزه بودن قرآن به اثبات رسیده است. این سخن بهاییان که مسلمانان به دلیل اینکه پیامبر اسلام ﷺ معجزات سایر انبیاء را نداشته مجبور شده‌اند قرآن را به‌عنوان معجزه بپذیرند و آن را تبلیغ کنند، سخنی بسیار بیهوده و غیر عالمانه است.

این ادعای بهاییان و یا هرکسی دیگری که می‌گویند

۱. همان، ج۱، ص۹۱.
۲. همان، ج۱۰، ص۹۲.

فصاحت و بلاغت قابل‌اندازه‌گیری نیست و قرآن هرچند هم فصیح و بلیغ باشد، بازهم ممکن است در قرن‌های دیگر ازنظر دیگران آن شیوایی و فصاحت را نداشته باشد، کاملاً بی‌اساس است؛ زیرا تا امروز که کسی نتوانسته به تحدی قرآن جواب مثبت بدهد. ثانیاً اگر خداوند کلامی را با فصاحت و بلاغت ایجاد کرده باشد، قطعاً درجه نهائی فصاحت و بلاغت است و درجه بالاتر از آن قابل‌تصور نیست؛ بنابراین با قطع و یقین می‌توان گفت همان‌گونه که بشر ناتوان‌تر از آن است که مانند خدا خالق باشد، همین بشر نمی‌تواند در هیچ زمان و قرنی با فصاحت و بلاغت کلام خداوند معارضه کند. پس فصاحت و بلاغت قرآن یکی از وجوه اعجاز قرآن است؛ زیرا قرآن بین بلغا و فصحای عرب نازل‌شده و همه آنان را حتی با آوردن یک سوره به معارضه طلبیده و خود قرآن فرموده اگر همه آنان همدیگر را پشتیبانی کنند قدرت این کار را ندارند. اگر کمترین سخن غیر بلیغ و غیر فصیح در قرآن وجود می‌داشت، بلغا و فصحای عرب که تسلط بر لغت عرب داشته‌اند به‌یقین از آن علیه قرآن استفاده می‌کرده و اگر چنین چیزی هم واقع می‌شد در متن تاریخ محفوظ می‌ماند و برای ما می‌رسید. افزون بر آن اصلاً قرآن خودش از مصادر قواعد زبان عرب است و حتی قواعدی که در بین عرب‌ها ایجاد می‌شود با معیارهای قرآن سنجیده می‌شوند و آنچه مخالف قرآن باشد مردود می‌گردد.[1]

۱ . البیان فی تفسیر القرآن، ص ۸۲،

اما این شبهه اگر فصاحت و بلاغت قرآن معجزه باشد، تنها برای کسانی معجزه است که اهل علم و ادب باشند تا بتوانند با مقایسه در متن‌های ادبی قرن‌های گوناگون قضاوت نماید که متنی برای تمام ادوار تاریخ بشر از فصاحت و بلاغت برخوردار است یا نه نیز بسیار بی‌پایه و سست است؛ زیرا اولاً هرگز از شرایط معجزه این نیست که درک اعجاز و خارق‌العاده بودن آن همگانی باشد و اگر یک چنین شرطی را لازم بدانیم هیچ معجزه‌ای واجد این شرایط نخواهد بود؛ بلکه همواره اعجاز را گروه خاصی مشاهده می‌کنند و برای دیگران از طریق تواتر نقل می‌شود.[1] ثانیاً معجزه پیامبران برای این نیست که مردم تا پایان تاریخ منتظر بمانند به‌احتمال اینکه ممکن است در آینده کسی بیاید و مانند آن را بیاورد؛ زیرا وجود چنین شرطی در معجزه به لغویت آن می‌انجامد.

بهاییان هیچ راهی برای فرار ازآنچه خود بر غیر بلیغ و غیر فصیح بودن کتاب‌های باب و بهاء اعتراف نموده، ندارند. کتاب‌های باب و بهاء نه‌تنها غیر فصیح و غیر بلیغ هستند بلکه دارای اغلاط دستوری بوده و به‌ویژه کتاب‌های باب با هیچ معیاری در حد نوشته یک شخص کم‌سواد هم قابل‌پذیرش نیست. افزون بر آن کتاب‌های آنان از هر نوع محتوای علمی و آموزه‌های دینی قابل‌قبولی خالی است و

۱ . خویی، سید ابوالقاسم، مرزهای اعجاز، ص ۱۴۶، ترجمه، جعفر سبحانی، قم، مؤسسه امام صادق علیه‌السلام چ ۱، ۱۳۸۵ ش/۱۴۲۷ ق.

مانند نوشته‌های کسانی است که تمرین و مشق نویسندگی انجام داده باشند. این مطلب از مراجعه به کتاب‌های باب و بهاء برای هرکسی قابل‌اثبات است.

فصل پنجم: برخی از عقاید بهائیت

عدم امکان معاد از نظر بهاییان

شبهه: آیاتی که درباره بهشت و جهنم و قیامت هستند معنی ظاهری‌شان مراد نیست، مراد از بهشت رضایت خدای متعال و مراد از جهنم ناخوشنودی اوست. قیامت خارجی به دلایل زیر امکان وقوع ندارد:

۱. از پذیرش ظاهر آیات قرآن درباره معاد تناقض لازم می‌آید مثلاً گداخته‌شدن آسمان مانند سرب و لوله شدن و درهم‌پیچیده شدن آن از سوی دیگر قابل‌جمع نیست؛ و یا پنبه شدن سنگ‌ها امکان ندارد.

۲. اگر دنیا با قیامت به پایان برسد خلقت هستی که کار خداوند است به‌عبث تبدیل می‌شود و خلقت از خداوند سلب می‌گردد.

۳. دلیل دیگر که وقوع قیامت را نفی می‌کند سلول‌های انسان است که در دوره حیات چندین بار تبدل پیدا می‌کند

و با توجه به اینکه سلول‌های انسان با تغذیه گیاهانی که حاصل از تجزیه اجساد مردگان است به سلول‌های بدن یك فرد دیگر و یا حیوان دیگر تبدیل می‌شود، این سلول‌های مشترک اولاً قابل تعذیب نیست و ثانیاً قابل‌تفکیک نیست که از آن چه کسی خواهد بود.

پاسخ

بهاییان ازیک‌طرف ادعای پذیرش قرآن و اسلام را دارند و آن را پس از پذیرش آیین بهایی منسوخ می‌دانند و از سوی دیگر قیامت و معاد را قبول ندارند. سران بهائیت با توجه به اینکه در قرآن کریم آیات صریح بر معاد وزندگی بعد از مرگ و پایان یافتن این دنیا وجود دارد، به تکاپو افتاده‌اند که عقیده خود را با تأویل آیات قرآن توجیه نموده و ادعای رهبران خود را به‌گونه‌ای بیان کنند تا با قرآن در تعارض نباشد. بهائیت با انکار معاد و قیامت در حقیقت عقیده خود را بر قرآن تحمیل نموده و در نتیجه این اصل از اصول ادیان ابراهیمی را به‌صراحت انکار نموده است.

قبل از پاسخ به این شبهات توجه به این مطلب لازم است که از مجموع همین شبهه تناقض‌گویی بهاییان به‌وضوح قابل‌ملاحظه است. آنان یک‌بار قیامت را که شامل بهشت و جهنم می‌شود به رضایت و عدم رضایت خداوند معنا نموده و بار دیگر به قیام مظهر ظهور معنا کرده و بار سوم به بازگشت انبیاء و مؤمنین و کفار زمان گذشته معنا

کرده و درنهایت هم بعث وزنده شدن مردگان را در قیامت به معنای بیدار شدن از قبور، غفلت تلقی نموده‌اند.

در قرآن کریم آیات بی‌شماری دلالت صریح بر وقوع قیامت دارند:

آیات ﴿وَ أَنَّ السَّاعَةَ ءَاتِيَةٌ لَّا رَيبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يبْعَثُ مَن فِي الْقُبُور﴾؛ و محققاً ساعت قیامت بی‌هیچ شکی بیاید و خدا به‌یقین مردگان را از قبرها برمی‌انگیزد»[1]، ﴿أَ يحَسَبُ الْانسَانُ أَلَّن نجمَعَ عِظَامَهُ، بَلَىَ قَادِرِينَ عَلَىَ أَن نُّسَوِّىَ بَنَانَهُ﴾؛ آیا آدمی می‌پندارد که ما دیگر ابداً استخوان‌های (پوسیده) او را باز جمع نمی‌کنیم، بلی ما قادریم که سرانگشتان او را هم منظم درست گردانیم»[2]، ﴿قَالَ مَن يحْىِ الْعِظَامَ وَ هِىَ رَمِيمٌ، قُلْ يُحيِيهَا الَّذِى أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾؛ گفت چه کسی این استخوان‌ها را زنده می‌کند درحالی‌که پوسیده است. بگو همان کسی که نخستین بار آن را آفرید»[3]، ﴿أَفَلَا يعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ﴾؛ آیا آدمی نمی‌داند که روزی از قبرها برانگیخته می‌شود»[4] و آیات دیگر دلایل صریح قرآن بر وقوع قیامت و معاد جسمانی هستند و ازاین‌رو علامه حلی فرموده که معاد جسمانی از ضروریات دین محمد صلی الله علیه و آله است و قرآن کریم در آیات بسیاری بر این مطلب تصریح کرده است.[5]

۱. حج، ۷.
۲. قیامت، ۴ و ۳.
۳. یس، ۷۸.
۴. عادیات، ۹.
۵. علامه حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد قسم الالهیات، ص ۲۵۸، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، چ ۲، ۱۳۸۲ ش

از آیاتی که بهاییان برای نفی قیامت به آن‌ها تمسک کرده و از وقوع قیامت تناقض را در این آیات نتیجه گرفته‌اند، مراد بهاییان حاصل نمی‌گردد. مثلاً پنداشته‌اند که مذاب شدن آسمان با پیچیده شدن آن قابل‌جمع نیست و آن را تناقض در آیات قرآن تلقی کرده است. درحالی‌که آیه ﴿یَوْمَ نَطْوِی السَّمَاءَ کَطَیِّ السِّجِلِّ ...﴾[1] که درهم‌پیچیده شدن آسمان را در روز قیامت حکایت می‌کند امر محال نبوده و با هیچ آیه دیگر متناقض نیست. آسمان مذاب شده مانند سرب هیچ منافاتی با پیچیده شدن آن ندارد.

خداوند در این آیه می‌فرماید همان‌گونه که یک صحیفه نوشته‌شده وقتی‌که پیچیده می‌شود نوشته هم پیچیده می‌شود، یعنی الفاظ و یا معانی‌ای که خود نوعی تحقق و ثبوت دارد و به‌صورت خط و نقش در دفتری نوشته‌شده، پیچیده می‌شود و با پیچیده شدنش دیگر چیزی از آن‌ها ظاهر نمی‌ماند، همچنین آسمان باقدرت الهی روزی پیچیده می‌شود، هم چنان‌که فرموده: ﴿وَالسَّماواتُ مَطْوِیاتٌ بِیَمِینِهِ﴾[2] و درنتیجه غایب گشته چیزی از آن ظاهر نمی‌ماند. چیزی که هست از دانای به غیب پنهان نمی‌شود هرچند که از دیگران پنهان می‌گردد، هم چنان‌که نوشته از دفتر پنهان نیست هرچند که از دیگران پنهان است. پس طی و پیچیدن آسمان

۱ . انبیاء، ۱۰۴.
۲ . زمر، ۶۷.

بر این حساب به معنای برگشت آن به خزائن غیب است بعدازآنکه از خزائن، نازل و اندازه‌گیری شده بود.[1] یا اینکه در سوره قارعه از احوال قیامت سخن گفته‌شده و در یکی از آیات آن می‌فرماید: ﴿وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ﴾؛ و کوه‌ها مانند پشم رنگین حلّاجی‌شده می‌گردد»[2] نه امری محال است که واقع نشود و نه با هیچ آیه‌ای از آیات قرآن تناقض دارد. تردید در این امور درواقع تردید در قدرت مطلق خداوند است که از سوی بهاییان القاشده است.

اما این شبهه که اگر دنیا با قیامت به پایان برسد کار خداوند در امر خلقت عبث و لغو خواهد شد، در پاسخ باید گفت که درست برعکس اگر قیامتی در کار نباشد وجود دنیا و خلقت انسان‌ها عبث گردیده و خلقت خداوند زیر سؤال می‌رود؛ زیرا خلقت و عالَم تکوین اگر دارای علت غایی نباشد کار بیهوده و عبث است همان‌گونه که تشریع و جعل دین نیز اگر غایتی نداشته باشد کار عبث و بیهوده خواهد بود و خداوند به‌حکم عقل از بیهوده‌کاری منزه است. به همین دلیل خداوند می‌فرماید: ﴿أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَينا لا تُرْجَعُون﴾؛ آیا گمان کردید شمارا بیهوده آفریده‌ایم و به‌سوی ما بازنمی‌گردید؟»[3]

۱ . طباطبایی، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه: موسوی همدانی، ج ۱۴، ص ۴۶۴، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، چ ۵، ۱۳۷۴ ش.

۲ . القارعه، ۵.

۳ . مؤمنون، ۱۱۵.

علامه طباطبایی در ذیل این آیه فرموده که خداوند بعدازآنکه احوال بعد از مرگ و سپس مکث در برزخ و در آخر مسئله قیامت را با حساب و جزایی که در آن است برای کفار بیان کرد، در این جمله ایشان را توبیخ می‌کند که خیال می‌کردند مبعوث نمی‌شوند، چون این پندار خود جرئتی است بر خداوند متعال و نسبت عبث به او دادن است؛ و بعدازاین توبیخ برهانی را مطرح نموده و حاصل این برهان این است که وقتی مطلب ازاین‌قرار بود که گفتیم: هنگام مشاهده مرگ و بعدازآن مشاهده برزخ و در آخر مشاهده بعث و حساب و جزا دچار حسرت می‌شوید. آیا بازهم خیال می‌کنید که ما شمارا بیهوده آفریدیم که زنده شوید و بمیرید و بس، دیگر نه هدفی از خلقت شما داشته باشیم و نه اثری از شما باقی بماند و دیگر شما به ما برنمی‌گردید؟ و در آیه بعد که می‌فرماید: ﴿فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ﴾ اشاره است به همان برهان که بعث را اثبات و نفی آن را انکار می‌کند و این برهان به‌صورت تنزیه خدا از کار بیهوده است؛ چون در این تنزیه، خود را به چهار وصف ستوده: اول اینکه خدا فرمانروای حقیقی عالم است. دوم اینکه او حق است و باطل در او راه ندارد. سوم اینکه معبودی به غیر او نیست. چهارم اینکه مدبر عرش کریم است.[1] یکی از مسائلی که در بحث عدل الهی مطرح است، مسئله مجازات

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۱۰۴.

اعمال در آخرت است. معاد و رسیدگی به اعمال نیك و زشت و پاداش و کیفر دادن به نیکوکاران و بدکاران، خود از مظاهر عدل الهی است. معمولاً یکی از دلایلی که برای اثبات معاد اقامه می‌شود این است که چون خدا عادل و حکیم است، اعمال بشر را بی محاسبه و پاداش و کیفر نمی‌گذارد.[1]

شبهه آکل و مأکول نیز مانع از وقوع معاد جسمانی نیست. گذشته از پاسخ‌های دیگر، پاسخ ملاصدرا از ریشه این شبهه را می‌خشکاند. ملاصدرا می‌گوید شخصیت هر انسانی به نفس اوست، نه به بدن او و آن بدنی که در تشخّص انسان دخالت دارد یك امر مبهمی است که تحصّلی ندارد مگر به نفسش و از این حیثیت هیچ تعین و تشخّصی ندارد و هیچ ذات ثابتی برای آن نیست؛ و لازم نمی‌آید از اینکه مثلاً بدن زید محشور شود آن جسمی که توسط حیوان درنده‌ای یا انسان دیگری خورده شده است محشور گردد؛ بلکه هر چیزی که نفس زید به آن تعلّق گیرد، آن همان بدن اوست که با آن بدن بوده است؛ بنابراین آنچه در اعتقاد به حشرِ بدن‌ها در روز قیامت لازم است، آن است که بدن‌هایی از قبرها برانگیخته می‌شوند طوری که اگر کسی هریک یک از آن‌ها را ببیند می‌گوید: این فلان کس است و خود اوست و آن بَهمان کس است و خود اوست؛ و از این لازم نمی‌آید که وجود بدن زید و هویت آن تبدّل پیدا نکند؛ همچنان که لازم

۱ . مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج۱ ص ۲۱۶. تهران، انتشارات صدرا، [بی‌تا].

نمی‌آید که اگر کسی در خلقت سیما و چهره‌اش قبح و زشتی و دگرگونی‌ای باشد و یا اینکه دستش بریده باشد و یا کر و کور و پیر باشد، با همان خلقت سابقه خود محشور گردد؛ و به این مطلب در روایات وارده تصریح شده است.[1]

ابن‌سینا نیز پیش از ملاصدرا به این مطلب اشاره‌کرده که نفس بعد از افساد بدن باقی است و هنگامی‌که خداوند رستاخیز مردم را اراده کند برای هریکی از ارواح، بدنی را خلق می‌کند همان‌گونه که در دنیا بوده است. هرچند این بدن عیناً همان بدن اولی نیست چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿كُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَيْرَها لِيذُوقُوا الْعَذابَ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَزِيزاً حَكِيماً﴾[2] و یا می‌فرماید: «أَ وَ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِقادِرٍ عَلى أَنْ يخْلُقَ مِثْلَهُمْ، بَلى وَ هُوَ الْخَلاَّقُ الْعَلِيمُ[3]﴾.[4]

طبق فرمایش شهید مطهری الم و لذتی را که انسان حس می کند، مربوط روح می‌شود و این الم و لذت گاهی مستقیماً بر روح وارد می‌شود و گاهی به‌وسیله بدن انسان؛

۱ . صدرالمتألهین، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، ج ۹، ص ۲۰۰، بیروت، داراحیاءالتراث، چ ۳، ۱۹۸۱م.

۲ . نساء، ۵۶. (هر گاه پوستهای تنشان (در آن) بریان گردد (و بسوزد)، پوستهای دیگری به جای آن قرار می‌دهیم تا کیفر (الهی) را بچشند. خداوند، توانا و حکیم است)

۳ . یس، ۸۱، (آیا کسی که آسمانها و زمین را آفرید، نمی‌تواند همانند آنان [انسانهای خاك شده] را بیافریند؟! آری (می‌تواند) و او آفریدگار داناست!)

۴ . شیخ الرئیس ابن سینا، الاضحویة فی المعاد، ص ۱۶، تهران، شمس تبریزی، چ ۱، ۱۳۸۲ ش. تحقیق: دکتر حسن عاصی

و خود جسم انسان چیزی نیست که الم و لذت را درک کند.[1] بنابراین با عذاب جسم همان روحی معذب می‌شود که این جسم به آن تعلق دارد. برفرض اگر با خوردن غذا جزئی از بدن شخصی دیگر شده باشد، عذاب این بدن هیچ ارتباطی با آن بدن قبلی ندارد.

ظهور هر دینی قیامت دین گذشته

شبهه: بهاییان برای نفی قیامتی که در ادیان توحیدی از آن سخن گفته‌شده است، ظهور هر دین را قیامت دین گذشته می‌دانند؛ و می‌گویند صور اول و صور دوم که در دین اسلام از آن‌ها برای وقوع قیامت خبر داده‌شده، مراد از صور اول ظهور باب و از صور دوم ظهور حسینعلی بهاء است؛ و با ظهور آنان قیامتی که در دین اسلام از آن خبر داده‌شده واقع گردید و در این قیامت بازهم مردم مکلف به تکلیف هستند. پس دین بعدی، قیامت دین قبلی است و باید مردم به دین بهائیت بعد از وقوع قیامت اسلام، ایمان بیاورند. قرآن می فرماید: ﴿وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاؤُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَى وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾؛ و کسانی که کافر شده‌اند گروه‌گروه به‌سوی جهنم رانده شوند تا چون بدان رسند درهای آن [به رویشان]

۱. مجموعه آثار، ج۴، ص ۸۱۷.

گشوده گردد و نگهبانانش به آنان گویند مگر فرستادگانی از خودتان بر شما نیامدند که آیات پروردگارتان را بر شما بخوانند و به دیدار چنین روزی شمارا هشدار دهند گویند چرا ولی فرمان عذاب بر کافران واجب آمد (زمر:۷۱)، این آیه به‌صراحت می‌گوید که مسلمانان تحمل قبول حقیقت را که عبارت از ظهور باب و بهاء باشد نداشته کافر محسوب شده و به درکات سفلی جهنم راجع می‌شوند! همچنین خداوند حال کسانی را که به دین بهائیت ایمان نیاوردند چنین ترسیم نموده ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءهُ أَلَيسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ﴾ (زمر:۳۲)

پاسخ

این آموزه که دین بعدی، قیامت دین قبلی است، از القائات علی‌محمد باب است. بااینکه قیامت معنای واضحی دارد علی‌محمد باب خود را در برابر این آموزه انکارناپذیر ادیان توحیدی به تمسخر گرفته و مطالبی باطل را که هیچ ریشه‌ای عقلی و نقلی ندارد به خورد پیروانش داده است. علی محمد باب در مورد قیامت چنین می‌گوید: «مراد از یوم قیامت ظهور شجره حقیقت است و مشاهده نمی‌شود که احدی از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشد بلکه همه موهوماً امری را توهم نموده که عندالله حقیقت ندارد و آنچه عندالله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است این است که از وقت ظهور شجره حقیقت در هر زمان به هر اسم الی حین

غروب آن یوم قیامت است؛ مثلاً از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج آن قیامت موسی بود... و از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب قیامت رسول‌الله است که در قرآن خداوند وعده فرموده که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی‌الاول سنه هزار و دویست و شصت که سنه هزار و دویست و هفتاد بعثت می‌شود اول یوم قیامت قرآن بوده و الی غروب شجره حقیقت قیامت قرآن است...».[1]

از این سخنان علی‌محمد به دست می‌آید که ازنظر بهائیت قیامت به‌صورت مطلق اعم از روحانی و جسمانی منتفی است و ظهور علی‌محمد باب همان قیامتی است که در اسلام از آن سخن گفته‌شده است و بهاییان برای تثبیت این سخنان علی‌محمد باب از آیاتی که دلالت صریح بر قیامت و معاد جسمانی دارند چشم‌پوشی نموده و به برخی از آیات دیگر که بر چگونگی وقوع قیامت دلالت دارند انگشت گذاشته و با ناشی گری به تأویل آن‌ها پرداخته‌اند.

علی‌محمد باب و بهاییان درباره قیامت راهی را رفته‌اند که نه‌تنها با ادیان توحیدی در تضاد است بلکه این پندار هیچ توجیه عقلی ندارد. جای تأسف اینجا است که بهاییان این عقیده را بر ادیان توحیدی تحمیل نموده و به آموزه‌های دین اسلام آن را نسبت می‌دهند. درحالی‌که در هر سه دین ابراهیمی (اسلام و

۱ . شیرازی، علی محمد، بیان فارسی باب اول از واحد الثانی، نسخه مخطوط انحصاری.

یهود و مسیحیت) قیامت به معنای این است که تمام مردگان زنده شده و به جزای اعمال خود می‌رسند.

آنچه بهاییان با تکیه‌بر سخنان علی‌محمد باب درباره قیامت می‌گویند، با هیچ معیار عقلی و دینی قابل توجیه نیست جز اینکه علی‌محمد باب با این القائات بی‌پایه زمینه را برای آیین و فرقه دست‌ساخته خود آماده نموده و در ضمن پایان دین اسلام را با ظهور علی‌محمد باب که آن را قیامت دین اسلام نامیده، اعلام نماید. این در حالی است که قیامت برای همه بشر یک‌باره واقع می‌شود و قیامت‌های متعددی قابل‌تصور نیست که با ظهور و بعثت هر پیامبری ایجاد شود؛ بنابراین این عقیده بهاییان را می‌توان از مصادیق خرافه دانست که برای توجیه اباحه‌گری توسط علی‌محمد باب به زبان آورده شده است. علی‌محمد باب و بعد از او حسینعلی نوری هیچ دلیلی و منبعی برای این آموزه باطل ندارند؛ اما درعین‌حال آن را بر آیات قرآن کریم و احادیث اسلامی تحمیل می‌کنند.

بهاییان صور و دمیدن در ناقور را که در قرآن کریم آمده و فرموده است: ﴿فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ، فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ، عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ﴾[1]؛ هنگامی‌که در «صور» دمیده شود، آن روز، روز سختی است و برای کافران آسان نیست! بر ظهور

۱. المدثر، ۸-۱۰.

علی‌محمد باب و حسینعلی نوری تطبیق نموده‌اند و چون‌که با دمیدن در صور و ناقور قیامت برپا می‌شود آنان ظهور این دو نفر را قیامت تلقی کرده‌اند.

درحالی‌که از آیات قرآن به‌خوبی استفاده می‌شود که در پایان دنیا و آغاز رستاخیز دو بار در صور دمیده می‌شود، یعنی دو صدای فوق‌العاده وحشت‌انگیز و تکان‌دهنده که اولی صدای مرگ است و دومی صدای بیداری و حیات است که سراسر جهان را فرامی‌گیرد و از آن تعبیر به «نفخه صور اول» و «نفخه صور دوم» می‌شود، آیه ﴿فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ﴾ اشاره به «نفخه دوم» است که رستاخیز با آن بر پا می‌گردد و روز سخت و سنگینی بر کافران است.[1] به‌عبارت‌دیگر وقتی‌که صور اول دمیده می‌شود همه مردم می‌میرند؟ و با دمیدن صور دوم همه زنده می‌شوند.[2]

برای همگان از آفتاب روشن‌تر است که دمیدن صور اول و دوم هیچ سنخیت و تناسبی با ظهور علی‌محمد باب و حسینعلی نوری ندارد و همین تفسیر و تأویل بی‌پایه به‌تنهایی برای اثبات دروغ بودن ادعای آنان مبنی بر مهدویت و نبوت کافی است.

۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۲۱۸، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چ۱، ۱۳۷۴ ش.

۲. طباطبایی، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۲۴۹، ترجمه: موسوی همدانی سید محمد باقر، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵، ۱۳۷۴ ش.

در این شبهه آیه ﴿وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاؤُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَينذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَى وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ که می‌فرماید: «و کسانی که کافر شدند گروه‌گروه به‌سوی جهنّم رانده می‌شوند وقتی به دوزخ می‌رسند، درهای آن گشوده می‌شود و نگهبانان دوزخ به آن‌ها می‌گویند: آیا رسولانی از میان شما به‌سویتان نیامدند که آیات پروردگارتان را برای شما بخوانند و از ملاقات این روز شمارا بر حذر دارند؟! می‌گویند: آری، (پیامبران آمدند و آیات الهی را بر ما خواندند و ما مخالفت کردیم!) ولی فرمان عذاب الهی بر کافران مسلّم شده است» دلیل برکفر مسلمانانی گرفته شده که مهدویت، نبوت و یا الوهیت علی‌محمد باب و حسینعلی نوری را نپذیرفتند.

این استدلال بهاییان بسیار غیر عالمانه و غیرمعقول بوده و منافات با روش عقلای عالم دارد. قرآنی که بر رسول خاتم نازل‌شده و هیچ ربطی با بهائیت ندارد و تمام آیات وعید و عذاب در قرآن متوجه کسانی است که قرآن را نپذیرفته و به نبوت پیامبر اسلام و خاتمیت آن حضرت ایمان نیاوردند، بهاییان با انکار قرآن برخی از آیات آن را به نفع خود مصادره نموده و عذابی را که متوجه خود آنان است به‌سوی مسلمانان برگردانده‌اند.

ثانیاً: این آیه شریفه که از جهنم سخن می‌گوید که همان

قیامت باشد و کافران گروه‌گروه وارد آن خواهند شد، دلیل واضح بر بطلان ادعای بهاییان است که قیامت را نفی نموده و ظهور علی‌محمد باب و حسینعلی نوری را قیامت قرآن تلقی نموده‌اند. قیامت با بهشت و جهنم تحقق پیدا می‌کند و در ظهور این دو نفر نه بهشتی وجود دارد و نه جهنمی که کافران داخل آن شوند.

آیه شریفه ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءهُ أَلَيسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ﴾[1] نیز حال کسانی را به تصویر کشیده که منکر دین اسلام و نبوت پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله شده‌اند. بهاییان یکی از مصادیق این گروه هستند که جهنم جایگاه آنان است هرچند که آنان جهنم و بهشت را قبول ندارند؛ ازاین‌رو استدلال به این‌گونه آیات که از جهنم سخن می‌گویند از سوی آنان علیه کسانی که آیین بهائیت را باطل می‌شمارند، هیچ معنا و مفهومی ندارد.

نفی وجود شیطان در بهائیت

شبهه: در صفحه ۷۹ کتاب گنج شایگان و مائده آسمانی صفحه ۳۵۵ باب یازدهم گفته‌شده که: قل من کان فی قلبه بغض هذا الغلام (بهاء) فقد دخل الشیطان علی فراش امه؛ بگو هرکس در قلبش دشمنی این غلام (بهاءالله) را داشته باشد قطعاً شیطان در بستر و رختخواب مادرش رفته است!

۱. زمر، ۳۲.

در دین بهایی موجودی به نام شیطان و ابلیس وجود ندارد و مراد بهاءالله از شیطانی که در بستر دشمن بهاءالله وارد می‌شود، نفس اماره است؛ اما در ادیان گذشته شیطان بر انبیا القائاتی داشته و آیات شیطانی بر انبیا و رسول‌های پیش از حضرت باب و حضرت بهاءالله وارد می‌شده است. آیه ۵۲ سوره حج این مطلب را ثابت می‌کند: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلا نَبِيٍ إِلاَّ إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾؛ هیچ پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هرگاه آرزو می‌کرد (و طرحی برای پیشبرد اهداف الهی خود می‌ریخت)، شیطان القائاتی در آن می‌کرد امّا خداوند القائات شیطان را از میان می‌برد، سپس آیات خود را استحکام می‌بخشید و خداوند علیم و حکیم است»؛ اما این دو بزرگوار هیچ‌گاه موردحملهٔ شیطان قرار نگرفته و آیاتی را شیطان به ایشان نازل نکردند و زیر نفوذ ابلیس نبوده‌اند.

پاسخ

لازمه سخن حسینعلی نوری که گفته است هرکس در قلبش دشمنی حسینعلی بهاء را داشته باشد قطعاً شیطان در بستر و رختخواب مادرش رفته است! حرام‌زاده بودن دشمنان اوست. بهاییان برای توجیه این سخن او منکر وجود شیطان در دین بهائیت شده و به همین علت می‌گویند که هیچ‌گاه باب و بهاء موردحمله شیطان قرار

نگرفته و هیچ آیه شیطانی در آیین بهائیت وجود ندارد؛ اما از سوی دیگر وجود شیطان را در ادیان آسمانی مسلم گرفته و مدعی القائات و آیات شیطانی بر پیامبران هستند؛ و برای اثبات این ادعا آیه‌ای از قرآن کریم را نقل کرده‌اند.

سخنان حسینعلی نوری و علی‌محمد باب با هیچ معیار و ملاک عقلانی قابل‌پذیرش نیست. این مطلب از خواندن اجمالی کتاب‌های این دو فرد مدعی رسالت و الوهیت برای هر خواننده‌ای قابل‌اثبات است. این سخن حسینعلی نوری که گفته است: «بگو هرکس در قلبش دشمنی این غلام (بهاءالله) را داشته باشد قطعاً شیطان در بستر و رختخواب مادرش رفته است!» از نوع سخنان بی‌پایه اوست که خواسته است به‌وسیله آن بزرگی و تقدس شخصیت خود را اعلام کند.

اما وجود شیطان در ادیان ابراهیمی از امور مسلم است؛ بنابراین اگر وجود شیطان و ابلیس در بهائیت از ریشه نفی‌شده باشد، این خود دلیل بر خروج بهائیت از سلسله ادیان آسمانی و مسلک غیر مرتبط به خدا است و درنتیجه دروغ بودن ادعای نبوت حسینعلی به‌وضوح ثابت می‌گردد. ولی اینکه بهاییان ادعا می‌کنند شیطان بر پیامبران الهی تسلط داشته و آیات شیطانی را بر آنان القا می‌کرده است، وجود ابلیس از ریشه در معرض انکار قرار نگرفته است، بلکه مدعی هستند که شیطان بر پیامبران گذشته و دین آنان تسلط

داشته و باب و بهاء از شر شیطان و ابلیس در امان بوده‌اند و به همین دلیل آیات شیطانی بر این دو نفر نازل نمی‌شده است.

در پاسخ می‌توان گفت اولاً این سخن بهاییان ادعای محض است و هیچ دلیلی بر محفوظ بودن باب و بهاء از القائات شیطان قابل اقامه نیست. بلکه می‌توان با دلایلی متعددی ثابت نمود که تمام آموزه‌های باب و بهاء بلکه اصل ادعاهای آنان مبنی بر بابیت، مهدویت، نبوت و حتی الوهیت، از القائات ابلیس و شیطان بوده و هیچ آموزه‌ای وحیانی در کتاب‌های این دو نفر وجود ندارد. افزون بر اینکه محتوای کتاب‌های آنان این مطلب را برای هر خواننده‌ای ثابت می‌کند، ادعای نبوت آنان بدون ارائه معجزه الهی دلیل روشن بر دروغ‌گویی آنان است و دروغ گفتن از مصادیق اتم القائات ابلیس به شمار می‌آید.

نبوت پیامبران بدون معجزه امکان پذیر نیست و هیچ عاقلی نبوت کسی را بدون معجزه نمی پذیرد.[1] امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: معجزه علامت خداوند است و آن را به‌غیراز انبیا و رسولان و حججش اعطا نمی‌کند، برای اینکه راست‌گویی راست‌گو از دروغ‌گویی دروغ‌گو به‌وسیله آن تشخیص داده شود.[2]

۱ . رک: خوئی، سید ابوالقاسم، مرزهای اعجاز، ترجمه جعفر سبحانی، ص ۳۲، قم، موسسه امام صادق علیه‌السلام، چ ۱، ۱۳۸۵ ش.

۲ . مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۷۱، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چ ۳، ۱۴۰۳ ق/۱۹۸۳ م.

بنابراین باب و بهاء به‌حکم عقل از مدعیان دروغین نبوت هستند و این ادعا بدون القائات شیطانی نمی‌تواند از سوی کسی ابراز گردد.

اینکه بهاییان آیه‌ای از قرآن کریم را بر نزول آیات شیطانی بر پیامبران الهی دلیل گرفته‌اند، یا از عدم دقت آنان به معنای آیه ناشی شده است و یا اینکه تعمداً بر مبنای القائات شیطانی پیامبران الهی را به گمان خود در معرض خدشه قرار داده‌اند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلا نَبِي إِلاَّ إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيطَانُ فِي أُمْنِيتِهِ فَينسَخُ اللَّهُ مَا يلْقِي الشَّيطَانُ ثُمَّ يحْكِمُ اللَّهُ آياتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾؛ هیچ پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هرگاه آرزو می‌کرد (و طرحی برای پیشبرد اهداف الهی خود می‌ریخت)، شیطان القائاتی در آن می‌کرد؛ اما خداوند القائات شیطان را از میان می‌برد، سپس آیات خود را استحکام می‌بخشید و خداوند علیم و حکیم است». در این آیه شریفه کمترین شائبه‌ای از نزول آیات شیطانی بر پیامبران وجود ندارد. بلکه این آیه شریفه از وسوسه‌های شیاطین در تلاش‌های انبیا سخن می‌گوید. ازآنجاکه در آیات گذشته سخن از تلاش و کوشش مشرکان و کافران برای محو آیین الهی و استهزاء و سخریه آن‌ها نسبت به آن در میان بود، در آیات موردبحث هشدار می‌دهد که این توطئه‌های مخالفان برنامه تازه‌ای نیست، همیشه این القائات شیطانی در برابر انبیا بوده و هست.

ازاین‌رو خداوند اول می‌فرماید ما هیچ رسول و پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هرگاه آرزو می‌کرد و طرحی برای پیشبرد اهداف الهی خود می‌کشید شیطان، القائاتی در آن طرح می‌کرد، اما خداوند پیامبر خود را در برابر هجوم این القائات شیطانی تنها نمی‌گذاشت و القائات شیطان را از میان می‌برد، سپس آیات خود را استحکام می‌بخشید.[1]

کلمه «تمنی» که در این آیه شریفه به‌کاربرده شده است به معنای این است که کسی آنچه را آرزو دارد و دوستش می‌دارد موجود و محقق فرض کند، حال چه اینکه ممکن هم باشد یا نباشد؛ مثل اینکه یك مرد فقیر آرزو می‌کند توانگر شود و... و برخی هم گفته‌اند: این کلمه گاهی به معنای قرائت و تلاوت می‌آید؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود «تمنیت الکتاب» معنایش این است که کتاب را خواندم؛ و معنای «القاء در امنیه» این است که در آرزوی او دخل و تصرف کند تا آن را از سادگی و صرافت درآورده فاسدش کند. پس معنای آیه بنا بر معنای اول که تمنی آرزوی قلبی باشد این می‌شود: ما هیچ پیغمبر و رسولی را قبل از تو نفرستادیم مگر اینکه هر وقت آرزویی کرد و رسیدن به محبوبی را که یا پیشرفت دینش بود و یا جور شدن اسباب پیشرفت آن بود و یا ایمان آوردن مردم به آن بود، فرض می‌نمود، شیطان در امنیه او القاء می‌کرد و

۱ . مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۱۳۸، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چ۱، ۱۳۷۴ش.

در آرزویش دست می‌انداخت، به گونه‌ای که مردم را نسبت به دین او وسوسه می‌کرد و ستمکاران را علیه او و دین او تحریك می‌نمود و مفسدین را اغواء می‌کرد و بدین‌وسیله آرزوی او را فاسد و سعی او را بی‌نتیجه می‌ساخت؛ ولی سرانجام خداوند آن دخل و تصرفات شیطانی را نسخ و زایل نموده آیات خودش را حاکم می‌نمود و کوشش پیغمبر و یا رسولش را به نتیجه می‌رساند و حق را اظهار می‌نمود. بنا بر معنای دوم آن (قرائت و تلاوت)، معنای آیه چنین می‌شود: ما قبل از تو هیچ پیغمبر و رسولی نفرستادیم مگر آنکه وقتی چیزی از آیات خدا را می‌خوانده شیطان شبهه‌هایی گمراه‌کننده به دل‌های مردم می‌افکند و ایشان را وسوسه می‌کرد تا با آن آیات مجادله نموده، ایمان مؤمنین را فاسد سازد؛ ولی خداوند شبهاتی را که شیطان به کار می‌برد باطل می‌کرد و پیغمبرش را موفق به رد آن‌ها می‌فرمود و یا آیه‌ای نازل می‌کرد تا آن را رد کند.[1]

با این توضیح این مطلب ثابت می‌گردد که هیچ پیامبری تحت تسلط شیطان نبوده و هیچ آیه‌ای از سوی شیطان بر آنان القاء و نازل نشده است، بلکه شیطان تصمیمات و اهداف پیامبران را نشانه گرفته و به‌وسیله عمال خود که شامل مشرکان، کافران و منافقان می‌شود، سدی در برابر

۱ . طباطبایی، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۵۵۲، ترجمه: موسوی همدانی سید محمد باقر، قم، دفتر انشارات اسلامی، چ ۵، ۱۳۷۴ ش.

آنان ایجاد می‌کرده و خداوند هم نقشه او را از بین می‌برده است.

بررسی ادعاهای علی‌محمد مبنی بر بابیت، مهدویت و نبوت

شبهه: دلیل ادعاهای بابیت، مهدویت و نبوت علی‌محمد باب این بود که رعایت شرایط و تدریج را در ابلاغ رسالت می‌کرد؛ مانند آنچه سکوت حضرت مسیح در برابر سخن مردم که ایشان را رجعت یحیی می‌خواندند و مانند آنچه حضرت محمد در آیات غرانیق به مدح و ستایش بت‌ها پرداختند.

پاسخ

علی‌محمد باب یک فرد شناخته‌شده و نسب او معلوم است. زندگینامه علمی و موقعیت اجتماعی او برای بهاییان و غیر بهاییان روشن است. او از حیث علمی و شخصیتی در حدی نبوده است که بتواند باب امام زمان، یا حضرت مهدی و یا پیامبر خدا باشد. به اعتراف خود بهاییان این ادعاهای متناقض از سوی علی‌محمد انجام‌گرفته و خود او هرگز به فلسفه این ادعاهای خود نپرداخته و اکنون‌که حتی در نزد عوام و افراد بی‌سواد این ادعاهای او متناقض بوده و همدیگر را نفی می‌کند و درنتیجه کذب علی‌محمد را به اثبات می‌رساند، بهاییان برای دفع این مشکل به توجیه نمودن این تناقض‌گویی او پرداخته‌اند.

در این شبهه ادعاشده که این ادعاهای علی‌محمد زمینه‌ساز نبوت او بوده است؛ یعنی به‌تدریج از ادعای بابیت شروع کرده و به نبوت منتهی گردیده تا مردم نبوت او را بپذیرند. آنان برای به کرسی نشاندن این ادعا حضرت مسیح علیه‌السلام و حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را متهم نموده که آنان نیز چنین کرده‌اند.

بهاییان گفته‌اند حضرت مسیح علیه‌السلام هنگامی‌که برخی از مردم از او پرسیدند آیا شما یحیی هستید که رجعت نموده، سکوت کرد تا نبوتش پذیرفته شود!

این سخن بهاییان به دلایل زیر قابل‌پذیرش نیست:

۱. بنا بر نقل قرآن کریم حضرت عیسی علیه‌السلام در بدو تولد در هنگام شیرخوارگی به‌صورت معجزه‌آسا نبوت خودش را اعلام کرد و فرمود: ﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيا﴾؛[1] یعنی من بنده خدایم او کتاب (آسمانی) به من داده و مرا پیامبر قرار داده است.

۲. اگر هم در کتاب مقدس مسیحیان این حکایت وجود داشته باشد، سکوت حضرت مسیح دلیل بر این نمی‌شود که او حضرت یحیی است. به فرض اگر آن حضرت سکوت کرده باشد این سکوت او زمینه‌ساز نبوت آن حضرت نمی‌تواند باشد، بلکه برعکس العیاذ بالله باعث اثبات کذب

۱. مریم، ۳۰.

او می‌گردید؛ زیرا به هر حال اسم او عیسی مسیح بوده است نه یحیی تا به نام حضرت یحیی علیه‌السلام به نبوت مبعوث شده باشد.

۳. در این مطلب اشتباه بزرگ بهاییان از آنجا روشن می‌شود که بنا بر نقل اناجیل، یهودیان و کاهنان از حضرت یحیی علیه‌السلام که فکر می‌کردند او مسیح یا الیاس است پرسیدند که: «تو کیستی آیا مسیحی یا الیاس و آن نبی؟ او در پاسخ گفت که من هیچ‌کدام نیستم کسی که شما منتظر او هستید مردی است که بعد از من می‌آید و من لایق آن نیستم که بند نعلش را بازکنم».[1] همچنین مطلبی که در اعمال رسولان آمده انبیای قبل از حضرت مسیح علیه‌السلام از آمدن مسیحی خبر داده که نبی و پیامبر است.[2] بنابراین یهودیان حضرت یحیی علیه‌السلام را به‌جای حضرت مسیح علیه‌السلام اشتباه گرفته بوده‌اند نه حضرت مسیح علیه‌السلام را به‌جای حضرت یحیی علیه‌السلام.

بهاییان برای اینکه ادعاهای متناقض علی‌محمد شیرازی را به کرسی بنشانند افسانه غرانیق را یک حادثه واقعی پنداشته و ادعا می‌کنند که پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله به دستور خداوند از بت‌های مشرکین تمجید کرده تا مشرکان نبوت آن حضرت را بپذیرند.

این ادعای بهاییان نیز به دلیل اینکه این قصه افسانه‌ای

۱. رک: انجیل یوحنا، ۱:۱۹-۳۴.
۲. رک: اعمال رسولان، ۳:۲۱-۲۲.

بیش نیست، هیچ دردی از ادعاهای متناقض علی‌محمد باب را دوا نمی‌کند. این افسانه در برخی از کتاب‌های اهل سنت چنین نقل‌شده است: پیامبر خدا ﷺ در مکه مشغول خواندن سوره «النجم» بود چون به آیات ﴿أَ فَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَ الْعُزَّى وَ مَناةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرى﴾ که نام بت‌های مشرکان در آن بود رسید، در این هنگام شیطان این دو جمله را بر زبان او جاری ساخت: «تلك الغرانيق العلى و ان شفاعتهن لترجى!»؛ یعنی این‌ها پرندگان زیبای بلند مقامی هستند و از آن‌ها امید شفاعت است! مشرکان از شنیدن آن خوشحال شدند و گفتند محمد ﷺ تاکنون نام خدایان ما را به نیکی نبرده بود. در این هنگام پیامبر ﷺ سجده کرد و آن‌ها هم سجده کردند. جبرئیل نازل شد و به پیامبر ﷺ اخطار کرد که این دو جمله را من برای تو نیاورده بودم؛ این از القائات شیطان بود در این موقع آیات موردبحث ﴿وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِي ...﴾ نازل گردید و به پیامبر ﷺ و مؤمنان هشدار داد. ولی قرائن فراوان نشان می‌دهد که این‌یک حدیث مجعول و ساختگی است که برای بی‌اعتبار جلوه دادن قرآن و کلمات پیامبر اسلام ﷺ به‌وسیله شیطان‌صفتان جعل‌شده است.[1] بنابراین اولاً این افسانه برای زیر سؤال بردن آیات قرآن و نبوت پیامبر اسلام ﷺ جعل‌شده است و از ریشه

۱ . مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۱۴۱، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چ۱، ۱۳۷۴ ش.

بی‌اعتبار است. ثانیاً اگر این افسانه حقیقت هم می‌داشت نه‌تنها زمینه‌ساز پذیرش نبوت آن حضرت نبود، بلکه نبوتش را زیر سؤال برده و این آیات شیطانی باعث می‌گردید که همه قرآن زیر سؤال برود.

افزون بر همه این‌ها این مطالب دروغین و جعلی چه درباره حضرت مسیح علیه‌السلام و چه درباره حضرت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله هیچ شباهت و سنخیتی با ادعاهای علی‌محمد شیرازی ندارند. به فرض پذیرش این افسانه‌ها هیچ تناقضی در آن‌ها وجود ندارد. درحالی‌که خود بهاییان به متناقض بودن ادعاهای علی‌محمد اعتراف داشته و برای همین درصدد توجیه آن برآمده‌اند.

کسی که درصدد پذیرش ادعای بابیت است و تلاش می‌کند ثابت کند او باب امام زمان (عجل الله فرجه) است و سخت بر این امر سماجت می‌ورزد، چگونه ممکن است پس از تأکید بر بابیت خود، ادعای مهدویت او پذیرفته شود؟ و همین‌طور با ادعای مهدویتش چگونه معقول است که پس‌ازآن، نبوتش موردپذیرش قرار گیرد؟

علی‌محمد برای اینکه باب بودنش را ثابت کند خدا را شاهد می‌گیرد و می‌گوید: «خداوند شاهد است که مرا علمی نبود؛ زیرا که در تجارت پرورش نمودم در سنه ستین قلب مرا مملوّ از آیات محکمه و علوم متقنه حضرت حجّة الله علیه‌السلام

فرمود تا آنکه ظاهر کردم در آن سنه امر مستور را و رکن مخزون را بشأنی‌که از برای احدی حجّتی باقی نماند لیهلك من هلك عن بینةٍ و یحیی‌من حی عن بینةٍ».[1] همچنین می‌گوید «هرکه بابیت او را نپذیرد به‌حکم خداوند، خودش عذاب الیم را برای او آماده می‌کند».[2] علی‌محمد در کتاب بیان و دیگر کتاب‌های خود به‌گونه‌ای از بابیت خود سخن گفته است که نباید هیچ‌کسی در هیچ زمانی منکر بابیت او شود و در غیر این صورت او کافر شده و گرفتار عذاب سخت می‌گردد؛ بنابراین بهاییان با چه دلیلی بابیت او را منکر شده و به مهدویت یا نبوت و یا الوهیت او قائل گردیده‌اند؟

همین داستان در ادعای مهدویت و نبوتش نیز جاری است. علی‌محمد ادعا می‌کند: «در ظهور نقطه بیان اگر کلّ یقین کنند به اینکه همان مهدی موعودی است که رسول خدا ﷺ خبر داده یك نفر از مؤمنین به قرآن منحرف نمی‌شوند از قول رسول خدا ﷺ».[3] علی‌محمد شیرازی در این سخن بر مهدی بودن خود به حدی تأکید دارد که پذیرش آن را به‌مثابه اعتقاد مؤمنین را به قرآن کریم دانسته که بر پیامبر اسلام ﷺ نازل‌شده است. با این تأکید او، هم

۱. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی عزّ اسمه الأعلی، قسمتی از توقیه به محمد شاه قاجار، ص ۱۴ بی تا بی جا (کتابخانه دیجیتالی بهایی)

۲. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی عزّ اسمه الأعلی، فصل دوّم مستخرجاتی از قیوم الاسماء (تفسیر سوره یوسف) ص ۲۹، (کتابخانه دجیتالی بهائی).

۳. همان، ص ۷۸.

بر باب بودن خود و هم بر مهدی بودن خود، بهاییان با کدام دلیل معقول می‌گویند که این سخنان او پیش‌زمینه رسالت و نبوتش بوده است. هر عاقلی از این ادعاهای علی‌محمد، کذب و دروغ‌گویی او را نتیجه می‌گیرد و حکم می‌کند که او نه باب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بوده و نه مهدی آخرالزمان و نه پیامبر بلکه کسی بوده که حتی متوجه تناقض‌گویی خود هم نبوده است.

تناقض‌گویی علی‌محمد باب در حدی است که حتی در یک جمله، هم خود را پیامبر بعد از محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌داند و هم از آن حضرت به خاتم النبیین تعبیر می‌کند. او می‌گوید: «یا اهل المدینة انتم المشرکون بربّکم ان کنتم آمنتم بمحمّد رسول الله و خاتم النّبیین و کتابه الفرقان الّذی لایأتیه الباطل فانّا قد نزّلنا علی عبدنا باذن الله هذا الکتاب بمثله ان لم تؤمنوا به ... یا اهل المدینة و من حولها من الاعـراب ما لکم کیف کفرتم بمحمّد بعد وفاته علی غیر الحقّ جهاراً».[1] یعنی ای اهل مدینه اگر شما به محمد که خاتم‌النبیین است ایمان آورده و به کتابی که بر من از سوی خدا نازل‌شده ایمان نیاورید در این صورت شما مشرک خواهید بود. او در ادامه عدم پذیرش نبوتش را کفر آشکار به نبوت پیامبر اسلام می‌داند. او در جای دیگر بازهم علی‌رغم اینکه پیامبر اسلام را خاتم‌النبیین دانسته خود را هم پیامبر تلقی کرده و می‌گوید: «اسمع نداء

۱. همان، ص۳۰.

ربّك علی جبل السّیناء انّه لا اله الّا هو ... هذا کتاب قد انزلناه مبارك بالحقّ مصدّق علی الحقّ لیعلم النّاس انّ حجّة الله فی شأن الذّکر کمثل حجّته لمحمّد خاتم النّبیین و قد کان الأمر فی امّ الکتاب عظیماً»[1] یعنی خداوند به علی‌محمد ندا داده که صدای او را بر کوه سیناء بشنود که خدایی جز او نیست و این کتاب (کتاب بیان علی‌محمد) را بر حق نازل کرده تا مردم حجت خدا را در شأن این ذکر بدانند همان‌گونه که حجت خدا را برای محمد خاتم‌النبیین دانسته‌اند.

هدایت و ضلالت از نگاه بهائیت

شبهه: بهاییان معتقدند هرکس به بهاءالله ایمان نیاورد از گمراهان است؛ زیرا دین بهائیت، همان دین هدایت است که در سوره حمد به آن توجه شده است. از اینکه مسلمانان در نمازهای روزانه، در روز، چندین مرتبه آیه «اهدنا الصراط المستقیم» را تلاوت می‌کنند مشخص می‌گردد که اگر حضرت محمد آخرین پیامبر بود، برای فرد مسلمان، تکرار این آیه ضرورتی نداشت چون از قبل در مسیر مستقیم قرار داشت و همین مشخص می‌کند که پیامبر بعدی نیز درراه بوده است. همچنین معلوم می‌شود که بی‌راهه یا صراط غیرمستقیم، همان اعراض از مظهر ظهور جدید است.

۱. همان، ص ۴۷.

پاسخ

بهاییان برای این هدف که مسلک بهائیت را به‌عنوان دین آسمانی و الهی به خورد مردم بدهند، به آیات قرآن که هیچ دلالتی بر اهداف آنان ندارند، متمسک می‌شوند. یکی از این آیات، آیه «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» است. آنان بااینکه خود می‌دانند این آیه شریفه هیچ نوع دلالتی بر مرادشان ندارد، مدعی هستند که مراد از صراط مستقیم در این آیه شریفه مسلک بهائیت است. چگونگی استدلال آنان این است که کسی که مسلمان است و به دین اسلام ایمان دارد، دیگر نیازی نیست که در نمازهای روزانه از خدا بخواهد او را به دین اسلام هدایت کند پس معلوم می‌شود مراد خداوند از صراط، دینی است که پس از اسلام می‌آید و آن عبارت از بهائیت است.

این استدلال بهاییان بر حقانیت بهائیت و اثبات آسمانی بودن آن نه‌تنها ناشیانه و غیرعلمی است، بلکه ازاین‌گونه استدلال‌ها و تمسک به آیات قرآن خودبه‌خود بطلان مسلک بهائیت ثابت می‌گردد؛ زیرا آیه ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ؛ دین در نزد خدا، اسلام است»[1] و آیه «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾؛ و هر کس جز اسلام آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد

۱. آل عمران، ۱۹.

و او در آخرت، از زیانکاران است»[1] و نیز آیه ﴿ماکان مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِكُمْ وَلكِنْ رسول‌الله وَ خاتَمَ النَّبِيينَ وَ كانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيءٍ عَليماً﴾؛ محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله پدر هیچ‌یک از مردان شما نبوده و نیست ولی رسول خدا و ختم کننده و آخرین پیامبران است و خداوند به همه‌چیز آگاه است!»[2]، به‌صراحت فرموده است که پس از اسلام تا روز رستاخیز هیچ پیامبر و دینی از سوی خداوند نمی‌آید؛ و باوجود این آیات برای بهاییان هیچ حق و بهانه‌ای باقی نمی‌ماند که برای حقانیت مسلکشان به قرآن استدلال کنند چه اینکه با همین آیات شریفه بطلان این مسلک ثابت می‌گردد.

اما اینکه گفته‌اند هدایت شدن به راه مستقیم برای یک مسلمان و مؤمن به دین اسلام جایگاهی ندارد و باید این هدایت، هدایت به دین دیگری باشد که پس از اسلام می‌آید، از جهل به معنای این آیه شریفه و معنای صراط مستقیم ناشی شده است؛ زیرا مراد از راه مستقیم تنها دین اسلام نیست؛ بلکه پس از اظهار تسلیم در برابر پروردگار و وصول به مرحله عبودیت و استعانت و استمداد از ذات پاك او نخستین تقاضای بنده این است که او را به راه راست، راه پاکی و نیکی، راه عدل و داد و راه ایمان و عمل صالح هدایت فرماید تا خدایی که همه نعمت‌ها را به او ارزانی داشته،

۱. آل‌عمران، ۸۵.
۲. احزاب، ۴۰.

نعمت هدایت را نیز بر آن بیفزاید. گر چه این انسان در چنین شرایط مؤمن است و با خدای خود آشنا، ولی امکان دارد که هر آن این نعمت به خاطر عواملی از او سلب گردد، از صراط مستقیم منحرف و گمراه شود. پس باید هر شبانه‌روز لااقل ده بار از خدای خود بخواهد که لغزش و انحرافی برای او پیش نیاید.

به‌علاوه این «صراط مستقیم» که همان آیین حق است مراتب و درجاتی دارد که همه افراد در پیمودن این درجات یکسان نیستند. هر مقدار از این درجات را انسان طی نماید، باز درجات بالاتر و والاتری وجود دارد که انسان باایمان باید از خدا بخواهد تا او را به آن درجات هدایت کند.

ثانیاً هدایت همان پیمودن طریق تکامل است که انسان تدریجاً مراحل نقصان را پشت سر بگذارد و به مراحل بالاتر برسد؛ و این را نیز می‌دانیم که طریق تکامل نامحدود است و به‌سوی بی‌نهایت همچنان پیش می‌رود؛ بنابراین جای تعجب نیست که حتی پیامبران و امامان از خدا تقاضای هدایت «صراط مستقیم» کنند، چه اینکه کمال مطلق تنها خدا است و همه بدون استثناء در مسیر تکامل‌اند و مانعی ندارد که آن‌ها نیز تقاضای درجات بالاتری را از خدا بنمایند.[1]

توضیح بیشتر اینکه از آیه ﴿يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ

۱ . رک: مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۴۶، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چ ۱، ۱۳۷۴ ش.

الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ﴾؛ خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند بلند می‌کند و کسانی را که علم داده‌شده‌اند، به درجاتی بالا می‌برد»،[1] برمی‌آید که طریق اسلام و ایمان درجاتی دارد کسی که باایمان به خدا و در راه مؤمنین افتاده، چنان نیست که دیگر ظرفیت تکاملش پرشده باشد، بلکه هنوز برای تکامل ظرفیت دارد، که اگر آن بقیه را هم به دست آورد آن‌وقت از اصحاب صراط مستقیم می‌شود.[2] و اصحاب صراط مستقیم در صورت عبودیت خدا، دارای ثبات قدم به‌تمام‌معنا هستند؛ هم در فعل و هم در قول، هم در ظاهر و هم در باطن؛ و ممکن نیست نام بردگان بر غیر این صفت دیده شوند و در همه احوال خدا و رسول را اطاعت می‌کنند؛ چنانکه آیه ﴿وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيهِمْ مِنَ النَّبِيينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولئِكَ رَفِيقاً﴾[3] اهل صراط مستقیم را نام‌برده است. تازه مؤمنینی که از دیدگاه قرآن دارای ثبات قدم هستند، پایین تر از اصحاب صراط مستقیم دانسته شده و صف آنان را باآن‌همه فضیلت که برایشان قائل شده، پایین‌تر از صف اصحاب صراط مستقیم دانسته است؛ چون در همین آیه فرموده: این مؤمنین

۱ . مجادله،۱۱.

۲ . طباطبایی، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۴۷، ترجمه: موسوی همدانی سید محمد باقر، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵، ۱۳۷۴ ش.

۳ . نساء، ۶۹: (کسی که خدا و رسول را اطاعت کند، چنین کسانی با آنان هستند که خدا بر ایشان انعام کرده، از انبیاء و صدیقین و شهدا و صالحان، که اینان نیکو رفقایی هستند)

باکسانی محشور و رفیق‌اند که خدا بر آنان انعام کرده، (یعنی اصحاب صراط مستقیم) و نفرموده ازایشان‌اند و نیز فرموده با آنان رفیق‌اند و نه فرموده یکی ازایشان‌اند. پس معلوم می‌شود اصحاب صراط مستقیم، یعنی ﴿الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيهِمْ﴾ مقامی عالی‌تر از مؤمنین دارند.[1]

در احادیث معصومین درباره ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ مطالبی بسیار روشن بیان گردیده که هر نوع تمسک به آن را برای هدف بهاییان مسدود می‌گرداند. امام صادق علیه‌السلام فرموده که مراد از ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ این است که خدا ما را ارشاد کند بر لزوم و ماندن به راهی که به محبت او می‌انجامد و مانع می‌شود از تبعیت از هواهای نفسانی و آراء شخصی که موجب گمراهی و هلاکت می‌گردند.[2]

همچنین یکی از مصادیق صراط مستقیم که نیاز به هدایت خداوند به‌سوی آن دارد، امام علی علیه‌السلام است. این مطلب نیز در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام نقل‌شده و فرموده که مراد از ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾، همان امیرالمؤمنین علیه‌السلام است.[3]

۱ . همان، ج۱، ص۴۹.

۲ . شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۲۷۳، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴ ق. تحقیق: تصحیح وتعلیق وتقدیم: شیخ حسین‌الأعلمی

۳ . شیخ الصدوق، معانی الأخبار، ص ۳۳، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۳۷۹ ق/۱۳۳۸ ش، تحقیق: تصحیح وتعلیق: علی أکبر غفاری.

فصل ششم: برخی از احکام فرقه بهائیت

رفع حکم حجاب در بهائیت

شبهه: در دین بهایی حجاب به شکل روسری یا چادر وجود ندارد. باید گفت حد و حدود آن در خود اسلام نیز روشن نیست و بین علمای فرقه‌های اسلامی در این مورد اختلاف نظر وجود دارد! حضرت بهاءالله درباره دوره بلوغ عالم که بهاییان آن را آغاز کرده‌اند، می‌فرمایند: «اهل بهاء نفوسی هستند که اگر بر مدائن ذهب (شهرهای طلا) مرور کنند، نظر التفات به آن ننمایند و اگرچه جمیع نساء ارض (خانم‌های روی زمین) به احسن طراز و ابدع جمال (با بهترین زینت و جدیدترین زیبائی) حاضر شوند، به نظر هوی (به نظر هوی و هوس و شهوت) در آن‌ها نظر نکنند»(گنجینه حدود و احکام، صفحه ۲۲۹).

امام علی علیه‌السلام نیز همین مضمون را در هنگام ظهور موعود اسلام بشارت داده و فرموده است: «اگر قائم ما قیام کند،

آسمان باران خود را فرومی‌ریزد و زمین نباتات خود را بیرون می‌دهد و کینه‌ها از دل بندگان خدا زایل می‌شود و درندگان و حیوانات باهم ساخته از یکدیگر رم نمی‌کنند تا جایی که زنی که می‌خواهد راه عراق و شام را بپیماید همه‌جا قدم بر روی سبزه و گیاهان می‌گذارد و زینت‌های خود را بر سر دارد و کسی طمع به آن نمی‌کند؛ نه درنده‌ای به او حمله می‌آورد و نه او از درندگان وحشت دارد» (بحارالانوار ترجمه آقای دوانی جلد ۱۳ – صفحه ۱۱۰۹).

بنابراین در بهائیت حجاب تابع عرف است و به همین دلیل بهاءالله فرموده است «خداوند تعیین حد را از لباس برداشته و به‌گونه‌ای لباس بپوشید که ملعبه جهال نگردید».

پاسخ

حجاب و عفت یک امر فطری است و هر انسانی با فطرت انسانی حجاب و عفت را می‌پسندد و رعایت آن را لازم می‌داند. به همین دلیل تمام افراد بشر مقید به حجاب و عفت هستند؛ مگر آنانی که در اثر عوامل خارجی از مسیر فطرت خارج گردیده و به‌سوی بی‌حجابی و بی‌عفتی گرایش پیدا می‌کنند. ازاین‌رو در تمام ادیان الهی و حتی غیرالهی و مکاتب فلسفی و فرهنگی پای بندی به این امر فطری مورد تأکید قرارگرفته است.

عفت و حجاب چیزی نیست که حکم آن تابع عرف و فرهنگ حاکم بر جامعه گردد؛ بلکه دارای ارزش ذاتی است که رعایت آن در هر زمان و مکان بر مرد و زن لازم است. اینکه در این شبهه ادعاشده علمای فرقه‌های اسلامی در مسئله حجاب اختلاف دارند، گزافه‌گویی است؛ زیرا اصل حجاب و داشتن عفت و حیا از ضروریات دین اسلام است و اختلاف در آن در بین علما قابل‌تصور نیست. اختلافی که در بین علما وجود دارد حفظ حجاب به‌وسیله چادر و غیر چادر است که چادر مناسبت‌ترین وسیله حجاب است نه اینکه دارای حکم وجوب باشد. اما درعین‌حال رعایت حجاب و عفت در نزد همه علمای اسلام واجب است.

خداوند به پیامبر اسلام فرموده: ﴿يا أَيهَا النَّبِي قُلْ لِأَزْواجِكَ وَ بَناتِكَ وَ نِساءِ الْمُؤْمِنِينَ يدْنِينَ عَلَيهِنَّ مِنْ جَلابِيبِهِنَّ ذلِكَ أَدْنى أَنْ يعْرَفْنَ فَلا يؤْذَينَ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً﴾؛ ای پیامبر! به همسران و دخترانت و زنان مؤمنان بگو: جلبابها [روسری‌های بلند] خود را بر خویش فروافکنند، این کار برای اینکه شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند بهتر است. خداوند همواره آمرزنده رحیم است.[1]

همچنین وظیفه مردان و زنان را این‌گونه بیان فرموده است: ﴿قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يغُضُّواْ مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحفَظُواْ فُرُوجَهُمْ

۱. احزاب:۵۹.

ذَالِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرُ بِمَا يَصْنَعُونَ، وَ قُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَرِهِنَّ وَ يَحفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لَا يبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ لْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيوبِهِنَّ وَ لَا يبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ ءَابَائِهِنَّ أَوْ ءَابَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيرِ أُوْلِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يظْهَرُواْ عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَ لَا يضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيعْلَمَ مَا يُخفِينَ مِن زِينَتِهِنَّ وَ تُوبُواْ إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا آيه الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾؛ به مؤمنان بگو چشم‌های خود را (از نگاه به نامحرمان) فروگیرند و عفاف خود را حفظ کنند این برای آنان پاکیزه‌تر است خداوند ازآنچه انجام می‌دهید آگاه است! و به زنان باایمان بگو چشم‌های خود را از نگاه هوس‌آلود فروگیرند و دامان خویش را حفظ کنند و زینت خود را- جز آن مقدار که نمایان است- آشکار ننمایند و (اطراف) روسری‌های خود را بر سینه خود افکنند و زینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهرانشان، یا پدرانشان، یا پدرشوهرانشان یا پسرانشان یا پسران همسرانشان یا برادرانشان یا پسران برادرانشان یا پسران خواهرانشان یا زنان هم‌کیششان یا بردگانشان [کنیزانشان] یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند و هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانی‌شان دانسته شود و

همگی به‌سوی خدا بازگردید ای مؤمنان تا رستگار شوید![1]

در دین اسلام حجاب و عفت از اهمیت سرنوشت‌ساز برخوردار است به همین دلیل یک سوره قرآن را به آن اختصاص داده است. سوره نور در حقیقت سوره عفت و پاک‌دامنی و پاک‌سازی از انحرافات جنسی است و بحث‌های مختلف آن از این نظر انسجام روشنی دارد. آیات موردبحث که احکام نگاه کردن و چشم‌چرانی و حجاب را بیان می‌دارد، نیز کاملاً به این امر مربوط است و نیز ارتباط این بحث با بحث‌های مربوط به اتهامات ناموسی بر کسی مخفی نیست.[2]

اما خدای بهاییان، خدای ادیان ابراهیمی نیست که حکم حجاب را برمی‌دارد و مردم را به خود واگذار می‌کند تا فرهنگ بی‌عفتی و بی‌حیایی بر آنان حاکم گردند.

به اعتقاد بهاییان طرز لباس و ریش به خود مردم واگذارشده و با این تعبیر می‌گویند: قوله تعالی فی کتابه الأقدس: «قد رفع الله عنکم حکم الحدّ فی اللّباس و اللِّحی فضلاً من عنده انّه لهو الآمر العلیم»؛[3] یعنی خداوند حکم حجاب را در لباس و ریش از شما برداشته است. در ادامه آن

۱ . نور:۳۰-۳۱.

۲ . مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۳۷، تهران، داری الإسلامیة، چ ۱، ۱۳۷۴ ش.

۳ . اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینهء حدود و احکام، ص ۱۹۱، استخراج از الواح و آثار مبارکه دربارهء احکام دیانت مقدّس بهائی، مؤسّسهء ملّی مطبوعات امری، نشر سوم، ۱۲۸ بدیع، (اقدس، ۱۵۱، جمله ۱۵۹)

با جمله معیوب خواسته بگوید برداشتن این حکم از فضل خداوند ناشی شده است. به‌هرحال حجاب از دیدگاه خدای بهاییان امر مهمی نیست و زن و مرد بر طبق فرهنگ‌های مختلف می‌توانند زندگی کنند. ازاین‌رو بهاییان تصریح نموده که حجاب تابع عرف است و به‌تبع آن عفت و حیا هم معنایی نخواهد داشت.

بهاییان ادعا می‌کنند که با آمدن حسینعلی بهاء دوره بلوغ عالَم آغاز گردیده و معنای آن این است که بهاییان به درجه‌ای رسیده‌اند که مسئله حجاب برای آنان حل‌شده و هرگز با دیدن زن بی‌حجاب قوای جنسی آنان تحریک نشده و در دام هوا و هوس نمی‌افتند و می‌گویند: حسینعلی بهاء گفته است: «اهل بهاء نفوسی هستند که اگر بر مدائن ذهب (شهرهای طلا) مرور کنند، نظر التفات به آن ننمایند و اگرچه جمیع نساء ارض (خانم‌های روی زمین) به احسن طراز و ابدع جمال (با بهترین زینت و جدیدترین زیبایی) حاضر شوند، به نظر هوی (به نظر هوی و هوس و شهوت) در آن‌ها نظر نکنند».[1]

این آموزه بهائیت از جهات متعددی غیرمعقول و غیرعلمی است؛ زیرا اولاً پیروان بهائیت با پیروی از این آیین از آدمیت خارج نمی‌گردند تا قوه جنسی خود را ازدست‌داده و هیچ امری جنسی حتی زن برهنه توجه آنان را به خود جلب

۱. گنجینه حدود و احکام، ص ۲۲۹.

نکند. زنان و مردان در صورتی گرایش به امور جنسی پیدا نمی‌کنند که نیروی جنسی آنان مرده باشند و این نیرو با پیروی از دین و مذهب خاصی از بین نمی‌رود. دین و مذهب فقط می‌تواند با توصیه و تأکید بر رعایت حجاب، آنان را وادار کند تا عفت و حیا خود را حفظ نموده و گرفتار هوا و هوس نشوند. از عهده هیچ دین و مذهبی ساخته نیست که به‌مجرد پیروی از آن‌ها، انسان نیروی جنسی خود را از دست بدهد و یا خودبه‌خود در کنترل آن دین و مذهب قرار بگیرد.

برفرض محال اگر بهاییان با پیروی از بهائیت به فرشته تبدیل گردند، بهاییان در فضای خاصی که غیر بهاییان در آنجا نباشند زندگی نمی‌کنند؛ بلکه به علت کمی جمعیت، در میان پیروان سایر ادیان پراکنده هستند؛ بنابراین، این حکم حسینعلی بهاء در هیچ منطقه‌ای از کشورهای دنیا قابل‌پذیرش نیست؛ زیرا بی‌حجابی زنان و مردان بهاییان باعث انحراف جنسی سایر مردم می‌گردد.

با آمدن حسینعلی بهاء عالَم و دنیا نه‌تنها به مرحله بلوغ نرسیده و حتی در میان بهاییان فحشا و بد ناموسی از بین نرفته، بلکه در این دوران فحشا، ارتکاب اعمال غیراخلاقی و ظلم و تجاوز در سطح جهان به اوج خود رسیده و زندگی را بر مردم دشوار گردانیده است؛ بنابراین پیامبر بهاییان چیزی را القا نموده که کذب آن برای همگان مانند روز روشن است و هیچ توجیهی را هم برنمی‌تابد.

مقایسه سخنان حسینعلی بهاء با سخنان گهربار امام علی علیه‌السلام نامربوط است؛ زیرا امام علی علیه‌السلام هرگز نفرموده که پس از ظهور و قیام امام زمان علیه‌السلام مردم به فرشته تبدیل می‌شوند و دیگر نیازی نیست زنان و مردان حجاب خود را رعایت کنند. بلکه می‌توان گفت به علت حاکمیت دین اسلام در این زمان این‌گونه امور اخلاقی که مایه رشد معنوی انسان می‌شود، باید بیشتر و دقیق‌تر رعایت گردد. امام علی علیه‌السلام در این حدیث از حاکمیت اسلام و امنیت جهانی‌ای که توسط این حکومت ایجاد می‌گردد، سخن گفته است، نه اینکه در این زمان همه مردم به فرشته تبدیل‌شده و هیچ گناهی از آنان سر نمی‌زنند و مردم هرگز به زن‌های بی‌حجاب و برهنه توجه نکرده و به‌سوی آنان تحریک نمی‌شوند. با توجه به اینکه انسان همیشه انسان است و از طبایع مختلفی برخوردار است، در این دوران نیز گناه بر طبق طبع حیوانی و گرایش‌های جنسی کاملاً از بین نمی‌رود و حتی همه مردم دنیا هدایت نشده و منکر خدا و قیامت و امثال این امور وجود خواهد داشت. آنچه در این زمان تحقق پیدا می‌کند اجرای صد در صد عدالت است و هیچ ظلمی در این زمان به برکت حکومت امام زمان وجود نخواهد داشت و نیز از آثار این حکومت برکات زمین و آسمان است که مردم دنیا از آن‌ها بهره‌مند می‌شوند. در این حدیث که امام علی علیه‌السلام فرموده است: «ولو قد قام قائمنا لأنزلت السماء قطرها ولا خرجت

الأرض نباتها ولذهبت الشحناء من قلوب العباد واصطلحت السباع والبهائم حتی تمشی المرأة بین العراق إلی الشام، لا تضع قدمیها إلا علی النباتوعلی رأسها زینتها، لا یهیجها سبع ولا تخافه»[1] مراد از «علی رأسها زینتها» این نیست که زنان بدون حجاب و آرایش آشکار در شهرها و بین شهرها سفر می‌کنند، بلکه مراد از آن این است که زنان در این زمان به خاطر حاکمیت اسلام باکمال امنیت و بدون هیچ ترس و واهمه‌ای می‌توانند به‌تنهایی سفر کنند هرچند اگر زیورآلات و وسایل دیگری به همراه داشته باشند چه اینکه در تحف العقول عبارت «وعلی رأسها زنبیلها»[2] دارد؛ یعنی زنان اگر زنبیلی که اموال و زیورآلات در آن قرار دارند، با خود حمل کنند هیچ گزندی به خود او و اموالش نمی‌رسد.

علت نسخ نماز جماعت در بهائیت

شبهه: هر نحوه نیایشی که پیامبر الهی توصیه نماید همان صحیح است و درستی یا نادرستی آن از مرجعی غیر از کلام الهی تعیین نمی‌گردد و بهاءالله که پیامبر الهی است چنین تعیین کرده است و تغییر آن از سوی خداوند امر طبیعی است.

۱ . مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۱۰۴، بیروت، مؤسسة الوفاء، چ ۲، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.

۲ . رک: ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، ص ۱۱۵، قم، جامعه مدرسین، چ ۲ ف ۱۴۰۴ق.

دو علت باعث شده که نماز جماعت در بهائیت نسخ شود:

۱. در دوران گذشته به سبب عدم امکان آموزش همگان لـزوم ایـن نـوع نـماز کـاملاً محسوس بـود؛ زیـرا در خـلال آن آمـوزش آداب و شـیـوه‌ها نیز صـورت می‌گرفت؛ امـا امـروز خوشبختانه امکان آموزش آن‌قدر وسیع گردیده که نیازی به بکارگیری آن روش نیست.

۲. علت دوم نسخ شدن حکم نماز جماعت در بهائیت ایـن اسـت کـه هیچ انسانی محل اقـتـداء مؤمنین در نماز نگردد و در پیشگاه خداوند، همه برابر باشند و پیش‌نماز و صاحب‌امتیازی تعیین نگردد و هرکسی در تنهائی خویش با نهایت توجه و آرامـش به‌سوی خداوند نیایش کند؛ زیرا هرکسی خود مسئول اعتلای روحانی خویش و بیان راز و نیاز قلبی خود با خداوند است و نباید این امر مهم را به شخص دیگری تفویض نمود.

پاسخ

در واقـع مسلک بهائیت بـرای خـراب کـردن ادیـان الهی از سوی حسینعلی نوری تأسیس‌شده و سایر سران این گروه آن را در میان جامعه برای بی‌دین کردن مردم ترویج می‌کنند. در این مسلک که یک مسلک اباحه گری است، نماز جماعت حـرام اعـلان شده و اصل نماز را هم به‌گونه‌ای جعل کـرده که نمی‌توان به آن نماز گفت؛ بنابراین هم کیفیت نماز و هم حرمت نماز جماعت در بهائیت مسئله‌ای مهمی نیست؛ زیرا

این فرقه هیچ ربطی به خداوند ندارد تا فلسفه حرمت نماز جماعت و نیز تغییر کیفیت نمازهای روزانه از حیث قرائت و قیام و قعود از آنان خواسته شود. آنان وضو را هم تغییر داده و فقط به شستن دست‌ها و صورت اکتفا نموده و خواندن دعاهایی را در هنگام شستن دست‌ها و صورت واجب نموده که خودشان ساخته‌اند.[1]

در بهائیت نماز جماعت از سوی حسینعلی نوری حرام گردیده[2] و گفته است: «کُتب علیکم الصّلوةُ فُرادی قد رُفِعَ حکم الجماعةُ الّا فی صلوة المیت انّه لهو الآمر الحکیم.»[3]

اولین مطلبی که درباره حرمت نماز جماعت بهاییان قابل‌طرح است این است که بهاییان باید فلسفه حرمت نماز جماعت را بیان کنند به این معنا که چه مفسده‌ای بر نماز جماعت مترتب می‌شود که آن را حرام کرده است. درحالی‌که هیچ معیار معقولی برای حرمت نماز جماعت حتی نماز جماعت بهاییان وجود ندارد، جز اینکه بهاییان با این حکم خود نماز جماعت مسلمانان را هدف قرار داده باشند.

درحالی‌که در دین اسلام نماز جماعت واجب نیست، بلکه مستحب است و مسلمانان مجبور نیستند که حتماً باید در نماز جماعت شرکت کنند. استحباب نماز جماعت

۱. رک: اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، ص ۱۷، مؤسسهء ملّی مطبوعات امری، نشر سوم، ۱۲۸ بدیع.
۲. گنجینه احکام، ص ۳۰.
۳. اقدس، ص ۱۲، (بند ۱۲).

فلسفه خودش را دارد و مصالح اجتماعی در آن نهفته است که در نماز فرادی این مصالح تأمین نمی‌شود.

طبق فرمایش شهید مطهری کسی که کوچک‌ترین آشنایی با تعلیمات اسلامی داشته باشد، در این جهت تردید نمی‌کند که اسلام به‌عناوین‌مختلف دستور داده که مسلمانان دورهم جمع شوند و یکدیگر را از نزدیك ببینند و از احوال یکدیگر مطلع شوند تا دل‌هایشان به یکدیگر نزدیك شود و دیوارها از میان برداشته و شکاف‌ها پر شود.

همه می‌دانیم که طبق نصوص اسلامی، عبادت هراندازه بیشتر در خلوت و دور از چشم دیگران صورت بگیرد به اخلاص نزدیک‌تر است. درعین‌حال اسلام دستور اکید داده است که نماز به جماعت خوانده شود و اجر و ثواب این عمل را بیش ازآنچه تصور می‌رود از نماز فرادی بالاتر برده است؛ برای اینکه در اثر جماعت، مسلمانان از یکدیگر باخبر می‌شوند و دل‌هایشان به یکدیگر نزدیك می‌شوند. این مصلحت در نماز جمعه و مراسم عبادی حج نیز موردتوجه خداوند متعال است. پس‌نماز جماعت یك اجتماع روزانه است و نماز جمعه یك اجتماع عمومی‌تر هفتگی است. نماز عید فطر و نماز عید اضحی دو عبادت اجتماعی دیگر است که سالانه برپا می‌گردند. از همه اجتماعات اسلامی مهم‌تر و عمومی‌تر و طولانی‌تر و متنوع‌تر برنامه حج است که به‌حق آن

را «کنگره عمومی اسلامی» نام نهاده‌اند.[1]

پس این ادعای بهاییان که در دوران گذشته به سبب عدم امکان آموزش همگان، لزوم این نوع نماز کاملاً محسوس بود و در خلال آن آموزش آداب و شیوه‌ها نیز صورت می‌گرفت و امروز امکان آموزش آن‌قدر وسیع گردیده که نیازی نیست برای آن نماز جماعت برپا شود، کاملاً بی‌اساس است؛ زیرا آن‌گونه که بیان شد نماز جماعت برای مصالح اجتماعی برپا می‌گردد، نه برای آموزش آداب و سایر مسائل نماز چه اینکه در هنگام اقامه نماز آموزش نماز و مسائل آن مطرح نیست بلکه آموزش نماز و مسائل آن پیش از اینکه کسی بخواهد نماز بخواند باید انجام گیرد.

درباره علت دومی که بهاییان برای حرمت نماز جماعت مطرح نموده، لازم است گفته شود که امتیاز معنوی و علمی در میان افراد جامعه یک امر طبیعی، مسلم و معقول است و نمی‌توان همه مردم را در این امور مساوی تلقی کرد. پیروان یک دین از حیث علم، عدالت، تهذیب نفس، تقوای الهی و سایر امور معنوی یکسان نیستند و چه بخواهیم و چه نخواهیم بین آن‌ها تفاوت وجود دارد. تفاوتی که ازنظر عقل و شرع قابل‌پذیرش نیست، تفاوت‌های اجتماعی، نژادی، مالی و امثال این‌ها است. به همین دلیل خداوند در قرآن

۱ . مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۵، ص ۴۴، تهران، انتشارات صدرا، بی‌تا.

کریم می‌فرماید: ﴿یا أَیهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلیمٌ خَبیرٌ﴾[1]؛ ای مردم! ما شمارا از یك مرد و زن آفریدیم و شمارا تیره‌ها و قبیله‌ها قراردادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (این‌ها ملاك امتیاز نیست)، گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است.

مردم ازاین‌جهت که مردم‌اند همه باهم برابرند و هیچ اختلاف و فضیلتی در بین آنان نیست و کسی بر دیگری برتری ندارد و اختلافی که در خلقت آنان دیده می‌شود که شعبه شعبه و قبیله قبیله هستند تنها به این منظور در بین آنان به وجود آمده که یکدیگر را بشناسند تا اجتماعی که در بینشان منعقدشده نظام بپذیرد و ائتلاف در بینشان تمام گردد؛ چون اگر شناسایی نباشد، نه پای تعاون در کار می‌آید و نه ائتلاف. پس غرض از اختلافی که در بشر قرار داده‌شده این است نه اینکه به یکدیگر تفاخر کنند؛ یکی به نسب خود ببالد، یکی به سفیدی پوستش فخر بفروشد و یکی به خاطر همین امتیازات موهوم، دیگران را دربند بندگی خود بکشد و یکی دیگری را استخدام کند و یکی بر دیگری استعلا و بزرگی بفروشد؛ و درنتیجه کار بشر به اینجا برسد که فسادش تری و خشکی عالم را پر کند و حرث و نسل را نابود نموده، همان اجتماعی که دوای دردش بود، درد بی‌درمانش شود.

۱ . حجرات، ۱۳.

آن مزیتی که مزیت حقیقی است و آدمی را بالا می‌برد و به سعادت حقیقی‌اش که همان زندگی طیبه و ابدی در جوار رحمت پروردگار است می‌رساند، عبارت است از تقوا و پروای از خدا. آری، تنها و تنها وسیله برای رسیدن به سعادت آخرت همان تقوا است که به طفیل سعادت آخرت سعادت دنیا را هم تأمین می‌کند.[1]

پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز درزمینهٔ وحدت و تساوی مسلمانان و الغای امتیازات موهوم فرموده است: ﴿ایهَا النّاسُ انَّ رَبَّکُمْ واحِدٌ وَ اباکُمْ واحِدٌ، کُلُّکُمْ لِآدَمَ وَ آدَمُ مِنْ تُرابٍ، انَّ اکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتْقیکُمْ وَ لَیسَ لِعَرَبِیّ عَلی عَجَمِیّ فَضْلٌ الّا بِالتَّقْوی﴾[2]. یعنی همانا پروردگار شما یکی است، پدر شما یکی است، همه شما فرزند آدم هستید و آدم از خاك است، گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست، عرب را بر عجم فضیلت نیست مگر به‌وسیله تقوا.

در دین اسلام در نماز جماعت کسی که پیش‌نماز می‌شود شرایطی دارد؛ به این معنا که پیش‌نماز باید عالم، عادل و باتقوا باشد و ازاین‌رو در نماز جماعت عدالت امام و اعتقاد مأمومین به عدالت او شرط است. ارتباط و اجتماع امام و مأمومین ارتباط و اجتماعی است که بر اساس عدالت

۱ . طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۴۸۹، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵، ۱۳۷۴ ش.

۲ . ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ص ۳۴، مصحح: غفاری، علی اکبر، قم، جامعه مدرسین، چ ۲، ۱۴۰۴ ق.

امام و ارادت و علاقه و اخلاص مأمومین استوارشده است. قلب و احساسات رکن اساسی این ارتباط و اجتماع است. به همین دلیل این اجتماع و ارتباط اجبار بردار و الزام بردار نیست. اگر مأمومین نسبت به امام جماعت خود بی‌علاقه گردند و اراده و اخلاصشان سلب گردد، این ارتباط و اجتماع طبعاً ازهم‌پاشیده است؛ خواه سلب اراده و علاقه و اخلاص مأمومین از امام بجا باشد یا بیجا. فرضاً امام جماعت دارای عالی‌ترین درجه عدالت و تقوا و صلاحیت باشد، نمی‌توان مأمومین را مجبور به اقتدا کرد.[1]

تعیین مجازات مالی در زنا به‌جای اجرای حد در اسلام

شبهه: بهاییان در پاسخ به این اشکال که چرا در بهائیت برای زنا به‌جای مجازات، جریمه نقدی به بیت العدل پرداخت‌شده است، می‌گویند: حسینعلی بهاء در کتاب اقدس گفته است «قد حُرِمَ علیکم القتل و الزنا [اقدس – بند ۱۹]» یعنی به تحقیق حرام شد بر شما قتل و زنا؛ اما درباره زنا می‌گوید: «قد حَکَمَ الله لِکل زانٍ و زانیةٍ دیة مسلمةٍ الی بیت العدل و هی تسعة مثاقیل من الذهب و ان عاد مرة اخری عودوا بضعف الجزاء هذا ما حکم به مالك الاسماء [اقدس – بند ۴۹]» یعنی حکم کرد خداوند از برای هر زانی و زانیه، دیه مسلمی به بیت العدل و آن عبارت از نه مثقال طلا است و اگر

۱ . مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۱۹، ص ۲۶۵، تهران، انتشارات صدرا، بی‌تا.

دفعه دیگر تکرار شود، جزا دو برابر می‌گردد، این است آنچه را که حکم کرد به آن مالك اسماء؛ و حکم زناکاران متأهل (زنای محصنه) به بیت العدل راجع است.

بهاءالله پس از بیان مجازات ظاهری در ادامه می‌گوید: «هذا ما حَکمَ بِهِ مالِكُ الاسماءِ فِی الأولی، وَ فِی الاُخری قُدِّرَ لهُما عَذابٌ مُهینٌ»[اقدس – بند ۴۹]؛ یعنی این است آنچه مالك اسماء در رتبه اول به آن حکم کرد و اما در رتبه اُخری برای آن دو زناکار، عذابی خوارکننده مقدّر شده است.

ثانیاً در قرآن کریم نیز شبیه چنین مسائلی وجود دارد. پیامبر اسلام در قرآن می‌فرمایند ﴿...وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَّأُكَفِّرَنَّ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ [سوره المائده – آیه ۱۲]» یعنی وام بدهید خداوند را وامی نیکو که هرآینه درگذرم از شما گناهان شمارا و درآورم شمارا در بهشتی که در آن نهرهایی است که در جریان است. اکنون عجیب است که شخص معترض، آیه قرآن را که می‌فرماید وام بدهید تا خداوند شمارا ببخشاید بالاجبار قبول نموده، لکن بر بیان شارع بهایی که جریمه نقدی را فقط به خاطر مجازات دنیوی مقرر فرموده است، قبول نمی‌کند.

پاسخ

با توجه به اینکه بهائیت هیچ شباهتی به دین حتی شباهت به ادیان بشری ندارد، عقاید و احکامی که از سوی

سران این گروه صادرشده نیز هیچ پایه عقلی و عقلایی ندارند. ازاین‌رو با مردود بودن و بطلان اصل بهائیت، اعتراض و اشکال بر این فرقه در حوزه احکام از باب تأکید بر بطلان اساس آن است؛ بنابراین در مسئله حکم زنا که از سوی حسینعلی نوری صادرشده است و دفاعی که از سوی بهاییان انجام‌گرفته دارای اشکالاتی است که در این نوشته به آن‌ها اشاره می‌شود.

در ماده ۱۷ قانون مجازات اسلامی، پرداختن دیه چنین تعریف‌شده است: «دیه، اعم از مقدر و غیر مقدر، مالی است که در شرع مقدس، برای ایراد جنایت غیرعمدی بر نفس، اعضاء و منافع و یا جنایت عمدی، در مواردی که به هر جهتی، قصاص ندارد، به‌موجب قانون، مقرر می‌شود».

در قرآن کریم تنها در یک آیه کلمه دیه متعلق به جنایت غیرعمدی آمده که از سوی انسان واقع می‌گردد. خداوند فرموده است: ﴿وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلى أَهْلِهِ إِلاَّ أَنْ يصَّدَّقُوا فَإِنْ كانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كانَ مِنْ قَوْمٍ بَينَكُمْ وَ بَينَهُمْ ميثاقٌ فَدِيةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلى أَهْلِهِ وَ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يجِدْ فَصِيامُ شَهْرَينِ مُتَتابِعَينِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَ كانَ اللَّهُ عَليماً حَكيماً﴾[1]؛ کسی که مؤمنی را از روی خطا به قتل رساند، باید یك برده مؤمن را آزاد کند و خون‌بهایی به کسان او بپردازد؛ مگر اینکه آن‌ها

۱. نساء، ۹۲.

خون‌بها را ببخشند؛ و اگر مقتول از گروهی باشد که دشمنان شما هستند (و کافرند)، ولی مقتول باایمان بوده، (تنها) باید یك برده مؤمن را آزاد کند (و پرداختن خون‌بها لازم نیست)؛ و اگر از جمعیتی باشد که میان شما و آن‌ها پیمانی برقرار است، باید خون‌بهای او را به کسان او بپردازد و یك برده مؤمن (نیز) آزاد کند؛ و آن‌کس که دسترسی (به آزاد کردن برده) ندارد، دو ماه پی‌درپی روزه می‌گیرد. این، (یك نوع تخفیف و) توبه الهی است؛ و خداوند، دانا و حکیم است.»

با توجه به این آیه شریفه و نیز تعریف دیه در قانون مجازات اسلامی، دیه به جنایاتی تعلق می‌گیرد که غیرعمدی باشد و یا اینکه جنایت عمدی باشد اما به دلایلی به‌جای قصاص، از سوی جانی دیه پرداخت می‌گردد. ثانیاً در موضوع دیه طرفی که جنایت بر آن واقع می‌شود وجود دارد و اگر زنده باشد دیه به او پرداخت می‌گردد و اگر زنده نباشد و در اثر جنایت از دنیا رفته است، باید به ولی دم و وارث او پرداخت گردد. به‌هرحال دیه مربوط به حق‌الناس است.

اما دیه‌ای را که حسینعلی نوری درباره زنا مقرر کرده است، هیچ ربطی به موضوع ندارد؛ زیرا اولاً زنا از مصادیق جنایت نیست تا دیه به آن تعلق بگیرد بلکه از گناهان و پایمال شدن حق‌الله است که دو نفر با توافق و رضایت کامل مرتکب آن می‌شود و از هم دیگر هیچ شکایتی ندارند. پس تعلق دیه به زنا یک امر غیرمعقول است که حسینعلی نوری به دلیل اینکه از معنای دیه

آگاهی نداشته است آن را در امر زنا جاری نموده است.

ثانیاً دیه باید به کسی پرداخته شود که جنایت علیه او انجام گرفته است. در مسئله زنا اصلاً طرفی که جنایت بر او انجام گرفته باشد وجود ندارد و بیت العدل هم چیزی نیست که جنایت بر او انجام شده باشد تا دیه به آن پرداخت گردد.

ازآنچه بیان گردید این نتیجه حاصل می‌گردد که سران بهائیت برای تأمین مالی بیت العدل زنا را بهانه کرده و دیه را که اصلاً در مسئله زنا موضوعیت ندارد، بر کسی که مرتکب زنا می‌شوند تحمیل نموده است.

اما سخن حسینعلی نوری که گفته است «هذا ما حَکمَ بِهِ مالِکُ الاسماءِ فِی الأولی، وَ فِی الأُخری قُدِّرَ لهُما عَذابٌ مُهینٌ» با هیچ معیاری قابل توجیه نیست؛ زیرا زنا یک گناه بیش نیست و مجازات آن‌هم باید یکی بیش نباشد؛ نه اینکه زناکار هم در این دنیا با پرداخت دیه مجازات شود و هم در قیامت عذاب مهین متوجه آن گردد. وقتی‌که در آخرت گناه مهین متوجه زناکار است، هیچ دلیلی ندارد که در این دنیا به بیت العدل دیه پرداخت کند؛ زیرا پرداخت دیه کمترین نقشی در کاستن یا بخشیده شدن گناه او ندارد. پس بیت العدل بی‌جهت و بدون دلیل از زناکار دیه می‌خواهد.

اما آیه شریفه که به آن اشاره‌شده است هیچ ربطی به موضوع دیه و امثال آن ندارد. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿... وَ أَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ لَأُدْخِلَنَّكُمْ

جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ فَمَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبِیلِ﴾؛ ...و به خدا قرض‌الحسنه بدهید [درراه او، به نیازمندان کمك کنید]، گناهان شمارا می‌پوشانم [می‌بخشم]؛ و شمارا در باغ‌هایی از بهشت، که نهرها از زیر درختانش جاری است، وارد می‌کنم؛ اما هر کس از شما بعدازاین کافر شود از راه راست منحرف گردیده است».[1]

در این آیه گفته‌شده است که هرکسی به خداوند قرض بدهد به این معنا که به فقرا و مستمندان فقط در را خداوند کمک مالی و غیرمالی کند، خداوند گناهانش را می‌پوشاند و او را در قیامت وارد بهشت می‌کند.

منظور از این قرض دادن به خدا صدقه‌های مستحبی است. خدای تعالی به بنی‌اسرائیل گفته اگر نماز بپا دارند و زکات واجب را بدهند و به رسولان او ایمان آورده، هم یاری و هم تعظیمشان کنند و صدقه مستحبی بدهند، که در این صورت گناهانشان را محو نموده داخل در جناتشان می‌کند که از زیر آن‌ها نهرها روان است، آنگاه درتهدید کسانی که به این دستورات عمل نکنند فرموده: ﴿فَمَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبِیلِ﴾.[2]

این قرض دادن و صدقه مستحبی هیچ ربطی به دیه ندارد،

۱. مائده، ۱۲.

۲. طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۳۹۰، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵، ۱۳۷۴ ش.

بلکه خداوند به کسانی که به مستمندان صدقه می‌دهند، افزون بر اینکه گناهانشان را می‌پوشاند وعده بهشت به آنان داده است؛ اما دیه زنا که از سوی بهائیت مطرح‌شده در این دنیا موجب آبروریزی گردیده و نه‌تنها باعث بخشیده شدن گناه او نمی‌شود بلکه همچنان عذاب سخت در آخرت منتظر اوست.

همسانی کعبه و قبر حسینعلی نوری

شبهه: تقدس کعبه به جهت انتساب به پیامبر الهی یعنی حضرت ابراهیم است وگرنه سنگ و خاك که تقدس ندارد. پس مقبره بهاءالله که پیامبری الهی و واسطه فیض است مقدس‌ترین مکانی است که شایسته توجه و روی آوردن مؤمنین است. مسلماً این توجه به معنی پرستش پیامبر نیست، بلکه به‌منزله استمداد طلبیدن از او به‌عنوان واسطه فیض اعظم الهی است.

پاسخ

یکی از اشکالاتی که بر این فرقه وارد است این است که حسینعلی نوری قبرش را قبله پیروان خود قرار داده و از آنان خواسته به‌سوی قبر او عبادت کنند. بهاییان به دلیل اینکه نمی‌توانند پاسخ این اشکال را بدهند متوسل به سخنان باطل درباره قبله مسلمانان شده است و ادعا کرده که مسلمانان هم به خاطر اینکه کعبه را حضرت ابراهیم علیه‌السلام بناکرده است به‌سوی آن نماز می‌خوانند.

در قرآن کریم درباره کعبه که قبله مسلمانان است، آیه‌ای چنین آمده است: ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذی بِبَكَّةَ مُبارَكاً وَ هُدىً لِلْعالَمينَ﴾؛ نخستین خانه‌ای که برای مردم (و نیایش خداوند) قرار داده شد، همان است که در سرزمین مکّه است، که پربرکت و مایه هدایت جهانیان است».[1]

قرآن در این آیه شریفه به یهودیانی که به تغییر قبله از مسجدالاقصی به‌سوی کعبه اعتراض داشتند، پاسخ داده و می‌گوید: اگر کعبه به‌عنوان قبله مسلمانان انتخاب‌شده است، جای تعجب نیست؛ زیرا این نخستین خانه توحید است و باسابقه‌ترین معبدی است که درروی زمین وجود دارد، هیچ مرکزی پیش از آن مرکز نیایش و پرستش پروردگار نبوده و خانه‌ای است که برای مردم و به سود جامعه بشریت در نقطه‌ای که مرکز اجتماع و محلی پربرکت است ساخته‌شده است. تاریخ و منابع اسلامی هم به ما می‌گوید که خانه کعبه به دست آدم علیه‌السلام ساخته شد و سپس در طوفان نوح آسیب دید و به‌وسیله ابراهیم خلیل علیه‌السلام تجدید بنا شد؛ بنابراین انتخاب پر سابقه‌ترین خانه توحید برای قبله از هر نقطه دیگری شایسته‌تر است. در این آیه خانه کعبه که نام دیگرش «بیت‌الله» هست به‌عنوان خانه مردم معرفی‌شده و این تعبیر بیان‌کننده این حقیقت است که آنچه به نام خدا و برای خدا است باید در خدمت مردم و بندگان او باشد و آنچه در خدمت مردم و بندگان خدا است

۱. سوره آل عمران، آیه ۹۶.

برای خدا محسوب می‌شود. ضمناً از این آیه اهمیت سابقه داشتن در مسیرهای الهی و سازنده، روشن می‌شود و لذا در آیه فوق نخستین فضیلتی که برای خانه کعبه ذکرشده همان سابقه ممتد و طولانی آن است.[1]

پس قبله قرار گرفتن کعبه برای عبادت به خاطر این نیست که آن را حضرت ابراهیم و یا حضرت آدم (علیهما السلام) بناکرده است و یا اینکه قبری از قبور یکی از پیامبران الهی است، بلکه به خاطر این است که اولین عبادت گاه بوده است که به دستور خدا بناشده و خداوند در آن عبادت می‌گردیده است. همان‌گونه که مسجدالاقصی که به دستور خداوند توسط حضرت سلیمان بناشده معبد دوم بوده است.

بنابراین قبله قرار گرفتن، خانه‌ای از خانه‌ها چون کعبه و یا بنائی از بناها چون بیت‌المقدس و یا سنگی از سنگ‌ها چون حجر الاسود، که جزء کعبه است، ازاین‌جهت نیست که خود این اجسام برخلاف تمامی اجسام اقتضای قبله شدن را دارد، بلکه تمامی اجسام و بناها و جمیع جهات از مشرق و مغرب و جنوب و شمال و بالا و پایین در نداشتن اقتضای هیچ حکمی از احکام برابرند؛ چون همه ملك خدا هستند. هر حکمی که بخواهد و به هر قسم که بخواهد و در هر زمان که بخواهد در آن‌ها می‌راند و هر حکمی هم که بکند به‌منظور هدایت خلق و بر طبق مصلحت و کمالاتی است که برای فرد و نوع آن‌ها

۱ . مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تفسیر نمونه، ج۳، ص ۱۰ - ۱۱، قم، دار الکتب الإسلامیة، چ۱۰، ۱۳۷۱ ش.

اراده می‌کند. پس او هیچ حکمی نمی‌کند مگر به خاطر این‌که به‌وسیله آن حکم، خلق را هدایت کند و هدایت هم نمی‌کند مگر به‌سوی آنچه صراط مستقیم و کوتاه‌ترین راه به‌سوی کمال قوم و صلاح ایشان است.[1]

از سوی دیگر کعبه از سوی خداوند مبارک و بابرکت گردیده است. کلمه مبارک که در آیه شریفه آمده است هرچند در برکات دنیوی و اخروی (هر دو) استعمال می‌شوند، الا اینکه از ظاهر مقابل قرار گرفتنش با جمله«هُدىً لِلْعالَمِينَ» برمی‌آید که مراد از آن افاضه برکات دنیوی است، که عمده آن وفور ارزاق و بسیار شدن انگیزه‌ها برای عمران و آباد کردن آن، با حضور و تجمع در آن برای زیارت و عبادت و نیز انگیزه‌ها برای احترام آن است. درنتیجه، برگشت معنای این آیه، به معنای آیه زیر است که می‌فرماید: ﴿رَبَّنا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيتِي بِوادٍ غَيرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِيقِيمُوا الصَّلاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ يشْكُرُونَ﴾؛ ای پروردگار ما، من ذریه خودم را در دره‌ای خشك و بی‌گیاه، نزد بیت‌الحرامت سکونت دادم. ای پروردگار ما تا نماز بپا دارند. پس دل‌هایی از مردم را متمایل به‌سویشان کن و از میوه‌ها روزی‌شان ده، باشد که شکرگزاری کنند».[2]

و اما هدایت بودنش به این است که خدای تعالی با

۱. طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۴۷۹ - ۴۸۰، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵، ۱۳۷۴ ش.

۲. ابراهیم، ۳۷.

تأسیس آن و تشریع عباداتی در آن، سعادت آخرتی مردم را به ایشان نشان دهد و علاوه بر آن ایشان را به کرامت و قرب خدا برساند؛ و بیت‌الحرام از روزی که به دست ابراهیم ساخته شد این خاصیت هدایت را داشته و همواره مقصد قاصدان و معبد عابدان بوده است.[1]

قرآن کریم در آیه ﴿وَعَهِدْنا إِلى إِبْراهِيمَ وَإِسْماعِيلَ أَنْ طَهِّرا بَيتِي لِلطَّائِفِينَ وَ الْعاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُود﴾؛[2] که می‌فرماید ما به ابراهیم و اسماعیل عهد کردیم که باید خانه مرا برای طواف کنندگان و اهل اعتکاف و رکوع و سجود پاك سازید»، کعبه را به خود نسبت داده و آن را خانه خود می‌داند.

بنابراین کعبه به هیچ‌کسی جز خدا منسوب نیست. به همین دلیل نه مسجدالاقصی و نه کعبه و بیت‌الله الحرام، هیچ‌کدام به خاطر قبر هیچ پیامبری قبله قرار نگرفته است. همچنین ساختن آن‌ها توسط حضرت ابراهیم و حضرت سلیمان (علیهماالسلام) نیز هیچ نقشی در قبله بودن آن‌ها ندارد. بلکه خداوند این دو محل را به‌عنوان معبد و قبله بندگان موحد خود مشخص نموده است.

ازاین‌رو رسول خدا ﷺ سیزده سال در مکه و نوزده ماه در مدینه به‌طرف بیت‌المقدس نماز خواند. بعد که یهودیان پیامبر اسلام ﷺ را سرزنش کردند که او تابع قبله آنان است

۱. طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج، ص ۵۴۳.
۲. سوره بقره، آیه ۱۲۵".

اندوه شدیدی بر او مسلط شد؛ ازاین‌رو در دل شب از خانه بیرون آمد و رو به اطراف افق بگردانید. فردای آن شب هم نماز صبح را رو به بیت‌المقدس خواند و هم دو رکعت از نماز ظهر را، سر دو رکعتی جبرئیل آمد و گفت: ﴿قَدْ نَرى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّماءِ، فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضاها، فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمسجدالحرام...﴾[1] نگاه‌های انتظار آمیز تو را به‌سوی آسمان (برای تعیین قبله نهایی) می‌بینیم! اکنون تو را به‌سوی قبله‌ای که از آن خشنود باشی، بازمی‌گردانیم. پس روی خود را به‌سوی مسجدالحرام کن! و هر جا باشید، روی خود را به‌سوی آن بگردانید...» آنگاه دست آن جناب را گرفته رو به کعبه‌اش کرد.[2]

اما اینکه حسینعلی نوری قبر خود را قبله بهاییان قرار داده است هیچ معیار قابل قبولی برای آن وجود ندارد؛ زیرا قبر او منسوب به خود اواست و هیچ نسبتی به خداوند ندارد؛ بنابراین مقایسه قبر او با کعبه یا مسجدالاقصی کاملاً بی‌جا است. مگر اینکه ادعای الوهیت حسینعلی نوری از سوی بهاییان پذیرفته شود و بگویند که خدا است و به‌سوی خدا باید عبادت شود! چنانکه میرزا حسینعلی بهاء بنیان‌گذار بهائیت بر خدایی خود در موارد متعددی تأکید

۱. سوره بقره، آیه ۱۴۴.

۲. طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۵۰۰، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵، ۱۳۷۴ ش.

نموده است.[1] در تمام مطالبی که در کتاب اقدس بیان‌شده است، حسینعلی نوری نه‌تنها ادعای الوهیت نموده بلکه وجود خدای غیر از خود را نیز نفی کرده است؛ به‌ویژه در جمله ای که به بهاییان می‌گوید ندای مالک اسم‌ها را بشنوید که از زندان بزرگ شمارا می‌خواند که نیست خدایی جز من مقتدر و متکبر علیم و حکیم.

۱. رک: حسینعلی نوری، کتاب اقدس، ص ۳۵-۳۶، جمله ۳۹، ص ۳۷، جمله ۴۰، ص ۸۴، جمله ۸۷، ص ۱۲۴، جمله ۱۳۳، بی‌نا، بی‌تا (کتابخانه دجیتالی بهائی)

فصل هفتم: تشکیلات و رابطه بهائیت با دولت‌های استعماری

تأسیس مرکز بهائیت در اسرائیل

شبهه: می‌گویند چرا مرکز جهانی بهایی در اراضی مقدسه قرار دارد. درست است که در زمان حاضر اراضی مقدسه تحت اداره کشور اسراییل واقع‌شده، اما زمانی که دیانت بهایی به آن محدوده وارد شد و بهاءالله و عبدالبهاء در آنجا رهبری آیین بهایی را بر عهده داشتند، هنوز خبری از کشور اسراییل نبود. ورود دیانت بهایی به آن سرزمین- که در آن هنگام شام یا سوریه کنونی بود- پیرو تبعید بهاءالله و پیروانش از سوی دو دولت مسلمان قاجار و عثمانی به سال ۱۸۶۸ میلادی به وقوع پیوست. قرن‌ها پیش از آن‌هم یهودیان و مسیحیان و مسلمانان نیز در همان سرزمین حضور داشتند. تشکیل دولت اسراییل به سال ۱۹۴۸ میلادی بود یعنی ۸۰ سال پس از تبعید رهبر بهاییان به آن سرزمین. ارزش و مقام اراضی مقدسه نزد بهاییان به خاطر این است که محل تجلی و مرور پیامبرانی بزرگ چون موسی و عیسی و خصوصاً حضرت

بهاءالله بوده است؛ بنابراین بهاییان را نه نسبتی با خاك است و نه با حکومتی خاص. وجود زیارتگاه‌های بهایی و تأسیس مرکز جهانی بهایی در جوار این مکان‌های مقدس موجب اتهام بی‌اساس و پوچ رابطه‌ای بین دیانت بهایی و دولت اسراییل گشته است.

پاسخ

استعمارگران پیوسته علیه دین اسلام و مسلمانان توطئه‌های فرهنگی و نظامی نموده تا از یک‌سو پایه‌های اعتقادی مردم را موردتردید قرار دهند و از سوی دیگر قدرت و توان آنان را به تحلیل ببرند. ازاین‌رو در ایران جریان فکری و دینی انحرافی را به وجود آوردند که به نام بهائیت امروز در برخی از مناطق جهان فعالیت دارد. این فرقه در کنار حکومت‌های استکباری و در مقابل فرهنگ اصیل اسلامی قرار گرفت و از طرفی صهیونیزم نیز یك اندیشه کاملاً استعماری است؛ بنابراین بهائیت که ساخته دست استعمار است در کنار صهیونیسم فضای مناسبی برای فعالیت این فرقه علیه دین اسلام محسوب می‌گردد؛ اما بهاییان مدعی هستند که مرکز بهائیت پیش از به وجود آمدن صهیونیسم در این سرزمین قرار داشته و این مطلب را دلیل بر این گرفته که بهائیت با صهیونیسم ارتباط ندارد.

این سخن راست است که حسینعلی بهاء پیش از

تأسیس دولت اسرائیل و حاکمیت صهیونیسم بر سرزمین فلسطین توسط دولت عثمانی به عکا تبعید شد، اما این ادعا واقعیت ندارد که بهاییان این منطقه را به خاطر وجود اماکن مقدس و ظهور پیامبران الهی در این سرزمین، با اختیار مرکز فعالیت خود قرار داده‌اند؛ بلکه ظهور حسینعلی بهاء در ایران بوده و از ایران همراه با برادرش میرزا یحیی (صبح ازل) به بغداد تبعید گردیدند[1] و ازآنجا هم به علت فعالیت‌های فتنه‌انگیز، به‌وسیله سلطان عثمانی به استامبول تبعید شدند[2] و پس از چهار ماه اقامت در استامبول، دولت عثمانی اقامت آنان را در استامبول به صلاح ندیده و ازآنجا آنان را به شهر «ادرنه» تبعید نمود. ولی بین او و برادرش بر سر رهبری پیروان علی‌محمد باب، اختلاف افتاده که درنهایت حسینعلی بهاء در سال ۱۲۸۴ قمری در ادرنه ادعای مقام «من یظهره اللهی» کرد.[3] درنهایت به علت خصومت بین دو برادر، دولت عثمانی صبح ازل را به قبرس و حسینعلی بهاء را به «عکا» تبعید نمود.[4]

بنابراین حسینعلی بهاء در ادرنه ادعای من یظهره اللهی نموده است نه در سرزمینی که برخی از پیامبران در آنجا ظهور نموده‌اند. همچنین ساکن شدن حسینعلی بهاء در

۱. محمدی اشتهاردی، محمد، بابی‌گری و بهائی‌گری، ص ۵۸، قم، انتشارات گلستان ادب، چ ۲، ۱۳۸۳ ش.
۲. بابی‌گری و بهائی‌گری، ص ۵۹.
۳. بابی‌گری و بهائی‌گری، ۶۰.
۴. بابی‌گری و بهائی‌گری، ص ۶۱.

عکا با اختیار او نبوده تا گفته شود چون‌که این سرزمین به خاطر تجلی پیامبران بزرگ و وجود زیارتگاه‌ها نزد بهاییان مقدس و باارزش است، به‌عنوان مرکز بهائیت انتخاب‌شده است. پس سخن در این نیست درزمانی که اسرائیل بر این سرزمین حکومت داشته است، حسینعلی بهاء آنجا را مقر خود انتخاب نموده بلکه سخن در این است که بهاییان حکومت صهیونیسم را فضای مناسب برای فعالیت خود تشخیص داده و آنجا را محل تأسیس بیت العدل بهائیت قراردادند تا در کنار اسرائیل بتوانند علیه اسلام و مسلمانان آزادانه فعالیت داشته باشند.

هرچند بابیان و بهاییان توسل به‌زور را برای پذیرفتن آیین خویش منع کرده بودند، اما در مورد مسلمانان مال و جان و ناموس آنان را مباح اعلام کرده بودند و حتی آنان را شکنجه می‌دادند و سپس به شهادت می‌رساندند.[1] از سوی دیگر یکی از مظاهر دیرین دشمنی یهودیان نسبت به مسلمانان این بود که هر نیروی ضد اسلامی را موردحمایت قرار می‌دادند، به همین سبب دولت اسرائیل یکی از اولین و مؤثرترین حکومت‌هایی بود که همراه با رسمیت شناختن مذاهب و ادیان مختلف، مسلک بهایی را نیز به رسمیت شناخت و جزء مذاهب رسمی مملکت قرارداد.[2]

۱ . رآیین، اسماعیل، انشعاب در بهائیت، ص ۱۶۸، موسسه تحقیقی رآیین، بی‌تابی‌جا.

۲ . انشعاب در بهائیت، ص ۱۶۸.

به علت همین وجه مشترک، تشکیل دولت اسرائیل نه‌تنها مورد تأیید کامل بهاییان واقع شد بلکه بعد از تأسیس دولت غاصب اسرائیل که با جنایات بسیار به انجام رسید شوقی افندی ربانی در پیام نوروز سال ۱۰۸ بدیع ۱۳۳۰ ش. نظر مثبت خود و قاطبه بهاییان را پیرامون تأسیس اسرائیل اعلام کرد و از امتیازات دولت اسرائیل به فرقه بهایی خبر داد: «مصداق وعده الهی به ابنا خلیل و وارث کلیم ظاهر و باهر و دولت اسرائیل در ارض اقدس مستقر و به استقلال و اصالت آیین بهایی مفتخر و به ثبت عقدنامه بهایی و معافیت کافه موقوفات بهایی در عکا و جبل کرمل و لوازم ضروریه بنای مرقد باب از رسوم یعنی عوارض و مالیات دولت و اقرار به رسمیت ایام تعطیلی بهاییان موفق و مؤید شده است...».[1]

همچنین شوقی ربانی (افندی) از تأسیس این حکومت استقبال کرد و در تلگراف ۹ ژانویه ۱۹۵۱ م. نوشت: «... تحقیق به سنواتی که درباره تأسیس حکومت اسرائیل از فم مطهر شارع امر الهی و مرکز میثاق صادر و حاکی از ملت مستقلی در ارض اقدس پس از مضی دو هزار سال است...». شوقی ربانی پس‌ازاینکه تأسیس دولت اسرائیل را صحیح و پیش‌بینی‌شده می‌داند، به شورای بین‌المللی بهاییان

۱ . شوقی افندی، توقیعات مبارکه، تهران، موسسه ملی مطبوعات امری بدیع، ۱۲۵، ص ۲۹۰.

که خود به وجود آورده بود سه وظیفه مهم را توصیه می‌کند. اولین وظیفه پس از تأسیس اسرائیل، ایجاد حسن رابطه با آن دولت است: «اول آنکه با اولیاء حکومت اسرائیل ایجاد روابط نمایند...». شوقی ربانی ایجاد رابطه را با دولت اسرائیل با ایجاد تشکیلات آتیه بهائیت مرتبط دانسته می‌نویسد: «... ثالثاً با اولیای کشوری در باب مسائل مربوطه به احوال شخصیه داخل مذاکره شود و چون این شوری که نخستین مؤسسه بین‌المللی و اکنون در حال جنین است، توسعه یابد، عهده دارد وظایف دیگری خواهد شد و به‌مرور ایام به‌عنوان محکمه رسمی بهایی شناخته‌شده و سپس به هیئتی مبدل می‌گردد که اعضایش از طریق انتخاب معین می‌شوند...»[1]

شوقی ربانی برای اینکه محکمه رسمی بهائیت را مورد حمایت اسرائیل قرار دهد، شناخت و حقانیت دولت جدیدالتأسیس را اعلام کرده و ایجاد حسن رابطه را با این دولت توصیه می‌کند و به بهاییان توصیه می‌کند که در تأسیس شعب و محافل روحانی و ملی بهاییان باید برحسب قوانین و مقررات حکومت جدیدالتأسیس اسرائیل به‌وجود آورند.[2]

قدمت روابط رهبران فرقه و سردمداران رژیم صهیونیستی از تاریخ تشکیل رسمی اسرائیل بسیار بیشتر است. اسحاق بن زوی اولین رئیس‌جمهور اسرائیل چهل

۱. شوقی افندی، توقیعات مبارکه، ص ۱۷۰.
۲. همان.

سال قبل از تشکیل دولت اسرائیل، با خشنودی و رضایت از ملاقات و مذاکره‌ای که با عبدالبهاء، داشته است، یاد می‌کند،[1] عبدالبهاء نیز چندین سال قبل از تشکیل دولت اسرائیل سرنوشت صهیونیسم و بهاییان را سرنوشتی مشترک می‌داند: «اینجا فلسطین است اراضی مقدسه است عن‌قریب قوم یهود به این اراضی بازگشت خواهند نمود سلطنت داودی و حشمت سلیمانی خواهند یافت. این از مواعید صریحه الهیه است و شک و تردیدی ندارد قوم یهود عزیز می‌شود در ظل امر وارد می‌شود و تمام این اراضی بایر، آباد و دائر خواهد شد. تمام پراکندگان یهود جمع می‌شوند و تردیدی در آن نیست مقام اعلی به بهترین طرزی ساخته خواهد شد. دعا و مناجات انبیای الهی به هدر نمی‌رود و وعده‌های الهی تماماً تحقق خواهد یافت. اسارت و دربه‌دری و پراکندگی یهود مبدل به عزت ظاهری آن‌ها می‌شود حتی به‌حسب ظاهر عزیز خواهند شد».[2]

در همین ارتباط شوقی افندی می‌گوید: عبدالبهاء نوشته است که فلسطین باید وطن قوم یهود باشد و همسرش «روحیه»، می‌گوید: رشد بهائیت امکان‌پذیر نیست مگر اینکه با اسرائیل ارتباط داشته باشد![3]

۱ . مجله: «اخبار امری»، ارگان محفل ملی بهائیان، ایران، شماره ۳، تیر ۱۳۳۳ ش، ص ۸-۹.

۲ . حبیب مؤیّد، خاطرات حبیب، بی‌جا: مؤسسه‌ی ملّی مطبوعات امری، ۱۱۸ بدیع، ج ۱، ص ۲۰.

۳ . سراج الدین، احمد ولید، البهائیه و النظام العالمی الجدید، ج ۲، ص ۳۸۳، بی جا، مکتبه دار الفتح، بی تا.

بنابراین مرکزیت بهائیت در اسرائیل کاری حساب‌شده و دقیق است تا ضربه‌ای بیشتر به اسلام بزنند و اگر مرکز بهائیت در کشور دیگر بود باید سؤال می‌شد که چرا به اسرائیل منتقل نمی‌کنند!

افزون بر این‌ها شواهد فراوانی بر ارتباط عمیق و گسترده میان بهائیت و صهیونیسم به‌ویژه رژیم اشغالگر فلسطین وجود دارد. هرچند مبلغان بهائیت در سایت‌ها و رسانه‌های مربوط به خود مدعی عدم رابطه بین فرقه بهائیت با صهیونیسم و اشغالگران فلسطین است و وجود مهم‌ترین مراکز رهبری بهائیت و خصوصاً بیت‌العدل اعظم در اسرائیل را پدیده‌ای کاملاً تصادفی می‌دانند و حتی بنا به‌ضرورت، منکر هرگونه علائق و منافع مشترک نیز می‌گردند؛ اما همسوئی تشکیلات فرقه بهائیت و رژیم اشغالگر قدس را نفی نمی‌کند.

در سال ۱۹۴۷ م. سازمان ملل کمیته‌ای را برای رسیدگی به مسئله فلسطین تشکیل داد. شوقی افندی در ۱۴ جولای ۱۹۴۷ طی نامه‌ای به رئیس کمیته مزبور بر مطالب جالب‌توجهی از منافع مشترک بهائیت و صهیونیسم تأکید ورزید و ضمن مقایسه منافع بهائیت با مسلمانان و مسیحی‌ها و یهودی‌ها در فلسطین نتیجه گرفت که: «تنها یهودیان هستند که علاقه آن‌ها نسبت به فلسطینی تااندازه‌ای قابل قیاس باعلاقه بهاییان به این کشور است؛ زیرا که در اورشلیم بقایای معبد مقدسشان قرار داشته و در

تاریخ قدیم آن شهر مرکز مؤسسات مذهبی و سیاسی آنان بوده است...».[1]

بهائیت برای تأمین منافع خود و رسیدن به مرحله کنونی باید با صهیونیسم به‌عنوان حافظ منافع امپریالیسم انگلستان و میراث‌خوار استعمار، تعاملی دوستانه داشته باشد؛ ازاین‌روی بهاییان و زعمایشان در فلسطین و کشور اسرائیل، به‌هیچ‌وجه برخلاف مصالح اسرائیل و صهیونیسم سخنی نیاوردند و آیینی که مدعی صلح و دوستی است نه‌تنها نسبت به صدها هزار آواره فلسطینی و غصب حقوق به‌هرحال مسلم ساکنان این آب‌وخاک هیچ‌گونه همدردی از خود نشان ندادند. بلکه با جدیت به تحکیم روابط خود با صهیونیسم پرداختند. در نشریه رسمی محفل ملی بهاییان ایران می‌خوانیم:

«با نهایت افتخار و مسرت بسط و گسترش روابط بهائیت با اولیای امور دولت اسرائیل را به اطلاع بهاییان می‌رسانیم و جمعی از دوستان بهایی در ملاقات با بن گوریون نخست‌وزیر اسرائیل احساسات صمیمانه بهاییان را برای پیشرفت دولت مزبور به او ابراز نمودند و او در جواب گفته است: از ابتدای تأسیس حکومت اسرائیل، بهائیان همواره روابط صمیمانه با دولت اسرائیل داشته‌اند».[2]

۱ . نجفی، سید محمد باقر، بهائیان، طهوری، چاپ اول، ۱۳۵۷ ش، ص ۶۸۹-۶۹۱.
۲ . منصوری، جواد، تاریخ قیام پانزدهم خرداد به روایت اسناد، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷ ش، ج ۱، ص ۳۳۲.

اسرائیل امکانات ویژه‌ای در اختیار بهائیت قرار داده که شوقی در پیام آوریل ۱۳۳۳/۱۹۵۴ گوشه‌ای از آن را برشمرد. ازجمله اینکه دولت اسرائیل شعبه‌های محافل ملی بهاییان بعضی کشورها (نظیر انگلیس و ایران و کانادا) در فلسطین اشغالی را نیز به رسمیت شناخت تا امکان فعالیت مستقل داشته باشند. وی سپس مطالبی را بیان داشت که نشانگر آن است که شاید رژیم صهیونیستی برای هیچ گروه دیگری این‌قدر اهتمام نداشته و این از ارزش و اهمیت بهائیت برای آنان حکایت دارد: «با رئیس‌جمهور اسرائیل و نخست‌وزیر و پنج تن از وزرای کابینه و همچنین رئیس پارلمان آن کشور تماس و ارتباط حاصل گردید و درنتیجه اداره مخصوصی به نام اداره بهایی در وزارت ادیان تأسیس گردید و وزیر ادیان بیانات رسمی در پارلمان ایراد کرد و جنبه بین‌المللی امر و اهمیت مرکز جهانی بهایی را تصریح نمود و در اثر این جریانات رئیس‌جمهور اسرائیل مصمم گردید در اوایل عید رضوان رسماً مقام مقدس اعلی را زیارت نماید».[1]

یکی از نزدیکان شوقی پس از ذکر حمایت‌های حاکم انگلیسی فلسطین از بهاییان به عنایات صهیونیست‌ها اشاره‌کرده می‌گوید: «الآن‌هم دولت اسرائیل همان روش را اتخاذ نموده و دستور رسمی داده‌شده است که از کلیه عوارض و مالیات‌ها معاف باشند».

۱ . سالنامه جوانان بهائی ایران، ج ۳، (۱۰۸، ۱۰۹ بدیع) ص ۱۳۰.

البته دامنه حمایت‌ها تنها بدین جا محدود نمی‌شد بلکه معافیت از مالیات که بعداً شامل بیت مبارک حضرت عبدالبهاء و مسافرخانه شرقی و غربی نیز گردید... عقدنامه بهایی به رسمیت شناخته شد وزارت ادیان قصر مزرعه را تسلیم نمود و وزارت معارف اسرائیل ایام متبرکه بهایی را به رسمیت شناخت.[1]

بهاییان با تمام وجود خود را در اختیار اسرائیلی‌ها قرار داده بودند به‌گونه‌ای که توانستند اعتماد بیش‌ازحد اسرائیلی‌ها را کسب کنند و اسرائیلی‌ها نیز در برابر خوش‌خدمتی آن‌ها رفتار ویژه‌ای داشتند. دریکی از اسناد، به نقل از یکی از بهاییان به نام «فریدون رامش فر» که مسافرتی به اسرائیل داشته، درباره نحوه برخورد اسرائیلی‌ها با بهاییان آمده است:

«...دولت اسرائیل آن‌قدر نسبت به بهاییان خوش‌بین است که در فرودگاه خود، احیا (بهاییان) را بازرسی نمی‌کند. به‌طوری‌که وقتی رئیس کاروان به پلیس اظهار می‌دارد این‌ها بهایی هستند، حتی یک چمدان را باز نمی‌کنند. ولی بقیه مسافرین و حتی کلیمی‌ها را بازرسی می‌کنند به‌طوری‌که یک کلیمی اعتراض کرده بود که چرا بهاییان را بازرسی نمی‌کنید و ما را که اینجا موطنمان است، مورد بازرسی قرار می‌دهید!».[2]

۱. همان.
۲. منصوری، جواد، همان، ص ۳۳۰.

جایگاه بیت‌العدل در بهائیت

شبهه: بهاییان در برابر این اعتراض که چرا ادامه تشریع به بیت العدل واگذارشده است که اعضای آن انتخابی هستند سخن حسینعلی بهاء را می‌آورند که گفته است: «این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده... بلکه لأجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیه و ارتقاء ارواحهم الی المقامات الباقیه و مایصدقه عقولهم ظاهر و مشرق شده»، یعنی ظهور پیامبر برای اینکه احکام و قوانین جدیدی وضع کند نیست، بلکه بسیار بالاتر از آن یعنی رساندن انسان به مقام و کمالی است که شایسته خلقت اوست.

به اعتقاد اهل بها، هیئت نه‌نفره بیت العدل اعظم (و نه تک‌تک اعضای آن) ملهم به الهامات الهیه بوده و در تصمیمات خود، مصون از خطا هستند؛ بنابراین بیت العدل اعظم حق تشریع داشته و اطاعت موازین مصوبه آن، بر تمام بهاییان واجب است.

پاسخ

تا زمان شوقی افندی نوه دختری عبدالبهاء، این فرقه دارای رهبر بوده است و بعد از فوت او به دلیل اینکه عقیم بوده و فرزندی نداشته است، رهبری این فرقه به عهده گروه نه‌نفره به نام «هیئت بیت العدل» سپرده‌شده است. این هیئت در سخنان حسینعلی بهاء و جانشینان وی بیت‌العدل لقب

گرفته‌اند. این هیئت در سه سطح بین‌المللی، ملی و محلی پیش‌بینی‌شده‌اند. امروزه بهاییان از بیت‌العدل بین‌المللی به بیت‌العدل اعظم و از بیت‌العدل‌های ملی و محلی به محافل روحانی ملی و محلی یاد می‌کنند.

اعضای بیت‌العدل اعظم، نه نفر مرد بهایی‌اند که برای مدت پنج سال از طرف اعضای محفل‌های ملی انتخاب می‌شوند. ازنظر پایه‌گذار و رهبران اصلی فرقه بهائیت اعضای بیت‌العدل اعظم امنای خداوند و معصوم از خطا هستند[1] و حکم آنان وحی الهی و حکم خدا محسوب می‌شود و مخالفت با آن مخالفت با خداست[2] و آن‌ها ملهم به الهامات غیبی هستند.[3] بهاییان این هیئت و تشکیلات را وسیله اتحاد و وحدت عالم می‌دانند.[4]

در سال ۱۹۵۱ م از طرف شوقی افندی هیئتی به نام «جنین بیت‌العدل» منصوب شدند و با مرگ شوقی اختلافاتی در میان بهاییان به وجود آمد و درنتیجه روحیه ماکسول همسر شوقی افندی ریاست جنین بیت العدل را از آن خود کرد. سرانجام در سال ۱۹۶۳ م. با حضور ۵۶ محفل روحانی

۱ . حسینعلی نوری، اشراقات، ص ۲۷، خطی، بی‌تا

۲ . غلامعلی دهقان، ارکان نظم بدیع، ص ۱۹۰، بی‌جا، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۳۵ بدیع.

۳ . حسینعلی نوری، الواح بعد اقدس، ص ۳۷، بی‌جا، لجنه‌ی ملی نشر آثار امری، ۱۹۸۰ م.

۴ . مرکز جهانی بهائیت (بیت العدل اعظم) قرن انوار، ترجمه‌ی هوشنگ فتح اعظم، ص ۸۱، آلمان، مؤسسه‌ی عصر جدید، دارمشتات، اول، ۱۵۸ بدیع، ۱۳۸۰ ش.

ملی در لندن اولین هیئت بیت‌العدل اعظم انتخاب شدند. این هیئت که مقرش در شهر حیفا و در دامنه‌ی کوه کریل در فلسطین اشغالی است دارای زیرمجموعه‌هایی مانند هیئت‌های مشاورین قاره‌ای، دارالتبلیغ بین‌المللی بهایی، مؤسسه رفاه بین‌المللی، شعبه امور سازمان ملل، صندوق بین‌المللی بهایی و... است.[1]

درباره این اظهارات بهاییان باید به این مطلب توجه شود که وجود و عدم وجود بیت العدل اعظم هیچ نقشی در حقانیت و عدم حقانیت این آیین ندارد؛ ازاین‌رو موضوعا از دایره اعتراض خارج است و کسی نمی‌گوید چرا بیت العدل اعظم بهائیت به‌عنوان یک‌نهاد دینی - سیاسی، بهاییان را رهبری می‌کند؛ اما در این اظهارات بهاییان مطالبی در دفاع از بیت العدل ارائه‌شده که قابل نقد و بررسی است:

۱. بهاییان در دفاع از بیت العدل گرفتار سخنان باطل گردیده و ادعا نموده که پیامبران برای تشریع قوانین و اجرای حدود و اینکه احکام و قوانین جدیدی وضع کند نیست، بلکه بسیار بالاتر از آن یعنی رساندن انسان به مقام و کمالی است که شایسته خلقت اوست. این مطلب در سخنان حسینعلی بهاء چنین منعکس‌شده است: «این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده، چنانچه در بیان از قلم

۱ . مرکز جهانی بهائیت (بیت العدل اعظم) قرن انوار، ترجمه‌ی هوشنگ فتح اعظم، ص ۸۳-۱۰۴.

رحمن جاری، بلکه لأجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیه و ارتفاع ارواحهم الی المقامات الباقیه و ما یصدقه عقولهم ظاهر و مشرق شده تا آنکه کلّ فوق ملک و ملکوت مشی نمایند».[1]

با توجه به اینکه بهاییان و سران آن، بهائیت را دین آسمانی و حسینعلی بهاء را از سلسله انبیاء الهی پنداشته، این سخن بهاییان دقیقاً برخلاف سنت الهی است که ارسال همه پیامبران را معنادار می‌کند. همه پیامبران دین را می‌آورده که شامل اعتقادات دینی و احکام و حدود و قوانینی الهی بوده که عمل به آن‌ها تضمین‌کننده سعادت دنیا و آخرت بشر است. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ ما وَصَّى بِهِ نُوحاً وَ الَّذی أَوْحَينا إِلَيكَ وَ ما وَصَّينا بِهِ إِبْراهيمَ وَ مُوسى وَ عيسى أَنْ أَقيمُوا الدِّينَ وَ لا تَتَفَرَّقُوا فيهِ﴾؛ آیینی را برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم این بود که: دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید!»[2] این آیه شریفه می‌فرماید که خدای تعالی بیان کرد و روشن ساخت برای شما از دین- که سنت زندگی است- همان را که قبلاً باکمال اعتناء و اهمیت برای نوح بیان کرده بود؛ و از این معنا به‌خوبی برمی‌آید که خطاب در آیه به رسول خدا ﷺ و

۱. آیات الهی، گلچینی از آثار حضرت بهاءالله برای تلاوت در هر صبح و شب، ج ۱، ص ۱۸۹.
۲. شوری، ۱۳.

امت او است و اینکه مراد ازآنچه به نوح وصیت کرده همان شریعت نوح علیه‌السلام است. در جمله ﴿وَ الَّذِی أَوْحَینا إِلَیكَ﴾ مراد ازآنچه به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وحی‌شده معارف و احکامی است که مخصوص شریعت او است. هرچند که شریعت نوح و ابراهیم چند حکم بیشتر نبوده و در شریعت آنان تنها به مسائلی که خیلی مورد اهمیت بوده سفارش شده، اما شریعت اسلام همه‌چیز را شامل است. هم مسائل مهم را متعرض است و هم غیر آن را. ولی در آن دو شریعت دیگر، تنها احکامی سفارش شده بود که مهم‌ترین حکم و مناسب‌ترین آن‌ها به حال امت‌ها و به مقدار استعداد آنان بود.[1]

بنابراین انبیاء الهی برای تشریع احکام و قوانین الهی که سعادت دنیا و آخرت بشر را تأمین کند مبعوث گردیده و چیزی دیگری که ارسال پیامبران را لازم گرداند و باعث کمال انسان بشود وجود ندارد. پس با ادعای حسینعلی بهاء و تأکید بهاییان بر این مطلب که پیامبران برای تشریع قوانین و احکام مبعوث نمی‌شوند اولاً یک ادعای محض است و ثانیاً حسینعلی بهاء را از سلسله انبیاء الهی خارج نموده و درنتیجه بهائیت نمی‌تواند به‌عنوان دین آسمانی موردپذیرش قرار گیرد.

۱ . طباطبایی، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه: موسوی همدانی سید محمد باقر، ج ۱۸، ص ۳۷، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ ۵، ۱۳۷۴ ش.

۲. در ادیان الهی احکام و آموزه‌های دینی از سوی خدای متعال تشریع شده و انبیاء الهی آن را به مردم می‌رسانند؛ اما بهاییان مدعی هستند که بیت‌العدل اعظم به دلیل اینکه ملهم به الهامات غیبی و الهی است، احکام و قوانین شرعی بهاییان را تشریع می‌کند. این سخن بهاییان نیز امر غیرمعقول بوده و هیچ برهان و دلیلی را نمی‌پذیرد؛ زیرا بیت‌العدل بما هو بیت‌العدل موضوع برای الهام غیبی و الهی قرار نمی‌گیرد. الهام یا وحی الهی توسط شخص و فرد دریافت می‌گردد. همچنین مجموع نه نفر اعضای بیت العدل نیز به‌صورت دسته‌جمعی نمی‌تواند به‌حکم عقل دریافت‌کننده الهام و وحی الهی باشند. با توجه به اینکه به اعتراف خود بهاییان شخصی خاصی هم از میان اعضای بیت العدل محل الهام الهی و غیبی نیست، پس بیت‌العدل شایستگی تشریع قوانین و احکام الهی را ندارد، بلکه این نهاد یک تشکیلات سیاسی است و به بهائیانی که در دنیا پراکنده هستند خط داده و وظایف سیاسی آنان را معین می‌کند و یا اگر هم حکمی صادر می‌کند به میل خود و بر طبق مصالح سیاسی بهاییان است.

۳. این ادعای بهاییان که بیت العدل به‌صورت مجموعی دارای معصومیت است، از ادعای دیگری عقل ستیز است که در قالب خرافه و عوام‌فریبی می‌گنجد؛ زیرا ممکن نیست از مجموع نه نفر غیر معصوم، یک مجموعه معصوم تولید

شود. بلکه عصمت از صفات شخص و فرد است و از جمع شدن انسان‌های گناهکار عصمت به وجود نمی‌آید.

۴. افزون بر این‌ها کتاب اقدس حسینعلی نوری مجموعه‌ای از احکام و دستورات عملی است. اگر بهاییان راست می‌گویند که پیامبران برای تشریع احکام و قوانین نمی‌آیند، پس حسینعلی بهاء چرا در کتاب اقدس احکام و قوانین را جعل نموده است. در مقدمه کتاب اقدس، این کتاب به دلیل اینکه جامع احکام و قوانین بهائیت است، این‌گونه ارزش‌گذاری شده است: «چه زمانی مناسب‌تر از این است که در حال حاضر ترجمه موثّق امّ الکتاب آیین بهایی، کتاب مقدّس اقدس که محتوی حدود و احکام الهی برای دور بهایی است و به اراده الهی لااقل هزار سال امتداد خواهد یافت، اوّل بار به زبان انگلیسی طبع و نشر شود».[1] این سخنان افزون بر اینکه یک پارادوکس اعتقادی را در بهائیت محقق می‌کند، حدود و احکامی که در اقدس برای هزار سال تشریع شده و امتداد دارد، مرجعیت دینی بیت العدل را مبنی بر تشریع احکام دینی نیز زیر سؤال می‌برد؛ یعنی باوجود احکام و حدود و قوانینی که در اقدس برای هزار سال تشریع شده، بیت العدل حق تشریع هیچ حکم و قانون دینی را ندارد.

۱. حسینعلی بهاء، کتاب اقدس، مقدمه، ص ۶.

ولایت امری و بیت العدل در بهائیت

شبهه: در بهائیت از ۲۴ ولی یا وصی سخن به میان آمده است. بهاییان به دلیل اینکه بیت العدل اعظم زیر سؤال نرود، ۲۴ ولی را به ۲۴ پیر تفسیر نموده است. آنان مدعی هستند که دشمنان بهائیت این ۲۴ نفر را بر ولایت امری تطبیق می‌کنند تا مشروعیت بیت العدل اعظم را در بهائیت مورد خدشه قرار دهد. از دیدگاه بهاییان در ۲۴ شخصی که در بهائیت از آن سخن گفته سوءتعبیر شده و مراد از آن ۲۴ پیر است نه ولی یا امام. بهاییان به این امر معترف هستند که از میان ۲۴ پیر تنها مصداق ۲۰ پیر مشخص‌شده که ۱۹ نفر آن حروف حی هستند و یک نفر دیگر هم حاجی میرزا محمدتقی افنان است که هیچ‌کدام از این ۲۰ نفر ولی امر نبوده‌اند؛ اما چهار نفر دیگر که حال ذکر ایشان حکمت اقتضا ننماید بعداً ظاهر و آشکار شود.

پاسخ

از یک سوی رهبری فرقه بهائیت به عهده گروه ۹ نفره به نام «هیأت بیت العدل» سپرده‌شده است اما از سوی دیگر رهبران بهائیت از اوصیای ۲۴ گانه سخن گفته و به آمدن آن‌ها بشارت داده‌اند. بهاییان به خاطر وجود تعارض میان این بشارت‌های سران بهائیت و تشکیل بیت العدل اعظم جهت رهبری بهاییان، به تکاپو افتاده‌اند تا این تعارض را حل کنند و ازاین‌رو وصی را در سخنان سران خود به «پیر» تفسیر کرده‌اند.

بیت العدل اعظم بهاییان چه اینکه در این فرقه مسئله امامت و ولایت امری مطرح باشد و چه نباشد، بالذات یک امر باطلی است که بهاییان آن را به‌عنوان مرجعیت دینی خود پذیرفته‌اند و تصمیمات و مصوبات آن را به‌عنوان وحی الهی تلقی می‌کنند. ازنظر پایه‌گذار و رهبران اصلی فرقه بهائیت اعضای بیت‌العدل اعظم امنای خداوند و معصوم از خطا هستند[1] با توجه به اینکه نه علی‌محمد باب پیامبر بوده و نه حسینعلی نوری، نه‌تنها بیت العدل بلکه اصل آیین بهائیت از ریشه یک امر خرافی و باطل است؛ بنابراین هیچ‌کسی از بهاییان نخواهد پرسید که چرا در این فرقه به مسئله امامت توجه نشده و چرا امامان این آیین از سوی بزرگان آن معرفی نگردیده است؛ زیرا از یک مکتب خرافی و غیرعقلانی این‌گونه سؤالات غیرمعقول است.

اما آنچه مهم است این است که بر مبنای آموزه‌های بهائیت و سخنان بزرگان این فرقه چالش‌هایی ایجاد می‌گردد که بطلان و خرافی بودن این فرقه را به اثبات می‌رساند. در کتاب‌های حسینعلی بهاء به‌کرات انبیاء و اولیاء و اوصیاء در کنار هم ذکرشده و مراد از اوصیاء چه پیر باشند و چه ولی امرالله، در طول انبیاء قرار می‌گیرند یعنی کسانی که ولایت بر مردم دارند تا امور آنان را سرپرستی کنند.

۱ . حسینعلی نوری، اشراقات، ص ۲۷، خطی، بی‌تا

عبدالبهاء ۲۴ نفر بهائیت را در راستای اوصیا و جانشینان ادیان ابراهیمی قرار داده و آنان را ازنظر کمیت دو برابر و برتر و باعظمت‌تر از اوصیای پیامبران گذشته تلقی نموده تا به این وسیله عظمت و برتری بهائیت را نسبت به ادیان پیامبران الهی به رخ پیروان آن‌ها بکشد. او می‌گوید: «و در هر دوری اوصیا و اصفیا دوازده نفر بودند در ایام حضرت یعقوب دوازده پسر بودند و در ایام حضرت موسی دوازده نقیب رؤسای اسباط بودند و در ایام حضرت مسیح دوازده حواری بودند و در ایام حضرت محمد دوازده امام بودند؛ و لکن در این ظهور اعظم بیست‌وچهار نفر هستند دو برابر جمیع؛ زیرا عظمت این ظهور چنین اقتضا نماید این نفوس مقدّس در حضور خدا بر تخت‌های خود نشسته‌اند یعنی سلطنت ابدیه می‌کنند و این بیست‌وچهار نفوس بزرگوار هرچند بر سریر سلطنت ابدیه استقرار دارند باوجوداین به آن مظهر ظهور کلّی ساجدند و خاضع و خاشع و گویند که ترا شکر می‌کنیم»[1]

اگر به این سخنان عبدالبهاء توجه شود به‌وضوح می‌گوید که در دین بهائیت مانند سایر ادیان الهی جانشین و وصی برای آورنده آن وجود دارد. در سایر ادیان الهی این اوصیاء ۱۲ نفر بوده‌اند امّا در بهائیت به خاطر عظمتی که دارد، جانشین و وصی در آن به ۲۴ نفر افزایش داده‌شده است؛ بنابراین

۱. النور الأبهی فی مفاوضات عبدالبهاء، گفتگو بر سر ناهار، ص ٤٦، باهتمام کلیفورد بارنی امریکانیه جمع آوری و نشر گردید، فرج‌الله ذکی الکردی، مصر، چ ۲، ۱۳۳۹ هـ/۱۹۲۰ م.

چه بخواهیم و چه نخواهیم جانشینان و اوصیاء به‌عنوان مرجعیت دینی و سیاسی موضوعیت دارد و اگر این امور از آنان سلب گردد، وجود و معرفی آن‌ها هیچ نوع توجیه دینی، عقلی و عرفی ندارد.

بنابراین وقتی‌که در بهائیت از اوصیاء و رهبران دینی سخن گفته‌شده و سران این فرقه بشارت آمدن آن‌ها را داده چند مشکل اساسی را متوجه آیین بهائیت می‌کند:

۱. اشکال اول این است که باوجود اوصیای ۲۴ گانه که در دین بهائیت از آن خبر داده‌شده، بیت العدل بر مبنای آموزه‌های بهائیت مشروعیت خود را از دست می‌دهد؛ زیرا این اوصیا و اولیا هستند که باید به‌عنوان مرجعیت دینی و سیاسی، رهبری بهاییان را به عهده داشته باشند. همان‌گونه که در سخنان عبدالبهاء بیان شد، این اوصیا ۲۴ گانه به اوصیای ادیان الهی تشبیه شده و در ادیان الهی این اوصیا هستند که به‌عنوان مرجع دینی و سیاسی مطرح‌اند و پیروان هر دینی باید از آنان پیروی کنند.

۲. افزون بر اینکه بیست‌وچهار پیر در کلمات مؤسسان بهائیت یعنی باب و بهاء نیامده است، آنان باید این اوصیای و اولیای ۲۴ گانه را معرفی می‌کردند نه اینکه فقط به وجود ۲۴ نفر به‌عنوان پیر یا ولی یا وصی بشارت بدهند و پیروان خود را در حیرت و ابهام گذاشته که اصلاً آنان را نشناسند و وظیفه و جایگاه آنان را ندانند.

۳. اشکال دیگر این است که به خاطر این ابهام، پیروان علی‌محمد باب و حسینعلی نوری از پیش خود این ۲۴ نفر را بر حروف ۱۹ گانه حی تطبیق داده که یکی از آن‌ها علی‌محمد باب است. سپس برای اینکه مشروعیت بیت العدل اعظم بر مبنای خود بهائیت زیر سؤال نرود، همه آنان را به‌عنوان پیر تلقی نموده و می‌گویند که هیچ‌کدام آنان ولی امر نبوده‌اند. اگر این سخن بهاییان را بپذیریم دست‌کم رهبری علی‌محمد باب مردود شمرده‌شده و با مردودیت او بهائیت از ریشه تخریب‌شده و من یظهره اللهی حسینعلی نوری نیز زیر سؤال می‌رود.

۴. اگر بپذیریم که مراد از اوصیای ۲۴ گانه ۲۴ پیر است که این عنوان هم از تصوف به عاریت گرفته‌شده، فلسفه وجودی این پیرها از دیدگاه بهائیت روشن نیست. اگر پیرهای ۲۴ گانه هیچ نقشی در رهبری و هدایت بهاییان نداشته باشد، وجود آنان هیچ ارزشی ندارد و هیچ دلیل عقلی و عرفی بر لزوم وجود آن‌ها در بهائیت قابل اقامه نیست؛ بنابراین سخن از وجود پیرهای ۲۴ گانه و باور داشتن آن‌ها جز خرافه و خرافه گرایی چیزی دیگری نخواهد بود.

لقب (سر) و عبدالبهاء

شبهه: بهاییان می‌گویند که جمعی خیال‌باف بر این باور هستند که بعد از تسخیر فلسطین توسط جنرال اَلِنْبیْ

انگلیسی به حضرت عبدالبهاء لقب sir داده‌شده بنابراین امر بهایی ساخته انگلیس است. درحالی‌که در هنگام جنگ انگلیس با جمال پاشا در فلسطین، جمال پاشا خبر داد که عکا شهری است محصور به حصار و او از رسیدن آذوقه به آن جلوگیری خواهد کرد تا تمام ساکنین هلاك شوند و این دستاورد جنگ شما خواهد بود! اینست‌که مردم عکا و حوالی در قحطی بسیار سختی واقع شدند و قوت لایموت نبود. حضرت عبدالبهاء به تمام بهاییان که کارشان کشاورزی بود دستور دادند غلات خود را در میان مردم به‌رایگان پخش نمایند تا در حین آن چند ماه جنگ از میان نروند! بعد از خاتمه جنگ جنرال النبی از پادشاه انگلیس درخواست اعطاء لقب «سر» برای حضرت عبدالبهاء نمود که مردم را از هلاکت قطعی نجات داده بودند.

پاسخ

بهاییان پیوسته به دفاع از عقاید و سیاست فرقه بهائیت پرداخته و برای این امر از هر وسیله‌ای استفاده می‌کنند. این در حالی است که اشکالات اعتقادی و سیاسی که بر این فرقه و پیروان آن وجود دارد، قابل‌اغماض نبوده و با هیچ وسیله قابل دفاع نیست. در این شبهه از مغالطه‌ای استفاده نموده و می‌گویند که برخی از اینکه دولت انگلیس لقب «سِر» را به عبدالبهاء داده است این نتیجه را می‌گیرند که بهائیت توسط انگلیس تأسیس‌شده است.

اینکه نطفه بهائیت توسط علی‌محمد باب منعقد گردید و در تشکیل این نطفه قدرت‌های استعماری ازجمله دولت انگلیس نقش داشته یا خیر، دلیل روشنی بر آن وجود ندارد؛ اما در این مطلب که پس از ایجاد فرقه بهائیت توسط حسینعلی بهاء، این فرقه موردحمایت قدرت‌های استعماری علیه مسلمانان و به‌خصوص دولت عثمانیان قرارگرفته، تردیدی در آن وجود ندارد؛ بنابراین کسی از ملقب شدن عبدالبهاء به لقب (sir) این نتیجه را نمی‌گیرد که اساس و بنیاد این فرقه توسط انگلیس ساخته‌شده بلکه این نتیجه را می‌گیرند که انگلیس از بهائیت علیه دولت اسلامی عثمانیان حمایت نموده درست مانند وهابیت که در خدمت غربی‌ها برای نابودی دولت عثمانیان در جزیرةالعرب نقش بازی کرد.[1]

خوش‌خدمتی‌هایی که بهاییان به سرکردگی نوکر تمام‌عیار انگلیس (عبدالبهاء)، در فرایند خلع ید عثمانی‌ها از کشورهای عربی انجام دادند، برای بهاییان نتیجه نه‌چندان دلچسپ داشت، چون آنچه انگلیسی‌ها به او دادند، نشان لیاقت «سِر» درواقع نشان نوکری حلقه‌به‌گوش بودن برای خدمت به استعمار بود. این نشان برای همیشه عنان اختیار او را به دست انگلیسی‌ها داد و از سوی حمایت‌های پنهانی انگلیس از بهائیت را آشکار کرد.[2]

۱ . رک: عثیمین، عبدالله صالح، تاریخ المملکة العربیة السعودیة، ج ۲، ص ۸۳، ریاض، فهرسة مکتبة الملک فهد الوطنیة اثناء النشر، چ ۱۵، ۱۴۳۰ق/۲۰۰۹ م.

۲ . حسنلو، امیرعلی، استبداد، استعمار و بهائیت، ص ۱۴۵-۱۴۶، قم، مرکز

درواقع عباس افندی (عبدالبهاء) پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ م؛ که دولت روسیه تزاری منقرض گردید، سیاست سرکار آقا (عبدالبهاء) به‌جانب انگلیسیان متمایل شد. گذشت ایام پرده از حقایق برداشت و عثمانی‌ها دریافتند که عباس افندی به نفع دولت انگلیس جاسوسی می‌کند و جمال پاشا فرمانده کل قوای عثمانی قصد اعدام وی را نمود.[۱] به گفته شوقی افندی چون این گزارش به لرد بالفور وزیر امور خارجه وقت رسید در همان یوم وصول دستور تلگرافی به جنرال النبی سالار سپاه انگلیس در فلسطین صادر و تأکید اکید نمود که به جمیع قوی در حفظ و صیانت حضرت عبدالبهاء و عائله و دوستان آن حضرت بکوشد.[۲]

به گفته شوقی ربانی پس از اختتام جنگ و اطفاء نایره حرب و قتال اولیاء حکومت انگلستان از خدمات گران بهایی که حضرت عبدالبهاء در آن ایام مظلم نسبت به ساکنین ارض اقدس و تخفیف مصائب و آلام مردم آن سرزمین مبذول فرموده بودند در مقام تقدیر برآمدند و مراتب احترام و تکریم خویش را با تقدیم لقب «نایت هود» و اهداء نشان مخصوص از طرف دولت مذکور حضور مبارک ابراز داشتند و

مدیریت حوزه های علمیه، چ ۱۳۹۴۱ ش.

۱ . زاهد زاهدانی، سید سعید، بهائیت در ایران، ص ۲۲۴، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چ ۴، ۱۳۸۸ ش.

۲ . شوقی ربانی، کتاب قرن بدیع، ص ۶۲۳، ترجمهء نصر الله مودّت، مؤسّسهء معارف بهائی بلسان فارسی، چ ۲، ۱۴۹ بدیع - ۱۹۹۲ میلادی.

این امر با تشریف و تجلیل و فیر در محلّ اقامت حاکم انگلیز در حیفا برگزار شد و در آن احتفال پراحتشام جمعی از رجال و اعاظم قوم از ملل و شعوب مختلفه حضور به هم رسانده و در انجام مراسم شرکت نمودند.[1]

افـزون بـر ایـن، عـبدالـبهـاء خـود درگـرفـتـن لـقـب سـر از دولـت انگلیس سماجت ورزیـده و ژنـرال الامبی و مژرتودر پول انگلیسی را خسته نموده که از دولت انگلیس برای او لقب سر را تقاضا نمایند تا عبدالبهاء آن را مقام و شأن خود شناخته و بـرای آن جشن بگیرند و صـدای ساز و تنبور بلند کـرده خودنمایی نمایند و از این مجلس بزم عکس‌برداری نمایند؛ و ایـن عکس که همراه صاحب‌منصبان انگلیسی برداشته‌شده امروز در منزل اغلب بهاییان وجود دارد.[2]

عبدالبهاء نیز به شکرانه ایـن حمایت انگلیس دست به دعا برداشته و این‌گونه گفت: «اللهم ان سـرادق العدل قد ضربت اطنابها علی هـذه الارض المقدسه... و نشکرک و نحمدک... اللهم ایـد الامبـراطور الاعظم جـورج الخامس عامل انگلیزا بتوفیقاتک الرحمانیه و ادن ظلها الظلیل علی هـذه الاقلیم الجلیل...»[3] یعنی بارالها، سـراپـرده عدالت در این سرزمین برپا شده و من ترا شکر و سپاس می گویم ...

۱ . همان، ص ۶۲۵.
۲ . عبدالحسین آیتی، کشف الحیل، ص ۲۲، تهران، ۱۳۲۶ ش.
۳ . بهائیت در ایران، ص ۲۲۵.

پروردگارا امپراطور بزرگ جورج پنجم پادشاه انگلستان را به توفیقات رحمانیت موید بدار و سایه بلند پایه او را بر این اقلیم جلیل (فلسطین) پایدار ساز.

عبدالبهاء در این دعای خود به صراحت از پیروزی انگلیس بر حکومت اسلامی عثمانیان رضایت خود را ابراز داشته و برای پیروزی انگلیس به شور و شعف آمده و برای پادشاه انگلیس دعا کرده و دوام حکومت او را از خدای متعال طلب می‌کند.

موضع بهاییان در جدال میان اسرائیل و فلسطین

شبهه: در مورد اینکه در جدال بین اسرائیل و فلسطین حق با کدام طرف است، باید گفت که حق این است که همه انسان‌ها، باید صرف‌نظر از نژاد و مذهب و جنس و رنگ، بتوانند در کنار یکدیگر زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشند و به سعادت و تعالی یکدیگر کمك کنند و هر تفکری که مانع تحقق چنین شرایطی باشد، ناحق است. راهکار دیانت بهائی برای پایان دادن جنگ و تجاوز، تأثیر در افکار و عقول و ترویج فرهنگ مدارا و احترام به حقوق و آزادی‌های دیگران و سوق دادن افکار عمومی و جلب‌توجه رهبران جهان به این حقایق است. جامعه بهائی یك قدرت سیاسی نیست که بتواند همه ابزارهای معمول در این عرصه را بکار گیرد و وارد شدن به چنین حوزه عملکردی، دیانت بهائی را از یك اعتقاد

جهان‌شمول، به یك حزب سیاسی با منافع محدود گروهی تنزل خواهد داد و ماهیت خود را نقض خواهد کرد؛ بنابراین جز کمک‌های انسان دوستانه و حمایت و سعی در کاهش نفرت و تعصب، کار بیشتری از دست جامعه بهائی، برای برقراری صلح و آشتی ساخته نیست.

پاسخ

سال‌های متمادی است که خاک فلسطین توسط رژیم صهیونیستی اسرائیل اشغال‌شده و حکومت نامشروع را در این سرزمین ایجاد نموده است. این رژیم اشغالگر پیوسته بر فلسطینیان ظلم روا داشته و آنان را از حق مسلمشان محروم کرده و به کشتار آنان می‌پردازند. با توجه به اینکه مرکز رهبری بهائیت تحت عنوان «بیت العدل اعظم» در این سرزمین قرار دارد، بهاییان در جدال بین اسرائیل و فلسطین در ظاهر سکوت اختیار نموده و این سکوت خود را به این دلیل توجیه نموده که بهائیت منادی صلح جهانی است و دخالت در این امور، بهائیت را به یک حزب سیاسی تنزل می‌دهد.

یکی از شعارهای بهائیت صلح جهانی و وحدت عالم انسانی است. بهاییان مدعی هستند که بهائیت می‌تواند صلح جهانی را به وجود آورد. آنان مدعی هستند که صلح

اکبر یکی از بشارت‌های حسینعلی بهاء است[1] و یا اینکه گفته است: اسّ اعظم که اداره خلق به آن مربوط و منوط آنکه اوّل باید وزرای بیت عدل صلح اکبر را اجرا نمایند تا عالم از مصاریف باهظه فارغ و آزاد شود. این فقره لازم و واجب چه که محاربه و مجادله اسّ زحمت و مشقّت است.[2]

درحالی‌که صلح جهانی و وحدت عالم انسانی با شعار دادن تحقق‌پذیر نیست. بهاییان این شعار را برای فریب مردم بر زبان جاری نموده و درعین‌حال می‌گویند ما به خاطر اینکه منادی صلح هستیم برای ایجاد صلح جهانی از زور استفاده نمی‌کنیم. در حالی که صلح ایجاد جهانی بدون حکومت و اجرای عدالت امکان‌پذیر نیست.

اما عبدالبهاء پسر حسینعلی نوری مطلبی دارد که این شعار بهائیت را زیر سؤال می‌برد. او می‌گوید: جهان‌گشایی و کشورستانی ممدوح و بلکه در بعضی‌اوقات جنگ بنیان اعظم صلح است و تدمیر سبب تعمیر.[3] عبدالبهاء در این جمله کوتاه کشورگشایی و کشور ستانی را ستوده و جنگ را مقدمه صلح جهانی و تخریب را مقدمه تعمیر و آبادانی دانسته است.

۱ . جمال اقدس ابهی، مجموعه‌ای از الواح، ص ۱۲، لانگنهاین – آلمان، لجنه نشر آثار امری بلسان فارسی و عربی، نشر اول، ۱۳۷ بدیع.

۲ . مجموعه‌ای از الواح، ص ۵۰

۳ . عبدالبهاء، رساله‌ء مدنیه، ص ۸۳، صادره از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء، لانگنهاین ـ آلمان، لجنه نشر آثار امری بلسان فارسی و عربی، چ ۴، ۱۴۱ بدیع /۱۹۸۴ میلادی.

با توجه به اینکه بهاییان آیین بهائیت را منادی صلح جهانی و وحدت عالم انسانی می‌دانند، باید در جدال بین اسرائیل و فلسطین موضع روشنی داشته باشد. آیینی که ادعای حقانیت و جهان‌شمولی دارد و می‌خواهد همه دنیا را تحت تسلط خود درآورد، هم به‌حکم عقل و هم به‌حکم شعار بهائیت مبنی بر ایجاد صلح در جهان، باید توانایی تشخیص حق و باطل در جدال‌های سیاسی و دینی را داشته باشد و بدون هیچ ترس و ملاحظه‌ای بر حقانیت یکی از دو طرف و یا دست‌کم بر بطلان هردو طرف حکم کند و موضع خود را به‌صورت شفاف به جهانیان ارائه دهد. از عجز این دین و پیروان آن از صدور چنین حکمی، این نتیجه به دست می‌آید که بهائیت یک آیین بی‌بنیاد و بی‌محتوا است و قدرت تشخیص حق از باطل را ندارد و یا اینکه سران و پیروان آن از قدرت حاکم بر خودشان می‌ترسند و یا اینکه حامی جریان و قدرت باطل هستند و در این امر سکوت می‌کنند.

دینی که نتواند دست‌کم از مظلوم حمایت کند و از ظالم تبری بجوید نمی‌تواند صلح جهانی را به وجود آورد. هیچ دینی با حمایت از حق و مظلوم و سرکوب نمودن باطل و ظالم به حزب سیاسی تبدیل نشده است، بلکه جهان‌شمولی خود را با این موضع‌گیری شفاف ثابت نموده‌اند. به همین دلیل تمام ادیان الهی برای رفع ظلم و حمایت از مظلومان در جهت هدایت بشر نازل‌شده و سنت الهی در تمام ادیان آسمانی بر این امر جاری بوده است.

قرآن کریم در آیات متعددی مردم را در دفاع حق دعوت نموده است. دریکی از آیات فرموده است: ﴿وَ لا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾[1]؛ و حق را با باطل نیامیزید! و حقیقت را بااینکه می‌دانید کتمان نکنید!» اسلام با این آموزه خود الهی بودنش را ثابت می‌کند. خداوند در این آیه شریفه دستور داده که حق را با باطل نیامیزید تا مردم به‌اشتباه بیفتند و همچنین حق را مکتوم ندارید درحالی‌که می‌دانید و از آن آگاهید. پس هم کتمان حق، جرم و گناه است و هم آمیختن حق و باطل که هر دو ازنظر نتیجه، یکسان می‌باشند. حق را بگوئید هرچند به زیان شما باشد و باطل را با آن نیامیزید هرچند منافع زودگذرتان به خطر بیفتد.[2]

بهاییان با این موضع خودشان در جنگ بین اسرائیل و فلسطین حق و با باطل را درهم‌آمیخته بلکه حق را کتمان نموده و جرئت بیان آن را ندارند.

قرآن کریم افزون بر تأکید بر اظهارنظر در بین حق و باطل مردم را مخاطب قرار داده تا برای رهایی مظلومان علیه ظالمان قد علم کرده و با آنان بجنگند و کسانی را که در برابر ظالمان نمی‌ایستند مورد نکوهش قرار داده است: ﴿وَ ما لَكُمْ لا تُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ

۱ . بقره،۴۲.

۲ . مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۲۰۹، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چ۱، ۱۳۷۴ش.

أَهْلُها وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيا وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ نَصيراً﴾؛ چرا در راه خدا و (در راه) مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف‌شده‌اند، پیکار نمی‌کنید؟! همان افراد (ستمدیده‌ای) که می‌گویند: «پروردگارا! ما را از این شهر (مکه)، که اهلش ستمگرند، بیرون ببر! و از طرف خود، برای ما سرپرستی قرار ده! و از جانب خود، یار و یاوری برای ما تعیین فرما!»[1]

با این آیات و دستورات الهی دین مبین اسلام نه‌تنها به یک حزب سیاسی تبدیل نشده است بلکه جهان‌شمولی آن برای همگان ثابت گردیده است. حتی قرآن مؤمنین را در جدال‌های بین مسلمانان دستور دخالت داده و فرموده است: ﴿وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَينَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَى الْأُخْرى فَقاتِلُوا الَّتي تَبْغي حَتَّى تَفيءَ إِلى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَينَهُما بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يحِبُّ الْمُقْسِطينَ﴾؛ و هرگاه دو گروه از مؤمنان باهم به نزاع و جنگ پردازند، آن‌ها را آشتی دهید و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به‌فرمان خدا بازگردد و هرگاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد)، در میان آن دو به عدالت صلح برقرار سازید و عدالت‌پیشه کنید که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست می‌دارد.»[2]

۱. نساء، ۷۵.
۲. حجرات، ۹.

تحقق صلح و آشتی با شعار امکان‌پذیر نیست بلکه باید عملاً وارد عمل شده و از طرفی که بر حق است حمایت نموده و برای دفع ظلم، طرفداران آن سرکوب گردد. این چیزی است که عقل انسان نیز آن را می‌طلبد و هرگز با این رفتار عادلانه دین اسلام و هیچ دینی دیگری تبدیل به حزب سیاسی نمی‌شود.

بنابراین از موضع بهاییان در جدال بین اسرائیل و فلسطین که می‌گویند مردم باید در کنار یکدیگر زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشند و به سعادت و تعالی یکدیگر کمك کنند و هر تفکری که مانع تحقق چنین شرایطی باشد، ناحق است این نتیجه به‌وضوح حاصل می‌گردد که بهاییان حامی اسرائیل است و در این جدال حق را به اسرائیل می‌دهند زیرا اسرائیل ولی‌نعمت بهاییان است و هستی و حضور بهائیت را در این کشور مرهون حمایت‌های اسرائیل می‌دانند و اگر دولت اسرائیل سرنگون شود، پایگاه و مرکزیت بهائیت از این سرزمین برچیده می‌شود.

سیاست از نگاه بهائیت

شبهه: سیاست از دیدگاه بهائیت به معنای دروغ، نیرنگ و ریا هست. با توجه به اینکه سیاست در پی توجیه وسیله برای رسیدن به هدف است، حکومت و سیاست به‌طور مطلق در آیین بهایی مردود و مطرود است و با سازوکار

اخلاقی دیانت بهایی هماهنگ نیست. به همین دلیل بهائیت از این امور غیراخلاقی مبرا بوده و هرگز در امور سیاسی و حکومتی دخالت نکرده و نمی‌کند.

پاسخ

در جامعه بشری از زمانی که تاریخ گواهی می‌دهد مردم با دین سروکار داشته و برای اداره جامعه از قوانینی تحت عنوان دین پیروی کرده و می‌کنند. در این راستا خداوند متعال دینی را با فرستادن پیامبران جهت هدایت بشر نازل فرموده که هم از انحرافات ادیان ساخته دست بشر آنان را نجات دهد و هم با پیروی از آن، سعادت دنیا و آخرت بشر را تأمین کند. آخرین دین خدا دینی است که با رسالت پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله برای بشر فرستاده‌شده است که ازهرجهت کامل و بی‌عیب و نقص است؛ اما حسینعلی بهاء آیین بهائیت را با ادعای آسمانی بودن جایگزین دین مبین اسلام پنداشته که نه‌تنها بی‌محتوا و ناقص و ناکارآمد است بلکه بد محتوا و مملوی از اباطیل و خرافه و گزافه است.

یکی از گزافه‌گویی این دین نفی سیاست و حکومت دینی است که در این آیین ادعا شده است. بهاییان با این تلقی که حکومت و سیاست به معنای دروغ و نیرنگ بازی است و با سازوکار اخلاقی منافات دارد و ازاین‌رو در آیین بهایی به‌طور مطلق مردود و مطرود است، به عوام‌فریبی دست یازیده و

خواسته‌اند وانمود کنند بهائیت دینی است که از دروغ و ریا و نیرنگ بازی پاک و منزه است. بهاییان از یک‌سو ادعا می‌کنند که آیین بهائیت مانند ادیان آسمانی، از سوی خداوند برای هدایت بشر نازل‌شده است و از سوی دیگر با این تلقی از سیاست و حکومت همه‌چیز خود را به باد فنا داده و آن را تبدیل به یک مکتب اخلاقی نموده که برای مسائل اخلاقی نیز سخنی برای گفتن ندارد؛ زیرا دینی که برای اداره مردم و تأمین احتیاجات دنیوی آنان و برای حفظ امنیت و استقلال و دفع تجاوز دشمنان و رفع فتنه و فساد دست‌کم برای پیروان خود برنامه‌ای نداشته باشد، چیزی نیست که حتی به‌عنوان یک حزب قابل‌پذیرش باشد.

دین که سرنوشت جامعه و پیروان خود را رقم می‌زند باید دارای هدف و غایت باشد. دینی که هیچ هدفی برای بشر نداشته و به‌ویژه دینی که ادعای آسمانی بودن را هم داشته باشد به‌حکم عقل نبودش از بودنش برتر خواهد بود؛ زیرا خداوند به‌حکم عقل از کار و عمل بیهوده منزه است و دینی را نمی‌فرستد که هیچ دردی از مردم دوا نکند؛ بنابراین دین از منظر عقل باید دارای غایت معقول باشد و در غیر این صورت به دلیل بیهوده بودن، باطل خواهد بود.

علت غایی دین به دو غایت میانی و نهایی منشعب می‌شود که جامع بین آن تحقق سعادت دنیا و آخرت است. هدف میانی دین قیام مردم به قسط و عدل است و هدف

نهایی آن نورانی شدن به نور الهی است؛ یعنی در پرتو تحقق هدف و غایت، سعادت دنیا و آخرت تأمین می‌شود. ازاین‌رو در قرآن کریم آیه ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾[1] هدف میانی و آیه ﴿كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾[2] هدف نهایی را بیان می‌کند.[3]

غایت و هدف میانی دین این است که با اجرای قسط و عدالت، سعادت دنیوی مردم را تأمین کند. به این معنا که تعالیم و دستورهایی برای این منظور داشته باشد تا اگر مردم بخواهند با کارگیری آن‌ها زندگی خود را سامان دهند و این سامان‌دهی به‌گونه‌ای باشد که هدف نهایی دین که عبارت از سعادت اخروی است، بر آن مترتب گردد.

سعادت دنیوی که با اجرای قسط و عدالت قابل تحقق است نیازمند به حکومت و دولت دینی است؛ زیرا این هدف بدون حکومت قابل تحقق نیست؛ بنابراین دین حق باید حکومت‌مدار بوده و برای تشکیل آن راهکارهای مناسب و معقول داشته باشد. دینی که در این رابطه سخنی برای گفتن ندارد، از منظر عقل نمی‌تواند حق باشد.

۱. الحدید، ۲۵.
۲. ابراهیم، ۱.
۳. جوادی آملی، عبدالله، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، ص ۳۰، قم، مرکز نشر اسراء، چ ۶، ۱۳۹۱ ش.

آیت‌الله جوادی می‌گوید: «حکومت در دین نقشی ارزشمند دارد و نیز از آن حیث که در اعمال‌نظر دین، نسبت به امور اجتماعی مردم سهم به سزایی دارد، از جایگاه مهمی برخوردار است. ازاین‌رو نگرش دین به حکومت، تنها ازآن‌جهت نیست که برای رسیدن به بعضی اهداف، بهتر است از حکومت کمك بگیرد، بلکه آن را امری می‌داند که بی آن به بسیاری از اهداف عمده خود در عرصه‌های فردی و اجتماعی دست نمی‌یابد».

او می‌افزاید: برای تبیین چگونگی ارتباط دین و سیاست و حکومت، کافی است که به میزان ثمربخشی حکومت در «اجرا و ارائه دین» نگریسته شود. هراندازه، این نگرش، همه‌جانبه و دقیق صورت گیرد، ارتباط مزبور واضح‌تر خواهد شد؛ تا آنجا که روشن می‌شود ارتباط حکومت و دین، ارتباطی عمیق و سرنوشت‌ساز و ضروری است.

برای درك چگونگی ارتباط بین دین و حکومت، دو اصل اساسی قابل‌توجه است.

۱. حاکمیت مطلق الهی؛ از منظر دین، حکومت و مدیریت جامعه تنها از آن مدیر و مدبّر مطلق هستی است و نیز تنها کسانی می‌توانند عهده‌دار این سمت شوند که از سوی پروردگار به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم برگزیده شوند و در مسیر حکومت الهی گام بردارند. در پرتو تحقق این اصل،

مردم از قوانین و دستورات الهی که حافظ مصالح واقعی انسان است بهره‌مند می‌شوند و در لوای حکومتی به سر می‌برند که مبنای تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌های آن، دین و تعالیم آن است.

۲. حق انتخاب و آزادی تکوینی؛ انسان تکویناً آزاد آفریده‌شده است و هرگز بر پذیرش هیچ حاکمیتی اعم از الهی یا غیر آن مجبور نیست. ازاین‌رو، به‌حکم آیه «لا إِكْراهَ فِي الدِّين» نه در اصل دین، تحمیل رواست و نه حکومت دینی می‌تواند اجباری باشد؛ هرچند که انسان تشریعاً باید دین و حاکمیت الهی را بپذیرد. تصمیم اجرا یا عدم اجرای دستورها و قوانین الهی در جامعه به دست مردم است و آنان‌اند که اراده خود را برای تشکیل حکومت دینی و زندگی الهی بروز می‌دهند تا چنین حکومتی ایجاد شود و با حمایت آن‌ها برقرار بماند.[1]

چیزی که در درون حکومت دینی برای سعادت و آرامش نقش اساسی دارد، قوانین عادلانه و معقول نظامی و جنگی است. جنگ برای همه افراد جامعه بشری حتی برای اطفال یک پدیده بسیار آشنا و ناخوشایند است. این پدیده اجتماعی باوجوداینکه در مکان و زمان خاصی محدود نمیشود در میان افراد جامعه از عوامل مختلف

۱ . ر.ک: عبدالله جوادی آملی، نسبت دین و دنیا، ص ۲۰- ۲۳، قم، مرکز نشر اسراء، چ ۷، ۱۳۹۱ ش.

ناشی می‌گردد. بسیاری از عوامل و علت‌های جنگ‌ها را خواست‌های حیوانی از قبیل قدرت‌طلبی، خودخواهی، زیاده‌خواهی، قوم‌گرایی در راستای برتری‌جویی، تعصّبات ملّی، دشمنیهای شخصی و قومی و... تشکیل میدهد. برخی از جنگ‌ها دارای عوامل و انگیزه‌های به‌ظاهر دینی و مذهبی هستند که غالباً از این عوامل معنوی برای تحریک احساسات دینی و مذهبی مردم به‌عنوان پوشش بر عوامل مادی و هواهای نفسانی جنگ‌افروزان استفاده می‌شود.

این واقعیت هم قابل‌انکار نیست که جنگ‌های مقدس و مشروع دینی و عقلی نیز در جامعه بشری وجود داشته و خواهد داشت که این‌گونه جنگ‌ها غالباً دفاعی بوده و یا برای نجات مظلومین از چنگ ظالمان و زورگویان و احقاق حق انجام می‌گیرد.

بنابراین جنگ در جامعه بشری یک پدیده اجتناب‌ناپذیر است و این ادعا که یک قوم و یا یک دین و مذهب می‌تواند جنگ را از صفحه روزگار محو کند، ادعای غیرقابل تحقق است. مگر اینکه همه انسان‌ها به فرشته تبدیل‌شده و معصوم گردند که در این صورت هیچ نوع اصطکاک و بر خود در میان آنان در عرصه معنا و مادّه قابل‌تصور نخواهد بود و یا اینکه یک حکومت مقتدر و عادل جهانی به وجود آید تا ریشه این پدیده شوم را از بین ببرد.

پس دینی که مدعی حقانیت است باید در مورد این پدیده اجتناب‌ناپذیر دارای قوانین عادلانه باشد تا درصورتی‌که با آن روبرو گردد، بتواند از حکومت و مردم تحت ولایت خود دفاع کند و در این راستا هیچ ظلمی بر کسی تحقق پیدا نکند. نبود این‌گونه قوانین و یا معیوب و ناقص بودن آن در یک دین دلیل بر نقص دین است و آن را در منظر عقل زیر سؤال قرار می‌دهد.

همچنین انسان برای تحقق سعادت دنیوی به عدالت اجتماعی، ظلم‌ستیزی، حل‌وفصل دعواهای حقوقی و جنایی، امنیت خانوادگی، امنیت اقتصادی، فقرزدایی، برنامه‌های عادلانه اقتصادی، صلح و امنیت اجتماعی، تأمین شرایط مناسب برای انجام عبادات و مراسم دینی، رفع اختلافات خانوادگی در امور مالی به‌ویژه ارث و تقسیم اموال و... نیازمند است. دین حق باید برای این موارد آموزه‌های مناسب و عادلانه داشته باشد. بی‌اعتنایی مردم به این امور، دینی را که نسبت به آن‌ها ساکت بوده و یا موضع منفی داشته باشد، موجّه و معذور نمی‌گرداند. چنانکه مسائل اعتقادی سالم نیز همین وضعیت را در میان مردم دارد؛ به این معنا که دین حق آموزه‌های اعتقادی سالم و مطابق باعقل و فطرت را به مردم عرضه می‌کند ولی ممکن است برخی به آن متدین شوند و برخی هم از آن‌ها سر برتابند.

بنابراین حکومت و سیاست دینی، دروغ و ریا و مردم‌فریبی نیست بلکه سیاست و حکومت دینی احکام

و دستورات الهی را در معرض اجرا قرار می‌دهد تا جامعه به سعادت دنیوی و آسایش زندگی برسد؛ اما اینکه برخی از حکمرانان دینی نتوانسته‌اند سیاست‌های دینی را اجرا کنند، دلیل بر این نمی‌شود که ما باید از دینی پیروی کنیم که هیچ برنامه سیاسی و حکومتی نداشته باشد.

به‌هرحال دین الهی باید رهبری دینی را برای مردم معرفی نموده و برنامه حکومت‌داری دینی را برای آنان بیان کند و اینکه مردم ممکن است از رهبر دینی پیروی نکنند و یا حکومت دینی تشکیل ندهند، دلیل بر این نمی‌شود که دین به این امور نپردازد.

روحانیت هر دین عامل اختلاف و بی‌دانشی

شبهه: دیانت بهایی مردان روحانی از قبیل آخوند و مفتی و کشیش ندارد. بهائیت به‌جای آن، سعی کرده است همه باورمندان به این آیین، اهل علم و پژوهش باشند و خیلی از مسائل را از طریق مشورت حل کرده است. وجود قشر ممتازی به نام روحانیت باعث ورود فساد در دین و رونق بازار مرید و مرادی و شکل‌گیری تحزب و فرقه‌گرایی می‌شود. در دنیای امروز داستان مرید و مراد در میان افراد بشری وجهه‌ای جذاب ندارد و رو به نابودی است. ازاین‌رو تقلید که در ذات خود، از بی‌دانشی و بی‌خردی حکایت می‌کند، موردپسند روح جامعه بشر امروزی نیست. امروز، روز آزاداندیشی و تفکرات

و تأملات شخصی است. بر همین اساس دیانت بهایی نیز مطابق با نیاز و روح زمانه، داستان تقلید را به کناری نهاده است و هر شخص بهایی را موظف ساخته به‌جای آن‌که دیگران برایش بیندیشند و تصمیم بگیرند، خود پرچم تحرّی حقیقت را به دست گیرد و بر اساس آن حرکت کند. بهاییان به‌جای تکیه بر مردان روحانی، سیستم مشاوره در امور جامعه مذهبی و حتی وضع قوانین دینی را موردتوجه قرار داده و پرواضح است که در سیستم مشاوره؛ مرد خاخام، کشیش، موبد و یا آخوند، به‌عنوان کسی که آخرین حرف را می‌زند؛ دیگر جایی ندارد. این‌یکی از افتخارات دیانت بهایی است که این سیستم ناپسند و مخرّب را از دین خود زدوده و به‌جای آن بساط مجالس شور را بسط داده است.

پاسخ

بشر در طول تاریخ با دین زندگی کرده‌اند. دین در زندگی انسان یک امر پذیرفته‌شده است. ازاین‌رو حتی انسان‌های وحشی و باستانی نیز دارای راه و روشی بوده‌اند که در نزد آنان تقدس دینی داشته است. لازمه دین‌داری، تقید به همان دینی است که از سوی پیروان آن پذیرفته‌شده است؛ بنابراین هیچ دینی به پیروانش اجازه نمی‌دهد که از دین دیگری پیروی کند و درعین‌حال از پیروان همان دین نیز محسوب گردد. همچنین در هر دینی نیازی به متخصص همان دین وجود دارد؛ اما بهاییان مدعی هستند این

محدودیت‌ها را شکسته، ازاین‌رو در بهائیت نیازی به متخصص دین وجود ندارد؛ بنابراین بر اساس اصل تحری و آزاداندیشی بهاییان نباید از هیچ عالم دینی بهائیت پیروی کنند.

آفرینش انسان برای رسیدن به کمال معنوی است که از طریق تعلیم و تربیت صحیح و اصلاح اخلاقی به دست می‌آید و خدای متعال انبیای بزرگی برای این منظور به‌سوی انسان‌ها مبعوث نموده است: «خداوند بر اهل ایمان منت گذاشت که رسولی از خودشان در میان آنان برانگیخت که بر آن‌ها آیات خدا را تلاوت کند و نفوسشان را از هر نقص و آلایش پاك گرداند و به آن‌ها شریعت و حقایق حکمت بیاموزد هرچند قبلاً گمراهی آنان آشکار بود».[1] پس از انبیای الهی این وظیفه به عهده علمای دین گذاشته‌شده است که در روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل‌شده: «العلماء ورثة الانبیاء؛ علما ورثه و جانشینان پیامبرانند».[2]

در هر دینی نیاز به متخصص آن دین وجود دارد تا پیروان آن دین را از جهات مختلف هدایت نموده و به نیازهای معنوی و مادی آنان که به دین مربوط می‌شود پاسخ دهند. این هدف بدون متخصص دینی که در اسلام همان عالمان

۱. آل عمران، ۱۶۴ و جمعه، ۲.

۲. کلینی، محمد، کافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ هـ ش، ج ۱، ص ۳۲، باب صفه العلم و فضله و فضل العلماء.

دین هستند و در عرف به نام‌های مجتهد، روحانی و ملا و امثال این‌ها یاد می‌شوند، امکان‌پذیر نیست. همان‌گونه که در سایر علوم نیز کسانی با تعلیم و تحصیل به درجه تخصص می‌رسند و آنانی که دارای تخصص نبوده و آگاهی از آن علم ندارند باید جهت رفع احتیاجات مربوط به آن علم به اهلش رجوع کنند و این یک قاعده عقلی و عقلایی است و هیچ خدشه‌ای بر آن وارد نیست.

قرآن کریم کتاب دینی مسلمانان بر مسئله تعقل و تفکر تأکید به سزایی دارد و در آیات متعددی انسان را به‌سوی این امر دعوت نموده است، ازجمله این آیه است که می‌فرماید: «در آفرینش آسمان‌ها و زمین آمدوشد شب و روز و کشتی‌هایی که در دریا به سود مردم درحرکت‌اند و آبی که خداوند از آسمان نازل کرد و با آن زمین را پس از مرگ زنده نموده و انواع جنبندگان را در آن گسترده و همچنین در تغییر مسیر بادها و ابرهایی که در میان زمین و آسمان معلق‌اند، نشانه‌هایی است برای مردمی که عقل دارند و می‌اندیشند».[1]

تقلید در دین، راه پسندیده‌ای نیست و این مطلب در قرآن کریم مردود شمرده‌شده و دریکی از آیات چنین بازگو شده است: «و هنگامی‌که به آن‌ها گفته شود ازآنچه خدا نازل کرده پیروی کنید می‌گویند: بلکه ما ازآنچه پدران خود

۱ . بقره، ۱۶۴.

را یافتیم پیروی می‌نماییم، آیا نه این است که پدران آن‌ها تعقل نکردند و هدایت نشدند؟»[1] آیه ۱۷۱ سوره بقره کسانی را که در آیات و گفتار انبیاء تعقل نمی‌کنند به حیوانات کور و کر و لال تشبیه نموده و آیه ۲۲ سوره انفال کسانی را بدترین جانور در نزد خدا معرفی نموده که در برابر سخن حق کور و کر و لال‌اند و از عقل خود کار نمی‌گیرند. البته بهره‌گیری از عقل برای کسی که مقدور نیست تقصیری نخواهد داشت اما بر نوع انسان که از قدرت تفکر و تعقل برخوردار است لازم است که تا حد ممکن تلاش خود را در مستدل نمودن عقاید اسلامی مبذول بدارد و بیشتر از توان تکلیفی ندارد چراکه خداوند فرموده است: ﴿لا یکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَها﴾؛ خداوند هیچ‌کس را، جز به‌اندازه توانایی‌اش، تکلیف نمی‌کند.»[2]

از دیدگاه اسلام که مقتضای عقل است، در امور اعتقادی و به‌اصطلاح اصول دین و مسائل علمی و عقلی دین، تقلید جایز نبوده ولی درعین‌حال مردم در این امور نیاز به معلم و استاد و رهنما دارند و تعلیم و تعلّم، همان‌گونه که در سایر علوم از مصادیق تقلید نیست، در علوم دینی نیز آموزش علوم دینی تقلید محسوب نمی‌گردد و وجود متخصص در حوزه‌های مختلف، تحت عناوین، مجتهد، مفسر، متکلم، فقیه، روحانی و امثال این‌ها ضرورت عقلی است. دینی

۱. بقره،۱۷۰.
۲. بقره،۲۸۶.

که ازاین‌گونه متخصصین عاری باشد و یا وجود معلم و متخصص دینی را نفی کند، لازمه آن این خواهد بود که این دین چیزی برای یادگیری و تعلیم و تعلّم ندارد و به‌اصطلاح دقیق‌تر معلم و متخصص دینی در این دین سالبه به انتفاء موضوع است و چنین دینی دردی از مردم دوا نمی‌کند.

اما اجتهاد و تقلید که فقط در احکام دینی لازم است مبنای علمی و عقلی دارد. اجتهاد به معنای صحیح کلمه یعنی به دست آوردن حکم شرعی از بیانات دینی[1] و تفریع فروع از اصول و تطبیق اصول بر فروع. این نحوه اجتهاد از زمان ائمه علیهم‌السلام در شیعه وجود داشته است و آن‌ها، اصحابشان را دستور به اجتهاد می‌دادند.[2] شیعه معتقد است اجتهاد باید همیشه و در هر زمان، صورت گیرد.[3] و آنگهی کسانی توانایی به دست آوردن احکام شرعی را ندارند به‌حکم عقل باید از کسی بپرسد که آن را می‌داند و به آن عمل کند. درست مانند مریضی که به نسخه دکتر عمل می‌کند.

اما مسئله تقلید و اجتهاد یا مجتهد و مقلد با مسئله مرید و مراد بازی هیچ ارتباطی ندارد. مرید و مراد بازی که هم ازنظر عقل و هم ازنظر شرع قابل‌پذیرش نیست، چیزی است که

۱ . علامه طباطبائی، فرازهایی از اسلام، نشر جهان آرا، چاپ اول، ۱۳۵۹، ص ۸۸.

۲ . مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، اصول فقه، فقه، تهران، انتشارات صدرا، ص ۱۹.

۳ . مطهری، مرتضی، اسلام و مقتضیات زمان، تهران، انتشارات صدرا، چاپ اول، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۳۰.

در تصوف مطرح است و دلایلی وجود دارد که بهائیت نیز از همین فرهنگ متأثر است.

دلیل بر ضرورت اجتهاد و تقلید در احکام دینی این است که همه مردم و پیروان یک دین نمی‌توانند احکام دین را از منابع آن‌ها به دست آوردند و این ادعای بهائیت که همگی باید در این حوزه وظیفه خود را انجام دهند و مطابق با نیاز و روح زمانه، تقلید را به کناری زده و هر شخص بهایی را موظف ساخته به‌جای آن‌که دیگران برایش بیندیشند و تصمیم بگیرند، خود پرچم تحرّی حقیقت را به دست گیرد و بر اساس آن حرکت کند، در احکام شرعی و حتی در سایر علوم دینی، تکلیف به محال است بلکه این مطلب فقط یک شعار است که برای فریب عوام و یا برخی از روشنفکران ضد دین کاربرد دارد.

شعار بهائیت مبنی بر تحری حقیقت از شعارهای عوام‌فریبانه این مسلک است. ظاهر این شعار بر نفی تقلید و پیروی کورکورانه از دیگران بسیار زیبا و جذاب است. ولی بهاییان از مطالبی منفی و غیرمعقولی که بر آن مترتب می‌شوند غفلت نموده‌اند؛ زیرا این شعار باوجوداینکه نمی‌تواند از ارکان دین به شمار آید، عملاً امکان‌پذیر نیست؛ زیرا چه بخواهیم و چه نخواهیم پیروان هر دینی به مراجع علمی همان دین نیازمند هستند و تحری و آزادی از آنان باوجود پیروی از آن دین عقلاً امکان‌پذیر نیست.

بنابراین آنچه بهاییان ادعا می‌کنند که هرکسی در امر دین باید حریت داشته باشد، در صورتی این حریت امکان‌پذیر است که هیچ پای بندی به دین وجود نداشته باشد. اگر این سخن بهاییان را بپذیریم که بر اساس نیاز جامعه امروزی و بر طبق تفکر آزاد شدن از تقلید، دین بهائیت را ایجاد کرده‌اند، لازمه آن این خواهد بود که در این صورت هیچ نیازی به هیچ دینی وجود نخواهد داشت؛ زیرا خود مردم بنا بر اصل تحری حقیقت و آزادی اندیشه و رهایی از تقلید، هرکسی برای خود می‌تواند دینی به وجود آورد و هر راهی را که انتخاب کند همان برای او کافی خواهد بود. ازاین‌رو بهاییان نباید کسی را به‌سوی بهائیت دعوت کنند و حتی نباید بهاییان را بر باقی ماندن بر دین بهائیت وادار نمایند.

فصل هشتم: عوام فریبی و شعارهای غیر عملی در بهائیت

عقل و دین از نگاه بهائیت

شبهه: یکی از اصول مهم دیانت بهایی تطابق و حرکت موازی عقل و دین است. دین بدون حضور فعال علم، عقل و اندیشه جزمی است و خرافه گرایی به بار می‌آورد. اتکاء مفرط بر عقل و زدودن روحانیت و دیانت از جامعه لجام‌گسیختگی و عدم توازنی ببار می‌آورد که می‌تواند برای جامعه زیان‌آور باشد. سعادت جوامع بشری را در توازن و هماهنگی عقل و دین باید جست. دیانت بهایی می‌آموزد که دین باید مطابق علم و عقل باشد.

پاسخ

عقل انسان رهبر درونی و از بهترین و مهم‌ترین نعمت‌های خداوند است که به انسان عنایت شده است. ازنظر تکوین عقل اعم از عقل نظری و عقل عملی محبوب‌ترین مخلوق در پیش خدا است. امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «چون

خدا عقل را آفرید از او بازپرسی کرده، به او گفت: پیش‌آی، پیش آمد. گفت بازگرد، بازگشت. فرمود: به عزت و جلالم سوگند مخلوقی که از تو پیش من محبوب‌تر باشد نیافریدم و تو را تنها به کسانی که دوستشان دارم به‌طور کامل دادم. همانا امرونهی کیفر و پاداشم متوجه تو است».[1] ازنظر تشریع عقل چیزی است که خداوند با آن پرستش می‌گردد. از امام صادق علیه‌السلام پرسیده شد عقل چیست؟ فرمود: «عقل چیزی است که به‌وسیله آن خدا پرستش و عبادت شود و بهشت به دست آید».[2] و حضرت آدم علیه‌السلام وقتی‌که از طرف خداوند بین، عقل، دین و حیا مخیر گردید. عقل را برگزید؛ و دین و حیا گفتند هر جا عقل باشد ما با او هستیم.[3]

بهاییان در راستای اثبات کامل بودن بهائیت نسبت به دین اسلام مدعی هستند که یکی از اصول مهم دیانت بهایی تطابق و حرکت موازی عقل و دین است و دینی که از عقل و علم بی‌بهره باشد جز خرافه گرایی چیزی دیگری نخواهد بود. در این مقاله به اثبات رسیده که هیچ نشانه‌ای از عقل‌گرایی و علم‌گرایی در دین بهائیت وجود ندارد بلکه کتاب‌های مقدس این مسلک پر از خرافه و اباطیلی است که حتی افراد معمولی و غیرعلمی با خواندن آن‌ها همین نتیجه را می‌گیرند.

۱ . محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۰، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چ ۵، ۱۳۶۳ ش. تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری.
۲ . اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱.
۳ . همان.

جایگاه عقل در عقاید وزندگی بشر چیزی نیست که قابل‌چشم‌پوشی باشد؛ بلکه دین حق یعنی دینی که از سوی خداوند متعال برای هدایت بشر فرستاده می‌شود نه‌تنها باید از خرافه گرایی به دور باشد بلکه هیچ باطلی و هیچ ضعفی نباید در آن راه داشته باشد. همان‌گونه که خداوند متعال درباره قرآن و دین اسلام می‌فرماید: ﴿وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ، لَّا يأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِن بَيْنِ يدَيهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾؛ و این کتابی است قطعاً شکست‌ناپذیر... که هیچ‌گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی‌آید چراکه از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل‌شده است»[1]

در مسئله جهان‌بینی و شناخت، عقل حرف اول را می‌زند و در قرآن کریم آیات زیادی دلالت بر این مدعا دارد تا حدی که در حدود سیصد آیه متضمن بر دعوت مردم به‌سوی تفکّر، تذکّر و تعقّل است. در بعضی از این آیات کسانی که تعقل نمی‌کنند و به تفکر نمی‌پردازند و یا از این جهات نقص دارند شدیداً مذمت شده‌اند.

قرآن کریم کتاب دینی مسلمانان در راستای ارزش‌گذاری عقل می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّيلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا ينْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ

۱. فصلت، ۴۱-۴۲.

السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّه وَتَصْرِيفِ الرِّياحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآياتٍ لِقَوْمٍ يعْقِلُونَ﴾؛[1] در آفرینش آسمان‌ها و زمین آمدوشد شب و روز و کشتی‌هایی که در دریا به سود مردم درحرکت‌اند و آبی که خداوند از آسمان نازل کرد و با آن زمین را پس از مرگ زنده نموده و انواع جنبندگان را در آن گسترده و همچنین در تغییر مسیر بادها و ابرهایی که در میان زمین و آسمان معلق‌اند، نشانه‌هایی است برای مردمی که عقل دارند و می‌اندیشند. ازاین‌رو آیه ۱۷۱ سوره بقره کسانی را که در آیات و گفتار انبیاء تعقل نمی‌کنند به حیوانات کور و کر و لال تشبیه نموده است و آیه ۲۲ سوره انفال کسانی را بدترین جانور در نزد خدا معرفی می‌کند که در برابر سخن حق کور و کر و لال‌اند و از عقل خود کار نمی‌گیرند.

عقل انسان همان‌گونه که بیان شد به‌قدری مهم است که بدون آن حقانیت دین و حقانیت بسیاری از عقاید و آموزه‌های دینی قابل‌اثبات نیست؛ بنابراین این آموزه بهائیت که یکی از اصول مهم دیانت بهایی تطابق و حرکت موازی عقل و دین است، چیزی جدیدی نیست و هر انسان عاقل به اهمیت عقل در عرصه دین وزندگی آگاه است. بهاییان این مطلب را برای عوام فریبی مطرح می کنند که گویا در دین اسلام عقل جایگاهی ندارد اما آیین بهائیت عقل

۱ .البقره،۱۶۴.

محور است. ولی آنچه مهم است این است که آیا بهائیت با معیار عقلی می‌تواند حقانیت خود را به اثبات برساند؟ و آیا بهاییان می‌توانند حتی یک آموزه را در متون مقدس باب و بهاء نشان دهند که از عقل سخن گفته و یا با استدلال عقلی مطلبی را بیان کرده و یا اینکه پیروان خود را به تعقّل و تفکّر دعوت نموده باشد؟

اولین اشکال بر آیین بهائیت در این حوزه، این است که هیچ دلیل عقلی برای اثبات حقانیت خود ندارد. دینی که نمی‌تواند بر حقانیت خود برهان عقلی اقامه کند، جز خرافه و پیروی از آن جز خرافه گرایی نخواهد بود. برهان عقلی برای اثبات حقانیت دین به معنای اینکه از سوی خداوند برای هدایت بشر نازل‌شده تا انسان را عقلاً ملزم به پذیرش و پیروی از آن کند منحصر در معجزه است.

البته قرائن و شواهد و نیز بشارت پیامبر پیشین در حد اقناع دلیل اثبات مدعی رسالت است؛ اما تنها برهانی که می‌تواند رسالت را به اثبات برساند معجزه است. با توجه به اینکه درباره معجزه در کتاب‌های کلامی و تفاسیر و رساله‌های مربوط مطالبی کافی بیان‌شده، از بیان ماهیت و تعریف آن خودداری می‌شود و تنها به این مطلب اشاره می‌گردد که چرا برای اثبات نبوت و وحیانی بودن دین نیاز به معجزه است. دلیل نیاز به معجزه این است که ادعای رسالت و اینکه کسی از جانب خداوند به نبوت برگزیده‌شده

است، بدون دلیل قابل‌پذیرش نیست. با توجه به اینکه معجزه بهترین و منطقی‌ترین دلیل برای اثبات نبوت است، سنت الهی بر این بوده که انبیائی که از طرف او برای هدایت مردم ارسال می‌شود با نشانه‌ای که اختصاص به او دارد همراه باشد تا در ضمن اثبات رسالت آنان، مدعیان دروغین را نیز بی‌دلیل و رسوا نماید. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید معجزه علامت خداوند است و آن را به‌غیراز انبیاء و رسولان و حججش اعطا نمی‌کند، برای اینکه راست‌گویی راست‌گو از دروغ‌گویی دروغ‌گو به‌وسیله آن تشخیص داده شود.[1] به همین علت تمام انبیاء برای اثبات نبوت و رسالت خود دارای معجزه بوده و خداوند آنان را مجهز با معجزه، برای هدایت بشر فرستاده است.[2]

به دلیل اینکه خداوند این علامت را به غیر انبیای خود اعطا نمی‌کند، اثبات نبوت به‌وسیله معجزه یک برهان منطقی و عقلی است نه دلیل اقناعی و خطابی آن‌گونه که بعضی‌ها پنداشته‌اند. رابطه منطقی بین معجزه و حقانیت مدعی نبوت را با یک قیاس شرطیه می‌توانیم این‌گونه بیان کنیم: «هرکسی که نبی است باید با خداوند رابطه داشته باشد؛ و هرکسی که با خداوند رابطه دارد می‌تواند معجزه بیاورد؛ و فلان شخص معجزه آورده است. پس او نبی است».

۱. محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۱ ص ۷۱، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چ ۳، ۱۴۰۳ ق/۱۹۸۳ م.
۲. الحدید، ۲۵.

بهاییان و سران این مسلک مدعی هستند که حسینعلی نوری از سوی خداوند مبعوث شده و دین جدید را بعد از نسخ دین اسلام آورده است. ازنظر عقل پذیرش این ادعای بهاییان بدون دلیل و بدون معجزه قابل‌قبول نیست. مدعی رسالت باید دارای معجزه باشد تا عقل انسان درستی ادعای او را بپذیرد؛ اما بهاییان به دلیل اینکه مدعیان دروغین آنان معجزه نداشته، از ریشه نیاز به معجزه را در امر رسالت منکر شده‌اند؛ و به بهانه‌های مختلفی از آوردن معجزه شانه خالی نموده‌اند. مثلاً عبدالبهاء فرزند ارشد حسینعلی بهاء می‌گوید: علما در علم و فضل حضرت (حسینعلی) مقرّ و معترف‌اند و مسلّم عموم است که در جمیع علوم نظیر و مثیلی ندارد و این هم مسلّم است که تدرّس و تحصیل‌نکرده‌اند و لکن علما میگویند که ما به این قناعت ننماییم و به سبب علم و فضل اقرار و اعتراف به حقّیتشان نکنیم لهذا خواهش داریم که یک معجزه‌ای به جهت قناعت و اطمینان قلب ظاهر فرمایند. جمال مبارک فرمودند هرچند حقّ ندارند زیرا حقّ باید خلق را امتحان نماید نه خلق حقّ را ولی حال این قول مرغوب و مقبول امّا امرالله دستگاه تئاتر نیست که هر ساعت یک بازی در بیاورند و هرروزی یکی چیزی بطلبد در این صورت امرالله بازیچه صبیان شود.[1]

۱ . عبدالبهاء، مفاوضات، ص ۲۲، باهتمام کلیفورد بارنی امریکانیه، مصر، چ ۲، ۱۳۳۹ ق/۱۹۲۰ م.

در جای دیگر می‌گوید که معجزه برهان مقنع نیست بلی برهان است از برای شخص حاضری که بود و آن‌هم نیز شاید که شبهه کند که آن معجزه نبود بلکه سحر بود از بعضی سحّارها نیز وقوعات عجیبه روایت‌شده است. باری مقصود این است که بسیار امور عجیبه از جمال مبارک ظاهر شد امّا ما روایت نمی‌کنیم زیرابه جهت کلّ من علی الارض حجّت و برهان نمی‌شود بلکه از برای آنان که مشاهده نموده‌اند نیز برهان قاطع نشود گمان نمایند که سحر است.[1]

ملاحظه می‌شود بهاییان در ضمن اینکه معجزه را برهان ندانسته و آن را به سحر و جادو تشبیه می‌کنند، توقع دارند نبوت و رسالت حسینعلی نوری باید بدون معجزه و بدون حکم عقل پذیرفته شود. بهاییان با این طرز تفکر چگونه می‌توانند ثابت کنند که دیانت بهایی تطابق و حرکت موازی عقل و دین است؟ وقتی کسی ادعا می‌کند که از سوی خداوند مبعوث شده و دینی را از سوی خداوند برای هدایت بشر آورده، این ادعای او اگر مبتنی بر برهان عقلی نباشد و نتواند برای اثبات آن معجزه بیاورد، بدون شک دین خرافی خواهد بود. پس مبنای دین بهائیت بر خرافه و خرافه گرایی استوار است نه عقل و عقل‌گرایی.

یکی از اموری که باید بر استدلال و برهان تکیه داشته و

۱ . همان، ۲۹.

خودش را در برابر عقول مردم عرضه کند کتاب‌های مقدس است. این کتابها نه‌تنها باید به برخی از مسائل استدلالی بسنده کرده و یا انسان را به‌سوی استدلال و برهان ترغیب و تشویق نموده و به برهان و دلیل بها بدهند، بلکه باید خودشان عین برهان و دلیل و نور و هدایتگر روشن و محکم و غیرقابل خدشه باشند. اگر به مطالبی که در قرآن کریم آمده است اندك توجه و دقّتی شود معلوم میشود که سرتاسر آیات آن، دلیل و برهان و استدلال است بلکه کل قرآن نور است و برهان. خدای متعال در این زمینه چنین می‌فرماید: ﴿یا أَیهَا النَّاسُ قَدْ جاءَکُمْ بُرْهانٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ أَنْزَلْنا إِلَیکُمْ نُوراً مُبیناً﴾[1]؛ «ای مردم برهان و دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمد؛ و نور آشکاری به‌سوی شما نازل کردیم».

اما در متون مقدس بهائیت نه‌تنها هیچ نوع استدلال عقلی در هیچ حوزه‌ای وجود ندارد، بلکه حتی یک مورد هم در این کتابها یافت نمی‌شود که انسان را به تعقل و تفکر دعوت کرده باشد. افزون بر آن متون مقدس بهائیت از آموزه‌ها و گزاره‌های خرافه و مخالف عقل مملو است. حروف حی، عدد نوزده، اعتماد بر اعداد در اثبات حقانیت علی‌محمد باب و حسینعلی نوری و امثال این‌ها نه محمل عقلی دارند و نه محمل وحیانی، بلکه همه‌اش خرافه است که از سوی سران این فرقه برای فریب دادن عوام القاشده است.

۱ . النساء، ۱۷۴.

یکی از موارد خرافه گرایی در بهائیت ادعای علی‌محمد باب درباره قیامت است که هیچ نوع دلیلی را برنمی‌تابد. بااینکه قیامت در ادیان ابراهیمی معنای واضحی دارد اما علی‌محمد باب خود را در برابر این آموزه انکارناپذیر ادیان توحیدی به تمسخر گرفته و مطالبی باطل را که هیچ ریشه‌ای عقلی و نقلی ندارد به خورد پیروانش داده است که قبلاً به آن اشاره گردید.[1]

صلح و وحدت عالم انسانی در بهائیت

شبهه: هدف غایی دیانت بهایی وحدت عالم انسانی است تنها وسیله برای ایجاد صلح، تبلیغ صلح و اعمال بشردوستانه است و نه هیچ راه دیگر. ایجاد صلح تنها یک راه دارد، تبلیغ صلح و زندگانی بامحبت و عشق به همنوعان. البته تنها وسیله کارآمد در آن راه، محبت و دوستی است. برای رسیدن به وحدت، تمام سازوکارها باید بر آرامش و محبت ساخته شوند. اگر کسانی با این نوع از تبلیغ مخالف بوده‌اند و علیه تبلیغ‌کنندگان صلح، خشونت به خرج داده‌اند، در این صورت برای رسیدن به آن وحدت موعود، تنها چاره مظلومیت و صبر بوده است، کاری که بهاییان در تمام طول حیاتشان به‌خوبی آن را نشان داده‌اند و به‌عنوان تنها روش پیشبرد اهداف صلح‌جویانه نمونه‌ای کاربردی

۱ . بیان فارسی باب اول از واحد الثانی، شیرازی باب علی محمد، نسخه مخطوط انحصاری.

در دستان مردمان جهان نهاده‌اند. اگر بهاییان در تاریخ صبر پیشه نمی‌کردند و در برابر هر ناملایمی، مانند دیگران دست به اسلحه می‌بردند، چگونه می‌توانستند منادی صلح باشند؟

پاسخ

بهاییان یک سلسله اصولی را برای دیانت بهایی طرح نموده‌اند که همه آن‌ها شعارهایی خوش‌آیندی برای مردم هستند. یکی از این شعارهای عوام‌فریب صلح و وحدت عالم انسانی است. سران بهائیت بر این آموزه به‌عنوان هدف اصلی بهائیت تأکید نموده و در کتاب‌های خود از آن به صلح اکبر و وحدت عالم انسانی تعبیر کرده‌اند. بهاییان این آموزه را از امتیازات آیین بهائیت نسبت به ادیان دیگر تبلیغ می‌کنند.

جنگ و صلح از پدیده‌های اجتماعی است که در طول تاریخ بشر این دو پدیده در برابر هم قرار داشته‌اند. در جامعه بشری جنگ عوامل مختلفی داشته است؛ اختلافات قومی، اختلافات زبانی، اختلافات دینی و مذهبی، اختلافات جغرافیایی، اختلافات و دعواهای مالی، مسائل جنسی و ناموسی، قدرت‌طلبی، کشورگشایی از عواملی بسیار روشن و محسوس برای همگان هستند که باعث جنگ و درگیری در جوامع بشری شده و می‌شوند. با توجه به اینکه پدیده جنگ

و فتنه در جامعه بشری یک امر منفور است و نوع انسان خواهان صلح و امنیت در جامعه است، شعار برقراری صلح و وحدت عالم انسانی چیزی تازه این نیست که بهاییان آن را علَم نموده و از مختصات و امتیازات دین خود قرار داده‌اند. در قرآن کریم در آیات متعددی بر ایجاد صلح در جامعه تأکید به سزایی شده و انسان‌ها را از فتنه‌انگیزی و فساد نهی نموده است.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا﴾؛ و در زمین پس از اصلاح آن فساد نکنید!»[1] خداوند در این آیه به اصلاح امور مردم و ریشه‌کن ساختن ظلم از میان آنان دستور می‌دهد.[2] دین اسلام با این آیه و آیات دیگر قرآنی انسان را به ایجاد صلح دستور می‌دهد و از ظلم و ایجاد ناامنی آنان را بر حذر می‌دارد. این خواسته اسلام یک امر بسیار معقول و قابل پیروی است؛ اما برخی از انسان‌ها هستند که به علت جهل، خودخواهی، قدرت‌طلبی، مال طلبی، زیاده‌خواهی و عوامل دیگر مرتکب ظلم شده و جامعه را از صلح و امنیت محروم می‌کنند و باعث ایجاد فتنه، کشتار و ناامنی می‌شوند. صلح بر روی زمین در صورتی قابل تحقق است که ریشه ظلم از بین برود و تا ظلم باشد و ظالمان قدرت‌نمایی کنند هرگز صلح با شعار و امثال این امور به وجود نمی‌آید.

---

۱ . اعراف، ۵۶.

۲ . طباطبایی، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۱۹۹، ترجمه: موسوی همدانی سید محمد باقر، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، چ ۵، ۱۳۷۴ ش

اما بهاییان مدعی هستند که بهائیت می‌تواند صلح جهانی را به وجود آورد. چیزی که فقط در شعار می‌گنجد و در عالم خارج قابل تحقق نیست؛ بنابراین اینکه صلح اکبر یکی از بشارت‌های حسینعلی بهاء است[1] و یا اینکه گفته است: اسّ اعظم که اداره خلق به آن مربوط و منوط آنکه اوّل باید وزرای بیت عدل صلح اکبر را اجرا نمایند تا عالم از مصاریف باهظه فارغ و آزاد شود. این فقره لازم و واجب چه که محاربه و مجادله اسّ زحمت و مشقّت است،[2] یا اینکه گفته است جمیع را به صلح اکبر که سبب اعظم است از برای حفظ بشر امر نمودیم سلاطین آفاق باید به اتّفاق به این امر که سبب بزرگ است از برای راحت و حفظ عالم تمسّک فرمایند ایشان‌اند مشارق قدرت و مطالع اقتدار الهی از حقّ می‌طلبیم تأیید فرماید بر آنچه سبب آسایش عباد است،[3] این خیال‌پردازی‌های بهائیت باعث تحقق صلح اکبر و جهانی نمی‌شود. این شعارها که بدون داشتن قدرت در برابر ظالمان نیز است و طبق آنچه در شبهه گفته‌شده بهاییان برای ایجاد صلح به‌زور و جنگ متمسک نمی‌شوند؛ بلکه باید صبر پیشه کنند در غیر این صورت نمی‌توانند منادی صلح باشند؛ چیزی نیست که ازنظر عقل و عقلا قابل‌پذیرش

۱. جمال اقدس ابهی، مجموعه‌ای از الواح، ص ۱۲، لانگنهاین – آلمان، لجنه نشر آثار امری بلسان فارسی و عربی، نشر اول، ۱۳۷ بدیع.
۲. همان، ص ۵۰
۳. همان، ص ۷۳

باشد؛ زیرا با دادن شعار خالی و بدون اعمال زور علیه ظالمان تا قیام قیامت صلح اکبر یا صلح جهانی قابل تحقق نیست. بلکه می‌توان گفت این شعارها با فریب دادن عوام ممکن است چهره بهائیت را زیبا جلوه داده و عده‌ای را در دام خود انداخته و به‌سوی بهائیت جذب نماید.

افزون بر این‌ها عبدالبهاء پسر حسینعلی نوری مطلبی دارد که این شعار بهائیت را زیر سؤال می‌برد. او می‌گوید: جهان‌گشائی و کشورستانی ممدوح و بلکه در بعضی‌اوقات جنگ بنیان اعظم صلح است و تدمیر سبب تعمیر.[1] عبدالبهاء در این جمله کوتاه کشورگشایی و کشور ستانی را ستوده و جنگ را مقدمه صلح جهانی و تخریب را مقدمه تعمیر و آبادانی دانسته است.

او درعین‌حال پس‌ازاینکه می‌گوید صلح عمومی در ظهور حضرت مسیح نشد یعنی در میان ملل متعادیه متباغضه صلح و صلاح نشد و نزاع و جدال مندفع نگشت و آشتی و راستی حاصل نشد...، بشارت می‌دهد که این در حقّ جمال مبارک به تمامه مطابق است حرفاً بحرف و همچنین در این دور بدیع جهان، جهان دیگر گردد و عالم انسانی در کمال آسایش و زینت جلوه نماید نزاع و جدال و قتال به صلح و

۱ . عبدالبهاء، رساله‌ء مدنیه، ص ۸۳، صادره از قلم مبارک حضرت عبدالبهآء، لانگنهاین ـ آلمان، لجنه نشر آثار امری بلسان فارسی و عربی، چ ۱۴۱،۴ بدیع/۱۹۸۴ میلادی.

راستی و آشتی مبدّل خواهد گشت در بین طوائف و امم و شعوب و دول محبت و الفت حاصل شود و التیام و ارتباط محکم گردد عاقبت حرب به کلّی ممنوع شود و چون احکام کتاب مقدّس اجرا گردد منازعات و مجادلات در محکمه عمومیه دول و ملل به نهایت عدالت فیصله خواهد یافت و مشاکل متحدّثه حلّ خواهد گشت قطعات خمسه عالم حکم یک قطعه یابد و امم متعدّده یک امّت شود و روی زمین یک وطن و نوع انسان یک طائفه شود و ارتباط اقالیم و امتزاج و ائتلاف و التیام اقوام و طوائف به درجه‌ای رسد که نوع بشر حکم یک خاندان و یک دودمان یابد نور محبت آسمانی بدرخشد و ظلمات بغض و عداوت به‌قدر امکان زائل گردد صلح عمومی در قطب امکان خیمه برافرازد و شجره مبارکه حیات چنان نشو و نما نماید که بر شرق و غرب سایه افکند اقویا و ضعفا و اغنیا و فقرا و طوائف متنازعه و ملل متعادیه که مانند گرگ و بره و پلنگ و بزغاله و شیر و گوساله هستند درنهایت محبت و ائتلاف و عدالت و انصاف باهم معامله نمایند و جهان از علوم و معارف و حقایق و اسرار کائنات و معرفة الله مملوّ خواهد گشت.[1]

این ادعاهای عبدالبهاء چیزی نیست که در حیطه پذیرش عقل، عقلا و عرف قرار گیرد؛ زیرا در دوره بدیع که دوره بهائیت

۱ . عبدالبهاء، النور الأبهی فی مفاوضات عبدالبهاء (گفتگو بر سر ناهار)، ص ۵۰، مصر، به اهتمام کلیفورد بارنی امریکانیه جمع آوری و نشر گردید، چ ۲، ۱۳۳۹ ق/۱۹۲۰ م.

است و تا امروز حتی یک کشور و حکومت مستقل برای خود نتوانسته ایجاد کند، نه‌تنها یک‌دهم در صد وعده‌های عبدالبهاء تحقق پیدا نکرده، بلکه در این زمان اختلافات دینی و مذهبی، جغرافیایی و اختلافات سیاسی و جنگ‌ها و ناامنی‌ها بیشتر از گذشته جهان را آزار می‌دهد و حتی صلح در داخل یک کشور و یک ملت را زیر سؤال برده است تا چه رسد که صلح جهانی و وحدت عالم انسانی بهاییان تحقق پیدا کند.

این ادعاها و بشارت‌های عبدالبهاء کپی‌برداری از حکومت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است و بر طبق روایات اسلامی تنها در آخرالزمان توسط امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به اراده خداوند متعال حکومتی ایجاد خواهد شد که باریشه‌کن نمودن ظلم و ظالمان و اجرای عدالت صلح جهانی را به ارمغان خواهد آورد.

افزون بر این‌ها تأسیس و ایجاد دین جدید بهائیت که هیچ قدرت علمی و عملی ندارد، خودش یکی از چالش‌های دینی و اجتماعی است که با صلح جهانی و وحدت عالم انسانی منافات دارد و این شعار توخالی بهائیت را خنثی می‌کند؛ بنابراین اگر آیین بهائیت به وجود نمی‌آمد، در همین حد اختلافات و فساد کمتری متوجه جامعه می‌شد و عده‌ای را تحت نام بهاییان از جامعه جدا نمی‌کرد؛ بنابراین آیه: ﴿وَإِذا قيلَ لَهُمْ لا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قالُوا إِنَّما نَحْنُ مُصْلِحُونَ﴾؛ و هنگامی‌که به آنان گفته شود: در زمین فساد نکنید

می‌گویند: ما فقط اصلاح‌کننده‌ایم![1] کاملاً بر بهائیت و پیروان آن صدق می‌کند.

بی‌تفاوت نبودن بهاییان نسبت به سرنوشت هم‌وطنان غیربهایی

شبهه: سهم بابیان و سپس بهاییان در تغییرات فرهنگی ایرانی به سزا است. اینکه کتب تاریخی در این باب سکوت کرده‌اند، به دلیل سیستم سرکوب و خفقان شدیدی بوده که در ارتباط با آیین بهایی در ایران همواره رواج داشته است. درواقع هر جا که کار مهم و مثبتی صورت گرفته، شاید بتوان ردّی از آثار بهایی پیدا کرد. مثلاً تغییر اندیشه نسبت به پیروان دیگر ادیان و مراوده با آنان، نتیجه مستقیم رفتار و اندیشه‌ای است که بهاییان در ایران ترویج داده و بدان عمل کرده‌اند. بهاییان از پیشگامان اندیشه آزادی و فکر دموکراسی در ایران بودند. حضرت بهاءالله بیش از سی سال قبل از مشروطیت، برقراری مشروطه در ایران را پیشگوئی کرده بودند.

مهم‌ترین تأثیری که بابیان و سپس بهاییان بر اندیشه ایرانی گذاشته‌اند، موضوع لزوم تغییرات بنیادین اجتماعی، گذار از سنت و نحوه برخورد با دنیای مدرن است. امروزه بسیاری از کسانی که مدعی روشن‌اندیشی در ایران‌اند، حرف‌هایی را می‌زنند که ده‌ها سال پیش‌ازاین، بهاییان آن را به کامل‌ترین وجه مطرح ساخته‌اند.

۱. بقره،۱۱.

پاسخ

پیروان آیین بهائیت با روش‌های مختلفی تلاش نموده که در میان جامعه ایران برای خود جایگاهی بسازند و برای این هدف از تبلیغات غیرواقعی استفاده می‌کنند. در این شبهه ادعاشده که بهاییان خدماتی برای مردم ایران انجام داده و باعث تغییر بنیادین اجتماعی در ایران گردیده‌اند.

اینکه حسینعلی بهاء سی سال پیش، از انقلاب مشروطیت خبر داده دلیل بر غیب‌گویی او نیست بلکه او و پیروانش کاملاً در اختیار انگلیس و غربی‌ها قرارگرفته و از اهداف مهم بهاییان این بوده که دولت انگلیس و غربی‌ها دولت ایران را در اختیار خود بگیرند و به گفته خود بهاییان، ایران را مدرنیزه کنند؛ بنابراین در انقلاب مشروطه بهاییان نقش منفی و در جهت تسلط غرب‌گرایان و دولت مستکبر انگلیس نقش بازی کرده‌اند.

در زمان نهضت مشروطه در ایران جنبش بهائیت یا بابیت نمودی نداشت و رهبر این فرقه عباس افندی در خارج از ایران زندگی می‌کرد؛ اما آنان باهمکاری مؤثر با روشنفکران غرب‌گرا موفق شدند دشمنی خود را با دو اقتدار ملی دولت و روحانیت به ثمر بنشانند و هر دو را به نفع اقتدار سومی که به آن وابسته شده بودند، یعنی اقتدار بریتانیا از میدان به در نمایند.[1]

۱ . زاهد زاهدانی، سعید، بهائیت در ایران، ص ۲۲۲، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چ ۴، ۱۳۸۸ ش.

انقلاب مشروطه نهضتی مبتنی بر ارزش‌های ملی و در جهت حفاظت از کیان اسلامی کشور ایران تحت اقتدار روحانیت آغاز گشت و درصدد محو سلطه حکام جبار و مستبد بود؛ اما این انقلاب مردمی باوجود روشنفکران غرب‌گرا به سمت دیگری رفت و نهایتاً به استبداد روشنفکری منجر گردید که رضاخان میرپنج مجری آن بود. در این تحول گذر از ارزش‌های ملی و کشیده شدن به‌سوی ارزش‌های غربی روشنفکرانی که در غرب تحصیل‌کرده بودند، نظیر ملکم خان و یا آنان که از طریق دارالفنون به غرب باوری رسیده بودند و یا آنان که در ارتباط با فرقه‌های گسسته از توده شیعه‌مذهب نظیر بابیه و بهائیه کیان دینی کشور را رها نموده و جهان وطنی اختیار نموده بودند، نقش به سزایی داشتند. بدین ترتیب فرقه بابیه و بهائیه طبق آنچه در طرح اولیه آنان برای ایجاد تفرقه و شکست اقتدار شیعی در کشور اسلامی ما تأسیس‌شده بود تا زمینه را برای سلطه بیگانگان فراهم نماید، کارایی خود را نشان داد؛ به‌طوری‌که کشور فرانسه را نیز به هوس انداخت تا در تونس و الجزایر با استفاده از مبلغین این فرقه به مبارزه خویش علیه مسلمانان آن دیار شدت بیشتری بخشد.[1]

پس نهضت مشروطه ایران علی‌رغم اهداف اولیه‌اش موجب شد تا اقتدار علمای دین به‌تدریج کمتر شده و

۱. بهائیت در ایران، ص ۲۲۸.

مدیریت اجتماعی ظاهراً در دست دولت و درواقع در دست گروه‌هایی که قدرت اثرگذاری بر دولت داشتند قرار گیرد. این ذی‌نفوذان در درجه اول دولت‌های روس و انگلیس و پس از انقلاب بلشویکی روسیه، دولت انگلستان و متعاقب آن دولت آمریکا می‌باشند. به‌طوری‌که ملاحظه شد وابستگان به فرقه بابیه و بهائیت ازجمله نیروهایی بودند که در این انتقال قدرت نقش داشتند.[1]

بنابراین بهائیت نه‌تنها در از بین بردن ظلم و استبداد کمترین نقشی نداشته و برای سرنوشت ایرانیان غیر بهایی قدم مثبتی برنداشته است، بلکه در انحراف نهضت مشروطه از مسیر اصلی‌اش و در تسلط بریتانیا بر دولت ایران سهم گرفته که درنتیجه آن باعث تقویت دولت پهلوی رضاخان و محمدرضا گردید و بهاییان در سایه این دولت‌ها نفس راحت کشیده و بلکه این دولت‌ها به ملعبه دست بهاییان تبدیل شدند.

همه اهل اطلاع باانصاف می‌دانند که خاندان پهلوی، رضاخان و پسرش هردو دست‌نشانده و غلام حلقه‌به‌گوش بیگانگان بودند؛ اولی دست‌نشانده انگلیس و دومی دست‌نشانده آمریکا. از نشانه‌های بارز دست‌نشاندگی محمدرضا پهلوی از آمریکا این‌که به دستور آمریکا، بسیار

۱ . همان، ص۲۲۹.

به بهاییان در ایران میدان و پروبال داد و کار به‌جایی رسید که سلطنت عریض و طویل پهلوی، ملعبه دست بهاییان و محل تاخت‌وتاز آن‌ها شد.[1]

فرهنگ و تمدن ایران که حاصل قرن‌ها تلاش نسل‌های گذشته، دانشمندان بزرگ و میراث چندین قرن مجاهدت بود، در دوره کوتاه حکومت پهلوی، در معرض نابودی و محو شدن قرار گرفت؛ بعد از استعفای رضاشاه در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ ش محمدرضا شاه پهلوی، در ایران قدرت را به دست گرفت و حکومت وی تا ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ ش ادامه یافت؛ این دوره ۳۷ ساله یکی از ادوار ننگین تاریخ ایران محسوب می‌شود؛ دوره‌ای که در آن، کشور ازلحاظ فرهنگی و علمی در حال رکود بود و مبارزه بافرهنگ اسلامی و مظاهر آن با جدیت دنبال شد و میراث فرهنگی و علمی به یغما رفت.[2]

در دوران حکومت پهلوی، بهائیت تنها کاری که کرده است مزدوری برای بیگانگان بوده و این مزدوری برخلاف منافع ملی، دینی و سیاسی ملت غیر بهایی ایران بوده و برای تضعیف روحانیت و دین اسلام در ایران دست در دست بیگانگان و حکومت پهلوی داده و پیوسته سعی در تخریب مبانی ملی و دینی این ملت داشته است؛ بنابراین می‌توان گفت بهاییان در ایران درباره سرنوشت ایرانیان غیر بهایی

۱ . محمدی اشتهاردی، محمد، بابی گری و بهائی گری، ص ۱۲۶، قم، چ ۲، ۱۳۸۳ ش.

۲ . حسنلو، امیر علی، استبداد، استعمار و بهائیت، ص ص ۶۰، قم، مرکز مدیریت حوزه های علمیه، ۱۳۹۴ ش.

بی‌تفاوت نبوده بلکه با آنان در راستای منافع انگلستان و آمریکا دشمنی می‌ورزیده‌اند.

برخورد و تعامل ملت ایران با پیروان سایر ادیان هیچ مشکلی نداشته و در کنار هم به‌صورت مسالمت‌آمیز زندگی می‌کرده‌اند چه اینکه خداوند متعال در قرآن کریم دستور عمل و رفتار نیک را با پیروان سایر ادیان داده آنجا که می‌فرماید: «لا ینْهَیکمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِینَ لَمْ یقَاتِلُوکُمْ فِی الدِّینِ وَ لَمْ یخرِجُوکمُ مِّن دِیارِکُمْ أَن تَبرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُواْ إِلَیهِمْ إِنَّ اللَّهَ یحِبُّ الْمُقْسِطِینَ»[1] یعنی خدا شمارا از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که درراه دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی‌کند چراکه خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد. مسلمانان ایران با پیروان هیچ دین و مذهبی دشمنی ندارد و با آنان رفتار نیکو داشته و دارد و پیروان ادیان مختلف مثل مسیحیان و یهودیان در ایران در کمال امنیت و برخورداری از تمام حقوق شهروندی زندگی داشته و دارند؛ اما در مورد بهائیت مسئله فرق می‌کند برای اینکه این فرقه در حقیقت یک جریان سیاسی است که همیشه همدست با بیگانگان علیه دین اسلام و روحانیت شیعه توطئه نموده و می‌کنند.

۱ . ممتحنه، آیات ۸ و ۹.

ایران گرایی و زرتشت گرایی در بهائیت

شبهه: اسلام در حدّ خود دینی آسمانی است و پیامبر اسلام تعالیمی آورد که می‌توانست تمدنی بزرگ و پایدار ایجاد نماید که متأسفانه همان‌طور که می‌دانیم اسیر خشک‌مغزی و تحجر فکری خلفا و حکمرانان و بعد گرفتار دژم خویی ترک‌های متعصب آسیای مرکزی گردید و از آن اوج اعتبار به زمین افتاد. در متون بهائیت از حمله اعراب به ایران اظهار تأسف شده است و از ایران و ایرانی به عظمت یادشده و از ویرانی گذشته شکوهمند این سرزمین در بسیاری از آثار بهایی مخصوصاً آثار حضرت عبدالبهاء دیده می‌شود؛ و تأکید شده که با برخاستن صدای تازه‌ای از ایران یعنی دیانت بهایی، پیشگویی‌های کتاب‌های دینی زردشتی یعنی آمدن سوشیانت، در شخص حضرت بهاءالله تحقق‌یافته و تعالیم بهایی می‌تواند ایران را بار دیگر به شکوه و بزرگی گذشته باستانی خود برساند.

عبدالبهاء می‌گوید:

«... امیدواریم که از برای ایران اسبابی فراهم آید که سبب راحت و اطمینان عموم گردد عدل و انصاف به میان آید جور و اعتساف نماند ما را در امور سیاسی مدخلی نه خیر عموم خواهیم و ترقی جمهور و به عالم آداب و اخلاق ایران خدمت می‌کنیم شب و روز می‌کوشیم که خدا یك روح جدیدی در جسم ایران بدمد تا یك قوه‌ای خارق‌العاده در بنیه ایران

و ایرانیان جلوه نماید... مستقبل ایران درنهایت شکوه و عظمت و بزرگواری است زیرا موطن جمال مبارك است جمیع اقالیم عالم توجه و نظر احترام به ایران خواهند نمود و یقین بدانید چنان ترقی نماید که انظار جمیع اعاظم و دانایان عالم حیران... عن‌قریب ملاحظه خواهد شد که دولت وطنی جمال مبارك در جمیع بسیط زمین محترم‌ترین حکومات خواهد گشت ... و ایران معمورترین بقاع عالم خواهد شد ...»

پاسخ

بهاییان پیوسته آیین بهائیت را یک آیین مترقی معرفی نموده و در همین راستا سعی دارند که با هیچ دینی در معارضه قرار نگیرد. ازاین‌رو هم آسمانی بودن دین اسلام را در ظاهر قبول دارند و هم مسیحیت و یهودیت را از ادیان الهی به‌حساب آورده و هم در برابر آیین زرتشت سر تعظیم فروبرده و هم حتی هیچ آموزه‌ای از خودشان بروز نمی‌دهند که با ادیان غیر آسمانی مانند بودیسم، هندوئیسم شینتو و امثال این‌ها برخورد داشته باشد.

بهاییان در ظاهر چاره‌ای از پذیرش نبوت پیامبر اسلام ﷺ ندارند؛ زیرا با توجه به اینکه سران بهائیت مدعی هستند از سوی خداوند دین جدیدی را پس از دین اسلام آورده و با انکار نبوت پیامبر اسلام ﷺ بهائیت ریشه‌کن می‌گردد.

به‌عبارت‌دیگر بهاییان دین باطل خود را بر دین اسلام مبتنی نموده و در این راستا از آموزه‌های دین اسلام از مهدویت گرفته تا رسالت و حتی الوهیت استفاده نموده‌اند و با انکار دین اسلام تمام این ادعاهای آنان بی‌ریشه می‌گردد.

از سوی دیگر بهاییان به دلیل اینکه توجه ایرانیان باستان گرا را به آیین بهائیت جلب کنند و درعین‌حال احساسات مسلمانان را هم خدشه‌دار نکنند، رسالت پیامبر اسلام ﷺ را آسمانی تلقی کرده اما با نکوهش اعراب از یک‌سو و با ادعای عدم پیشرفت تمدن اسلامی از سوی دیگر به علت تقصیر ترک‌ها، هم خواسته‌اند ایرانیان باستان‌گرا را راضی کنند و هم رضایت مسلمانان را به دست آورند. اگر بهاییان واقعاً در این سخن خود راست‌گو هستند که پیامبر اسلام تعالیمی آورد که می‌توانست تمدنی بزرگ و پایدار ایجاد نماید؛ این تعالیم هنوز پابرجاست و از بین نرفته است و همین آموزه‌ها و تعالیم پیامبر اسلام بازهم می‌تواند تمدن بزرگ و صلح‌آمیز را به وجود آورد. منتهی خود آموزه‌ها به‌خودی‌خود تمدن ایجاد نمی‌کند و این مردم هستند که با پیروی از آموزه‌ها و عمل به دستورات آن باعث ایجاد تمدن شکوفا می‌شوند.

پس بنا بر ادعای بهاییان آنچه اسیر ترک‌های خشک‌مغز شده است حکومت و قدرت به دست آنان افتاده و دین اسلام اسیر شدنی نیست و هرکسی در هر زمان و هر مکان اگر بخواهد بر طبق آموزه‌های متعالی دین اسلام حکومت

و تمدنی ایجاد کند، هیچ مانعی از سوی اسلام و آموزه‌های آن وجـود نـدارد؛ جـز اینـکـه قـدرتـمـنـدان، اسـتـعـمـارگـران و سودجویان مانع ایجاد حکومت گردیده و تمدن اسلامی را تخریب می‌کنند و بهاییان نیز بر این طبل می‌کوبند تا برای ترویج آیین بی‌محتوای بهائیت زمینه‌سازی نمایند؛ بنابراین دین اسلام از اعتبار نیفتاده و هنوز هم در برابر تمام ادیان دنیا سربلند و با قامت اسـتـوار مبتنی بر منطق و برهان و عقل میدان‌داری می‌کند و تمدن آن نیز در جهان از جایگاهی بلندی بـرخـوردار اسـت و ایـن ادعـا که تمدن اسـلام از اوج و اقتدار سقوط نموده مطابق با واقع نیست. بلی این سخن قابل‌پذیرش است که حکومت‌هایی که به نام اسلام در دنیا وجود داشته ربطی به دین اسلام و آموزه‌های آن ندارد و تنها حکومتی که مبتنی بر دیـن اسـلام اسـت جمهوری اسلامی ایران است که آن‌هم با موانع و چالش‌هایی روبرو است که از سوی دشمنان داخلی و خارجی ایجاد می‌شود.

این ادعای بهاییان که حسینعلی بهاء «شوسیانتی» است که زرتشت از آن سخن گفته است، به همان اندازه بی‌پایه و غیرمعقول اسـت که ادعـای مهدویت و نبوت اوسـت؛ زیرا این سخن زرتشت که گفته است «... با آن باوری که هریك از سوشیانت‌های خویش کار اشون را است، من نیز با همان بـاور و دین مزداپرستم.»[1] بنا به گفته محققی به نام لومل،

۱ . یسنای ۷ بند ۱۲.

اشاره به پیامبر یا پیامبران بزرگ‌تری می‌نماید که انتظار دارد پس از او ظهور کنند تا تلاش‌های او را که ناتمام مانده بود به ثمر برسانند.[1] حسینعلی بهاء هیچ دلیلی برای اثبات پیامبری خود ندارد همان‌گونه که هیچ دلیلی بر مهدویت خود ندارد؛ بنابراین او یکی از مدعیان دروغینی است که هم ادعای مهدویت نموده، هم ادعای نبوت، هم ادعای سوشیانت زرتشت و هم حتی ادعای الوهیت نموده است و همین ادعاهای متناقض او خود به‌تنهایی دلیل واضح بر بطلان بهائیت است.

بشارتی که از عبدالبهاء برای ایرانیان و زرتشتیان ایران نقل‌شده کاملاً آیین بهائیت و سران آن را زیر سؤال می‌برد؛ زیرا اینکه گفته است: «مستقبل ایران درنهایت شکوه و عظمت و بزرگواری است زیرا موطن جمال مبارك است جمیع اقالیم عالم توجه و نظر احترام به ایران خواهند نمود و یقین بدانید چنان ترقی نماید که انظار جمیع اعاظم و دانایان عالم حیران... عن‌قریب ملاحظه خواهد شد که دولت وطنی جمال مبارك در جمیع بسیط زمین محترم‌ترین حکومات خواهد گشت ... و ایران معمورترین بقاع عالم خواهد شد»، این عظمت و شکوه برای ایران از سوی چه کسی و چه نظامی به وجود خواهد آمد؟ خود بهاییان که به‌صراحت می‌گویند

۱ . مری بویس، تاریخ کیش زرتشت، ج ۱، ص ۳۲۶. ترجمه: همایون صنعتی زاده، توس، ۱۳۷۴ ش.

با حکومت و قدرت سروکاری ندارند چنانکه در شبهه فوق از عبدالبهاء نقل‌شده: «امیدواریم که از برای ایران اسبابی فراهم آید که سبب راحت و اطمینان عموم گردد عدل و انصاف به میان آید جور و اعتساف نماند ما را در امور سیاسی مدخلی نه خیر عموم خواهیم و ترقی جمهور و به عالم آداب و اخلاق ایران خدمت می‌کنیم شب و روز می‌کوشیم که خدا یك روح جدیدی در جسم ایران بدمد تا یك قوه‌ای خارق‌العاده در بنیه ایران و ایرانیان جلوه نماید». تحقق و عملی شدن این آرزوها بدون فعالیت‌های منسجم فرهنگی، علمی، اجتماعی، نظامی، اقتصادی و... در تحت اشراف یک حکومت مقتدر و عادل امکان‌پذیر نیست. پس چیزی را که خود بهاییان ایجاد نمی‌کند و یا توانایی و استعداد آن را ندارند، از چه حکومت و نظامی توقع دارند که این بشارت‌های عبدالبهاء را محقق نماید؟

تساوی زن و مرد از دیدگاه بهائیت

شبهه: از دیدگاه عبدالبهاء برابری زن و مرد شرط صلح و ثبات بین‌المللی است و بدون تساوی زن و مرد و حضور زنان در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی تحقق صلح و وحدت جهانی و رشد اقتصادی و اجتماعی ممکن نیست. از همین روست که تصریح می‌کند: «عالم انسانی را دو بال است. یك بال رجال یك بال نساء. تا دو بال متساوی نگردد، مرغ پرواز ننماید. اگر یك بال ضعیف باشد، پرواز ممکن نیست. تا عالم نساء

متساوی با عالم رجال در تحصیل فضائل و کمالات نشود، فلاح و نجاح چنان‌که بایدوشاید ممتنع و محال و ممکن نیست سعادت عالم انسانی کامل گردد مگر به مساوات کامله‌ی زنان و مردان» (مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۳، صفحه‌ی ۱۰۷).

پاسخ

عباس افندی معروف به عبدالبهاء تعالیمی را که به‌ظاهر خود را مبدع آن می‌دانست به‌عنوان افکار نو و بدیع مطرح کرد درحالی‌که برخی از این افکار و تعالیم ریشه در قدمتی به وسعت تاریخ بشری داشته‌اند. این تعالیم در حقیقت در جهت جهانی‌شدن[1] بهائیت مطرح گردیده است. جهانی‌شدن یکی از اهداف بزرگ بهاییان است آنان معتقدند بهائیت در آینده و با اعمال برنامه‌هایی، جهانی خواهد شد. به همین خاطر بهاییان عهد و میثاق حسینعلی بهاء که از طریق آن نظم جهانی آینده و تمدن عمومی به ظهور خواهد رسید را یکی از بارزترین مشخصات دیانت خویش به شمار می‌آورند.[2] آنان معتقدند که هسته مرکزی و طرح چنین نظام جهانی هم‌اکنون در قوانین و نظام اداری بهایی که حسینعلی بهاء اصول و مبانی آن را بیان کرده و عبدالبهاء و شوقی افندی

۱ . هاچر، ویلیام، دیانت بهائی آیین فراگیر جهانی، مترجم سمندری پریوش، موسسه معارف بهائی با لسان فارسی.

۲ . همان، ص ۱۸۸.

آن را به مرحله اجرا درآورده و توسعه بخشیده و بیت العدل اعظم را تشکیل داده‌اند موجود است.[1] بهاییان دوازده اصل را برای این هدف مطرح کرده که یکی از آن‌ها تساوی مطلق بین زن و مرد است. این اصول یک سلسله شعارهایی است که مردم دنیا پیش از اینکه بهاییان از آن سخن بگویند به زبان آورده‌اند. بهاییان اصل تساوی بین زن و مرد را مطرح نموده تا دین اسلام را موردنقد قرار دهد زیرا در دین اسلام تساوی مطلق بین زن و مرد پذیرفته نیست. آنان با این اصل خواسته‌اند بیان کنند که دین اسلام منسوخ‌شده و دیانت بهائیت به‌جای آن آمده است.

از تعالیم عمومی رهبران بهائیت شعار تساوی کامل بین زن و مرد است.[2] آنان که این شعار را از نهضت‌های فمینیستی قرن نوزدهم گرفته‌اند رهبرشان را مبدأ آن میدانند. در نقد و ایجاد خدشه بر این اصل بهائیت امور زیر قابل‌توجه است:

۱. در اینکه زن و مرد هردو به‌صورت مساوی حق زندگی و بهره‌گیری از امکانات مادی و معنوی و علمی را دارد هیچ تردید و شکی وجود ندارد. مشترك بودن دو طایفه زن و مرد در اصول مواهب وجودی، یعنی در داشتن اندیشه و اراده، که این دو، خود مولد اختیار هستند اقتضا می‌کند که زن نیز

۱ . همان، ص ۱۹۷.

۲ . ترابیان فردوسی، محمد، حالات و مقالات استاد شهاب فردوسی، ص ۵۰۵، ایران، صحیفه خرد، ۱۳۸۳ ش.

در آزادی فکر و اراده و درنتیجه در داشتن اختیار، شریك با مرد باشد. همان‌طور که مرد در تصرف در جمیع شئون حیات فـردی و اجتماعی خـود به‌جز آن مـواردی کـه ممنوع است استقلال دارد، زن نیز باید استقلال داشته باشد. اسلام هم که دیـن فطری اسـت ایـن استقلال و آزادی را به کامل‌ترین وجه به زن داده است. زن از برکت اسلام مستقل به نفس و متکی بر خویش گشت. اراده و عمل او که تا ظهور اسلام، گره‌خورده به اراده مرد بود. از اراده و عمل مرد جدا شد و به مقامی رسید که دنیای قبل از اسـلام با همه قدمت خود و در همه ادوارش، چنین مقامی به زن نـداده بـود؛ مقامی به زن داد که در هیچ گوشه از هیچ صفحه تاریخ گذشته بشر چنین مقامی برای زن نخواهید یافت و اعلامیه‌ای در حقوق زن همانند اعلامیه قرآن که می‌فرماید: «فَلا جُناحَ عَلَیکُمْ فِیما فَعَلْنَ فِی أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ ...»[1]، نخواهید جست؛ یعنی اگر زنان درباره خویش کاری شایسته و درخور کنند بر شما گناهی نیست، که خدا به کارهایی که می‌کنید آگاه است.[2]

۲. آنچه از ظاهر ایـن سخن عبدالبهاء به دسـت می‌آید تسـاوی مطلق بین زن و مـرد اسـت. بهاییان در ایـن امر گرفتار افراط شده‌اند که حتی قید حقوق را در این تساوی در نظر نگرفته بلکه می‌گویند مساوات کامل زن و مرد باعث

۱ . بقره، ۲۳۴.

۲ . طباطبایی، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۴۱۴، مترجم: موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵، ۱۳۷۴ ش.

ترقی و پیشرفت جامعه می‌شود. درحالی‌که وجود برخی تفاوت‌های تکوینی و خصایص فطری و غریزی بین زن و مرد قابل‌چشم‌پوشی نیست و چنین تساوی که بهاییان می‌خواهند غیرقابل تحقق است. همین تفاوت‌های خلقتی و فطری باعث اختلاف در تکالیف آن‌ها می‌شود؛ یعنی نمی‌شود هرچه از مرد خواسته‌شده از زن هم خواسته شود. درعین اینکه در زنان عواملی هست که در مردان نیز هست و بر طبق این عوامل وظایف مساوی دارند؛ اما زنان از جهتی دیگر با مردان اختلاف دارند. به شهادت علم فیزیولوژی، زنان متوسط ازنظر دماغ (مغز) و قلب و شریان‌ها و اعصاب و عضلات بدنی و وزن، با مردان متوسط‌الحال تفاوت دارند و ضعیف‌تر هستند. این تفاوت باعث شده که جسم زن لطیف‌تر و نرم‌تر و جسم مرد خشن‌تر و محکم‌تر باشد و احساسات لطیف از قبیل دوستی و رقت قلب و میل به جمال و زینت بر زن غالب‌تر و بیشتر از مرد باشد و در مقابل، نیروی تعقل بر مرد، غالب‌تر از زن باشد. به خاطر همین اختلافی که در زن و مرد هست، اسلام در وظائف و تکالیف عمومی و اجتماعی که قوامش با یکی از این دو چیز یعنی تعقل و احساس است، بین زن و مرد فرق گذاشته، آنچه ارتباطش به تعقل بیشتر از احساس است (از قبیل ولایت و قضا و جنگ) را مختص به مردان کرد و آنچه از وظائف که ارتباطش بیشتر بااحساس است تا تعقل مختص به زنان

کرد، مانند پرورش اولاد و تربیت او و تدبیر منزل و امثال آن.[1] بنابراین بهاییان باید دریابند که خلقت و طبیعت و فطرت زن مغایر با مرد است و ازلحاظ وظائف و تکالیف این دوطبقه استعدادهای خاص خودشان را دارند و سیر و مشی هر یک از این دو طایفه در امور اجتماعی از همدیگر جدا است؛ بنابراین زن نباید در خط مقدم امور زندگی قرار داشته باشد و باید از های و هوی و جاروجنجال و میدان مبارزه کنار برود، از اجتماع پرسروصدا و پر از احساسات دوری کند، از خودنمایی و رجزخوانی و صف‌آرایی و از حضور در مکان‌هایی که به آن‌ها آسیب‌های اخلاقی و عفتی وارد می‌شود باید بپرهیزد.[2]

۳. تساوی مطلق بین زن و مرد در عمل موجب اختلافات شدید و اخلال در نظام خانواده و جامعه میشود. همچنان که اشاره شد با توجه به تحقیقات علمی و همچنین روایات اسلامی زن و مرد ازلحاظ جسمی و روحی تفاوت دارند. اگر جایگاه هر یک از زن مرد به‌هم‌خورده و وظایف مردانگی را زن و همچنین وظایف زنانگی را مرد انجام دهد کانون خانواده به کانون لجام‌گسیخته تبدیل خواهد شد و در وظایف اجتماعی هرج‌ومرج به وجود خواهد آمد.

به گفته شهید مطهری، آنچه مسلّم است این است که

۱ . ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۴۱۴.

۲ . مصطفوی، محاکمه وبررسی در تاریخ و عقاید واحکام باب و بهاء، ج ۳ ص ۱۹۷، مرکز نشر علامه مصطفوی، تهران، ۱۳۸۷ ش.

اسلام حقوق یک‌جور و یکنواختی برای زن و مرد قائل نشده است، ولی اسلام هرگز امتیاز و ترجیح حقوقی برای مردان نسبت به زنان قائل نیست. اسلام اصل مساوات انسان‌ها را درباره زن و مرد نیز رعایت کرده است. اسلام با تساوی حقوق زن و مرد مخالف نیست، با تشابه حقوق آن‌ها مخالف است. غربی‌ها در حقیقت تشابه حقوق مرد و زن را در قالب مقدس تساوی حقوق زن و مرد قالب کرده و به خورد مردم می‌دهند.[1] بهاییان نیز با همین قالب «تساوی حقوق زن و مرد» درواقع تشابه حقوق مرد و زن را به‌عنوان یک اصلی از اصول بهائیت انتخاب کرده‌اند.

حقوق حیوانات از نگاه بهائیت

شبهه: قرآن می‌فرماید ﴿اللَّهُ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَنْعَامَ لِتَرْکَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْکُلُونَ﴾(غافر، ۷۹) یعنی خداوند قرار داد حیوانات را برای شما تا بر آن‌ها سوار شوید و از آن‌ها تغذیه کنید. همچنین فرموده است: «وَالْخَیلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِیرَ لِتَرْکَبُوهَا»(نحل، ۸) یعنی اسب‌ها و اشترها و خرها را قرارداد تا سوار شوید. حضرت باب لازم دانستند که آن‌ها را نسخ فرمایند و در بیان عربی و از حیوانات حمایت نموده و گفته است در عصر حاضر باوجود وسایل حمل‌ونقل ضرورتی ندارد که از حیوانات سواری گرفت و یا با آنان بارکشی نمود.

۱ . شهید مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۱۹، ص ۱۲۹، تهران، انتشارات صدرا، بی‌تا.

اگر گفته شود این نوع مسائل از بدیهیات بوده و یك شارع آسمانی نباید به چنین مسائل ساده و پیش‌پاافتاده توجه کند، در جواب باید گفت در قرآن کریم نیز به این‌گونه مسائل ساده توجه شده است و قبح آن اعمال و سنن را گوشزد مردم فرمودند، فی‌المثل به اعراب فرمودند: ﴿وَأْتُواْ الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾ (بقره، ۱۸۹) یعنی به خانه از درب آن وارد شوید.

پاسخ

بهاییان مسلک بهائیت را با آموزه‌ها و شعارهای فریبنده می‌خواهند یک دین جدید و مترقی معرفی نمایند. در این راستا حمایت از حیوانات را که در فضای مدرن امروزی جذابیت خاصی دارد، از آموزه‌های این مسلک قرار داده تا با این سوژه مانند سوژه‌های فریبنده دیگر، مترقی بودن مسلک خود را بیان کنند و در ضمن به خیال خودشان این باور علی‌محمد باب را با آیات قرآن مقایسه و تشبیه نموده تا عدم عقلانیت آن را بپوشانند.

با خواندن کتاب بیان فارسی و عربی علی‌محمد باب، برای هرکسی ثابت می‌شود که حتی یک مطلب ارزشمند و معقول در آن وجود ندارد، از بی‌محتوا بودن بسیاری از آموزه‌های این کتاب این نتیجه به دست که گویا بدون اراده از نویسنده و گوینده صادرشده است. یکی از این آموزه‌ها نسخ آیات قرآن درباره استفاده از حیوانات برای سواری و حمل‌ونقل است.

باوجوداینکه بطلان مسلک بابیت و بهائیت روشن‌تر از آن است که نیازی به بیان داشته باشد، نسخ آیات قرآن چیزی نیست که از سوی غیر خدای متعال تحقق پیدا کند. افزون بر آن استفاده و عدم استفاده از حیوانات بارکش چیزی نیست که متوقف به دستور کسی باشد بلکه انسان خود می‌داند باوجود وسائل حمل‌ونقل امروزی نیازی به استفاده نمودن از حیوانات بارکش درصورتی‌که به آن‌ها دسترسی داشته باشند، ندارد و در مناطقی که وسایل حمل‌ونقل ماشینی وجود نداشته باشد، این نیاز همچنان به‌جای خود باقی است و منع نمودن مردم از به‌کارگیری حیوانات برای رفع احتیاجات امر غیرمعقول و غیر عقلایی است.

بهاییان این آموزه غیر عقلایی را در جهت مترقی نشان دادن مسلکشان مبنی بر حمایت از حیوانات القا نموده است. این در حالی است که در برابر کشتار و قتل‌عام‌های ظالمانه انسان‌ها در سطح جهان سکوت را ترجیح داده و حتی یک بیانیه و اعتراضی از سوی بیت العدل علیه جنایات آمریکا، اسرائیل و عربستان و گروه‌های تروریستی صادر نشده است.

آنان برای مترقی جلوه دادن مسلک خود می‌گویند: حیوان را باید بیشتر از انسان رحم نمود اطفال را از صغر سن نوعی تربیت نمایید که بی‌نهایت به حیوان رئوف و مهربان باشند ... انسان اکثراً گنه‌کارند و حیوان بی‌گناه البتّه

بی‌گناهان را مرحمت بیشتر و مهربانی بیشتر باید نمود مگر حیوانات مؤذیه را مثل گرگ خون‌خوار مثل مار گزنده و سایر حیوانات مؤذیه که رحم به این‌ها ظلم به انسان و حیوانات دیگر است... و علیکم البهاء الابهی ۱۲ تشرین ثانی سنة ۱۹۲۰ ع‌ع طهران ـ تاکر ـ مفتون شعله طور در کشور نور.[۱]

در دین اسلام باوجوداینکه استفاده معقول از حیوانات جایز دانسته شده، ولی درعین‌حال بر حفظ حقوق حیوانات نه از باب اینکه آن‌ها بی‌گناه هستند، بلکه به‌عنوان اینکه آنان مخلوق خداوند بوده و دارای نفس هستند تأکید بسیار شده است. ازاین‌رو اذیت نکردن و ظلم بر آن‌ها آن گونه که بهاییان پنداشته بستگی به درنده بودن و نبودن آن‌ها ندارد؛ بلکه در دین اسلام از اذیت و آزار همه حیوانات حتی حشرات و از ظلم بر آن‌ها نهی شده است. بر این آموزه‌ها در احادیث پیامبر اسلام و سایر اهل‌بیت (علیهم‌السلام) به‌صورت گسترده تأکید شده است که در اینجا مجالی برای ذکر و بیان آن‌ها نیست.

آیاتی که بهاییان برای توجیه سخن علی‌محمد باب مورد تمسک قرار داده، آموزه‌های معقول را بیان نموده و هرگز مانند آنچه باب گفته است بی‌معنی و غیرمعقول نیست.

بهاییان برای فریفتن عوام «وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» را

۱ . مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۲۱۲. بی تا بی نا.

از یک آیه شریفه جدا کرده و مورد تمسک قرار داده است. درحالی‌که تمام آیه چنین است: ﴿يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِّ وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَن تَأْتُواْ الْبُيُوتَ مِن ظُهُورِهَا وَ لَاكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَ أْتُواْ الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَ اتَّقُواْ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾.[1]

در این آیه شریفه به‌تناسب سخنی که از حج و تعیین موسم به‌وسیله هلال ماه در آغاز آیه آمده به یکی از عادات و رسوم خرافی جاهلیت در مورد حج اشاره نموده و مردم را از آن نهی می‌کند، می‌فرماید: «کار نیك آن نیست که از پشت خانه‌ها وارد شوید بلکه نیکی آن است که تقواپیشه کنید و از در خانه‌ها وارد شوید و از خدا بپرهیزید تا رستگار شوید».

بنا به فرموده مفسرین این آیه فرهنگ غلط و خرافی زمان جاهلیت را زیر سؤال برده است؛ زیرا در زمان جاهلیت هنگامی‌که لباس احرام به تن می‌کردند از راه معمولی و درب خانه، به خانه خود وارد نمی‌شدند و معتقد بودند این کار برای محرِم ممنوع است به همین دلیل در پشت خانه نقبی می‌زدند و هنگام احرام فقط از آن وارد می‌شدند. آن‌ها معتقد بودند که این عمل یك کار نیك است چون ترك عادت است و احرام که مجموعه‌ای از ترك عادات است باید با این ترك عادت تکمیل شود.[2]

۱ . بقره، ۱۸۹.

۲ . مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۲، ص ۱۲، تهران، دار الکتب

این آیه معنی وسیع‌تر و عمومی‌تری نیز دارد و آن اینکه برای اقدام در هر کار خواه دینی باشد یا غیردینی باید از طریق صحیح وارد شوید نه از طرق انحرافی و وارونه چنان‌که جابر همین معنی را از قول امام باقر علیه‌السلام نقل کرده است؛ و ازاینجا می‌توان پیوند دیگری میان آغاز و پایان آیه پیدا کرد و آن اینکه هر کار باید از طریق صحیح آن باشد و عبادتی همچون حج نیز باید در وقت مقرر که با هلال ماه تعیین می‌شود انجام گیرد.

تفسیر سومی برای آیه ذکرشده است و آن اینکه برای یافتن نیکی‌ها باید به سراغ اهلش رفت و از غیر اهل طلب نکرد ولی این تفسیر را می‌توان در تفسیر دوم درج کرد در روایات اهل‌بیت از امام باقر علیه‌السلام نقل‌شده: «آل محمد ابواب الله و سبله و الدعاة الی الجنة و القادة الیها و الادلاء علیها الی یوم القیامة»؛ خاندان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تا روز قیامت درهای الهی و طرق وصول به او و دعوت‌کنندگان به‌سوی بهشت و راهنمایان و دلیلان آن می‌باشند.[1]

تشبیه سخن باب از سوی بهاییان به آیات دیگر نیز بی‌مورد است و همه آن‌ها دارای محتوای معقول و مفید هستند که بهاییان از آن‌ها چشم‌پوشی می‌کنند.

الإسلامیة، چ۱، ۱۳۷۴ ش.
۱. همان، ج ۲، ص ۱۳.

دین و خشونت

شبهه: مبنای آیین بهائیت بر نفی خشونت و صلح جهانی است. اولین پیام‌های حضرت بهاءالله برداشتن حکم جهاد بود نه جهاد با نفس، بلکه جهاد با شمشیر برای فتح و پیروزی بر دیگران. ایشان فرمان می‌دهد «عاشروا مع الادیان کلها بالروح و ریحان». با پیروان همه ادیان باروح و ریحان رفت‌وآمد کنید. علت برابر دانستن زن و مرد در آیین بهایی به این دلیل است که خواستند پایانی باشد بر خشونت جنس قوی‌تر مرد بر زن. فرمان خلع سلاح عمومی جهانی، فرمان تشکیل یك محکمه کبرا بین‌المللی برای حل مشکلات بشر، آموزش‌وپرورش عمومی؛ به‌عبارت‌دیگر هر چه تعالیم بهایی را نگاه می‌کنید، می‌بینید همه درباره پرهیز از خشونت است.

پاسخ

با توجه به اینکه پدیده جنگ و فتنه در جامعه بشری یک امر منفور است و نوع انسان خواهان صلح و امنیت در جامعه است. بهاییان مدعی هستند که تمام تعالیم بهائیت مبتنی بر پرهیز از خشونت است و ازاین‌رو سران این فرقه دستوراتی درباره نفی خشونت و ایجاد صلح در جهان داده‌اند و با القا این مطالب در حقیقت دین اسلام را در معرض نقد و اشکال قرار داده‌اند.

برقراری صلح با نفی خشونت و وحدت عالم انسانی چیزی تازه‌ای نیست که بهاییان آن را علَم نموده و از مختصات و امتیازات دین خود قرار داده‌اند. در قرآن کریم در آیات متعددی بر ایجاد صلح در جامعه تأکید به سزایی شده و انسان‌ها را از فتنه‌انگیزی و فساد نهی نموده است.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَلا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها﴾؛ و در زمین پس از اصلاح آن فساد نکنید![1] خداوند در این آیه به اصلاح امور مردم و ریشه‌کن ساختن ظلم از میان آنان دستور می‌دهد.[2] دین اسلام با این آیه و آیات دیگر قرآنی انسان را به ایجاد صلح دستور داده و از ظلم و ایجاد ناامنی آنان را بر حذر می‌دارد و انسان را مکلف نموده که از ظلم و خشونت اجتناب کند.

اما مسئله جهاد که از سوی بهائیت نسخ شده است ضامن نفی خشونت نیست؛ زیرا چه بخواهیم و چه نخواهیم جنگ و خشونت در جامعه انسانی وجود خواهد داشت. با توجه به اینکه همیشه افراد زورمند و خودکامه و فرعون‌ها و نمرودها و قارون‌ها که انبیاء را مزاحم اهداف خویش می‌دیده‌اند، در برابر آنان ایستاده و جز به محو دین و آیین خدا راضی نبودند، روشن می‌شود که دین‌داران راستین

۱. اعراف، ۵۶.

۲. طباطبایی، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۱۹۹، ترجمه: موسوی همدانی سید محمد باقر، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، چ ۵، ۱۳۷۴ ش

در عین تکیه بر عقل و منطق و اخلاق باید در مقابل این گردنکشان ظالم و ستمگر بایستند و راه خود را با مبارزه و در هم کوبیدن آنان به‌سوی جلو باز کنند. اصولاً جهاد یکی از نشانه‌های موجود زنده است و یك قانون عمومی در عالم حیات است، تمام موجودات زنده اعم از انسان و حیوان و گیاه، برای بقای خود، با عوامل نابودی خود در حال مبارزه‌اند.[1]

جهاد دفاعی به جهادی گفته می‌شود که در مقابل تجاوز دشمنان صورت می‌گیرد. تمام قوانین آسمانی و بشری به شخص یا جمعیتی که مورد هجوم واقع‌شده حق می‌دهد برای دفاع از خویشتن به پا خیزد و آنچه در قدرت دارد به کاربرد و از هرگونه اقدام منطقی برای حفظ موجودیت خویش فروگذار نکند. جنگ‌هایی مانند جنگ احزاب و احد و موته و تبوك و حنین و بعضی دیگر از غزوات اسلامی جزء این بخش از جهاد بوده و جنبه دفاعی داشته است.[2]

خشونتی را که در جنگ محقق می‌شود با هیچ معیاری نمی‌توان محکوم نمود؛ زیرا جنگ عین خشونت است و هیچ‌کس و هیچ طایفه‌ای در جامعه بشری دیده نشده که در هنگام جنگ از دشمنانش باعزت و اکرام پذیرایی کند و آنان را نکشند. اگر کسی چنین عملی در برابر دشمن انجام

۱ . مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۲، ص ۲۶، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چ۱، ۱۳۷۴ ش.
۲ . تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۸.

دهد شکست او اجتناب‌ناپذیر است و در معرض ملامت همه عقلا قرار می‌گیرد؛ بنابراین خشونت معقول و عقلایی در جنگ و برخورد با مفسدین برای ایجاد امنیت و آرامش حتی در غیر میدان جنگ لازم است. در میدان جنگ باید جنگجویان با غلظت و قهرآمیز بجنگند نه با ترس و زبونی. در میدان جنگ جنگجویان باید از هر اهرمی معقولی استفاده کند تا روحیه دشمن را تضعیف کرده و درنهایت باعث شکست آنان شود. در میدان جنگ هیچ‌کسی عملی را انجام نمی‌دهد که باعث شکست خود او شود؛ زیرا جنگ به‌قصد کشتن و از بین بردن دشمن است؛ اما در عین‌حال قرآن کریم ظلم در جنگ با دشمن را جایز نمی‌داند: ﴿وَ قاتِلُوا فی سَبیلِ اللَّهِ الَّذینَ یقاتِلُونَکُمْ وَ لا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لا یحِبُّ الْمُعْتَدینَ﴾؛ و درراه خدا، باکسانی که با شما می‌جنگند، نبرد کنید! و از حدّ تجاوز نکنید، که خدا تعدّی کنندگان را دوست نمی‌دارد!»[1]

دین اسلام بر عطوفت و مهربانی تأکید داشته و کشتن یک انسان را مساوی با کشتن همه انسان‌ها می‌داند. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِی الْأَرْضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النَّاسَ جَمیعاً وَ مَنْ أَحْیاها فَکَأَنَّما أَحْیا النَّاسَ جَمیعاً﴾[2] یعنی هر کس انسانی را جز به قصاص یا به کیفر فساد در زمین بکشد پس چنان است که گویی همه مردم

۱. بقره، ۱۹۰.
۲. مائده، ۳۲.

را کشته است و هر که انسانی را زنده کند (و از مرگ یا انحراف نجات دهد) گویا همهٔ مردم را زنده کرده است.

چیزی را که بهاییان در تعامل با پیروان دیگر ادیان مطرح نموده نیز فراتر از یک شعار فریبنده نیست. درحالی‌که دین اسلام این مطلب را بسیار معقول و کارآمد مطرح نموده است. به دستور قرآن کسی حق ندارد بر کفاری بتازد که هیچ ضرری از ناحیه آنان به مسلمانان نمی‌رسد بلکه به نیکی و رفتار خوب در برابر آنان توصیه‌شده است. خداوند می‌فرماید: ﴿لا ينْهاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذينَ لَمْ يقاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيهِمْ إِنَّ اللَّهَ يحِبُّ الْمُقْسِطينَ * إِنَّما ينْهاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذينَ قاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ وَ ظاهَرُوا عَلى إِخْراجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ يتَوَلَّهُمْ فَأُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾[1]؛ یعنی خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که درراه دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی‌کند چراکه خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد. تنها شما را از دوستی و رابطه باکسانی نهی می‌کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه‌هایتان بیرون راندند یا به بیرون راندن شما کمك کردند و هر کس با آنان رابطه دوستی داشته باشد ظالم و ستمگر است!

۱. ممتحنه،۸-۹.

بر اساس محتوای اسلام حتی اگر مشرک و بت‌پرستی به مسلمانی پناه ببرد باید به او پناه بدهد. قرآن می‌فرماید: ﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَعْلَمُونَ﴾[1]؛ یعنی و اگر یکی از مشرکان از تو پناهندگی بخواهد، به او پناه ده تا سخن خدا را بشنود (و در آن بیندیشد)! سپس او را به محل امنش برسان، چراکه آن‌ها گروهی ناآگاه‌اند!

تساوی بین زن و مرد که در بهائیت مطرح است نیز باعث از بین بردن خشونت نمی‌شود. رفع خشونت علیه زنها از سوی مردان عوامل خاص خودش را دارد. در اینکه زن و مرد هردو به‌صورت مساوی حق زندگی و بهره‌گیری از امکانات مادی و معنوی و علمی را دارد هیچ تردید و شکی وجود ندارد. مشترك بودن دو طایفه زن و مرد در اصول مواهب وجودی، یعنی در داشتن اندیشه و اراده، که این دو، خود مولد اختیار هستند، اقتضا می‌کند که زن نیز در آزادی فکر و اراده و درنتیجه در داشتن اختیار، شریك با مرد باشد، همان‌طور که مرد در تصرف در جمیع شئون حیات فردی و اجتماعی خود به‌جز آن مواردی که ممنوع است، استقلال دارد، زن نیز باید استقلال داشته باشد. اسلام هم که دین فطری است این استقلال و آزادی را به کامل‌ترین وجه به زن داده است. زن از برکت اسلام مستقل به نفس و متکی بر خویش گشت، اراده

۱. توبه، ۶.

و عمل او که تا ظهور اسلام گره‌خورده به اراده مرد بود، از اراده و عمل مرد جدا شد و به مقامی رسید که دنیای قبل از اسلام با همه قدمت خود و در همه ادوارش، چنین مقامی به زن نداده بود، مقامی به زن داد که در هیچ گوشه از هیچ صفحه تاریخ گذشته بشر چنین مقامی برای زن نخواهید یافت و اعلامیه‌ای در حقوق زن همانند اعلامیه قرآن که می‌فرماید: ﴿فَلا جُناحَ عَلَيكُمْ فِيما فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ ...﴾[1]، نخواهید جست؛ یعنی اگر زنان درباره خویش کاری شایسته و درخور کنند، بر شما گناهی نیست، که خدا به کارهایی که می‌کنید آگاه است.[2]

اما بهاییان پنداشته‌اند که اگر بین زن و مرد تساوی مطلق در همه عرصه‌ها ایجاد شود خشونت‌های جنسیتی و ظلمهای مرد بر زن برداشته می‌شود. در حالی که هیچ لازمه‌ای بین این دو طرف قضیه وجود ندارد. چه اینکه تساوی مطلق بین زن ومرد در همه عرصه ها امکان‌پذیر نیست؛ زیرا وجود برخی تفاوت‌های تکوینی و خصایص فطری و غریزی بین زن و مرد قابل‌چشم‌پوشی نیست و چنین تساوی که بهاییان می‌خواهند غیرقابل تحقق است. همین تفاوت‌های خلقتی و فطری باعث اختلاف در تکالیف آن‌ها می‌شود. ثانیاً با حفظ تفاوت بین زن و مرد در برخی مقتضیات فطری و عاطفی با

۱ . بقره، ۲۳۴.

۲ . طباطبایی، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۴۱۴، مترجم: موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵، ۱۳۷۴ ش.

رعایت آموزه‌های اسلامی و معیارهای اخلاقی و عقلی زنان می‌توانند در کمال امنیت و حفظ شرافت و عفت در کنار مردان زندگی کرده و انجام وظیفه کنند.

افـزون بـر ایـن‌ها تـساوی مطلق بین زن و مـرد در عمل موجب اختلافات شدید و اخلال در نظام خانواده و جامعه می‌شود. همچنان که اشاره شد با توجه به تحقیقات علمی و همچنین روایات اسلامی زن و مرد ازلحاظ جسمی و روحی تـفاوت دارنـد، اگـر جایگاه هـر یـک از زن مـرد بـه‌هـم‌خـورده و وظایف مردانگی را زن و همچنین وظایف زنانگی را مرد انجام دهد کانون خانواده به کانون لجام‌گسیخته تبدیل خواهد شد و در وظایف اجتماعی هرج‌ومرج به وجود خواهد آمد.

تحجر و مخالفت با نواندیشی، علت دشمنی مسلمانان با بهائیت

شبهه: علت اصلی مخالفت با بهائیت در ایران، مقاومت در مقابل نواندیشی است. در حقیقت هر یك از ادیان بزرگ جهان از آغـاز ظهور خـود بـا چنین مقاومت‌هایی از ناحیه سنت‌گرایان و قشریونی که تاب تحمّل اندیشه‌های تـازه را نداشته‌اند روبرو بوده است. بارزترین نمونه این مبارزات در تاریخ ادیان مصلوب نمودن حضرت مسیح است. ازجمله ایـرادات و اعـتراضـاتی کـه در زمـان ظـهور هـر آیـین جدیدی همواره تکرار شده اینکه، ادیان ماقبل همیشه آیین خود

را آخرین آیین و پیامبر خود را آخرین پیامبر می‌دانند و بنابراین، انتظار ظهور دیانتی بعد از دیانت خود را ندارند. آیات بسیاری از کلام‌الله مجید نیز اشاره به مخالفت مردم در هر زمان با پیامبران جدید دارد. فی‌المثل می‌فرماید: ﴿وَمَا يأْتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلاَّ كَانُواْ بِهِ يسْتَهْزِئُونَ﴾ یعنی هیچ رسولی بر آن مردم نمی‌آمد جز آنکه به استهزای او می‌پرداختند. همچنین می‌فرماید ﴿فَإِن كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ جَآؤُوا بِالْبَيِنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ﴾ یعنی پس ای پیغمبر اگر ترا تکذیب کردند غمگین مباش که پیغمبران پیش از تو را که معجزات و زبورها و کتاب آسمانی روشن بر آن‌ها آوردند نیز تکذیب کردند. این مطلب وجه اشتراك مابین کلیه ادیان در زمان ظهور پیامبران الهی است. در یوم ظهور حضرت مسیح جمیع علمای یهود باآنکه مدت‌ها منتظر ظهور موعود بودند منکر دعوی آن حضرت شدند. بهائیت نیز به همین دلیل در ایران مورد انکار قرار گرفت؛ زیرا جامعه بهایی در ایران پیشرو نواندیشی و طرفدار اصولی مبتنی بر خردگرایی، خرافات زدایی، یگانگی نوع انسان، برابری حقوق زن و مرد، صلح جهانی، وحدت ادیان، برطرف نمودن فقر و هماهنگی دین و علم بوده است؛ اما روحانیون قشری و عناصر مرتجع و کهنه‌پرست سنتی در مخالف با این آیین به ترفندهای مختلفی متوسل شده‌اند تا این آیین را در انظار مردم گمراه، ضد خدا، دشمن دین، منحرف، فاسد و وابسته به

سیاست‌های خارجی معرفی‌شده و امروز از سوی جمهوری اسلامی به جاسوس اسرائیل متهم می‌شود.

پاسخ

پیامبران الهی به دستور و وحی خداوند پیوسته یک دین را جهت هدایت بشر، تبلیغ کرده و هیچ نوع نواندیشی که از تفکرات ناقص انسان برمی‌خیزد، در آموزه‌های ادیان آسمانی وجود نداشته و ندارد. پس مخالفت با رسالت انبیای الهی و آموزه‌های آسمانی از نواندیشی پیامبران نشأت نگرفته بلکه این مستکبران، جاه‌طلبان، باطل گرایان و مدعیان دروغین الوهیت بوده‌اند که باانگیزه حق‌ستیزی با پیامبران الهی مخالفت نموده و تسلیم خدای متعال و دین او نمی‌شده‌اند؛ بنابراین نواندیشی‌ای که بهاییان از بهائیت به پیامبران الهی تسری داده تا نواندیشی عوام‌فریبانه سران بهاییان را توجیه کنند، در رسالت انبیاء جایگاهی ندارد؛ زیرا انبیاء الهی هیچ آموزه را از خودشان برای امت و بشریت ارائه نکرده‌اند. قرآن کریم بر این امر در آیات متعددی تأکید ورزیده که تعالیم و آموزه‌های پیامبران از اندیشه آنان بیرون نیامده بلکه وحی الهی است که هیچ سنخیتی با نواندیشی بشر ندارد؛ مثلاً خداوند درباره پیامبر گرامی اسلام می‌فرماید: ﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ ما يُوحى إِلَى﴾؛ تنها ازآنچه به من وحی می‌شود پیروی می‌کنم»[1]

۱ . انعام،۵۰.

یا فرموده است: ﴿قُلْ إِنَّما أَتَّبِعُ ما یوحی إِلَی مِنْ رَبِّی﴾؛ بگو: من تنها از چیزی پیروی می‌کنم که بر من وحی می‌شود.[1] پس یکی از دلایل بطلان و غیر آسمانی بودن مسلک بهائیت همین ادعای نواندیشی سران بهائیت است که هیچ ربطی به وحی الهی ندارد.

اما این ادعای بهاییان که ادیان ماقبل همیشه آیین خود را آخرین آیین و پیامبر خود را آخرین پیامبر می‌دانند و بنابراین، انتظار ظهور دیانتی بعد از دیانت خود را ندارند، بسیار ناشیانه و غیر عالمانه است. بهاییان این سخن را برای زیر سؤال بردن خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ و خاتمیت دین اسلام القا نموده تا حقانیت و آسمانی بودن بهائیت را به پندار خود مطرح کنند. این در حالی است که هیچ دینی از ادیان الهی قبل از دین اسلام به‌عنوان آخرین دین مطرح نشده چه اینکه خود شبهه گر بطلان این ادعای خود را با این سخن که «در یوم ظهور حضرت مسیح جمیع علمای یهود باآنکه مدت‌ها منتظر ظهور موعود بودند منکر دعوای آن حضرت شدند» اعلام نموده است.

آنچه در این مجال قابل‌توجه است این است که یهودیان هیچ‌گاه دین خود را آخرین دین آسمانی ندانسته بلکه بر طبق کتاب مقدس آنان دوران طلایی خویش را که در

۱. اعراف، ۲۰۳.

آن عظمت ملّی یهود به آخرین حدّ اعتلای خود خواهد رسید در اطراف شخصیتی برجسته می‌بینند که از جانب خداوند در آینده‌ای که جز خدا نمی‌داند، مأموریت خواهد یافت تا این دوران تازه و پر از شگفتی‌ها را با ظهور خود و تشکیل حکومتش آغاز کند. نام این شخصیت الهی «ماشیح» یعنی روغن‌مالی شده و مسح شده با روغن مقدس است. اعتقاد عمومی یهود بر این است که ظهور ماشیح و فعالیت‌های او را درراه بهبود وضع جهانی و تأمین سعادت بشری، قسمتی از نقشه‌های خداوند در آغاز آفرینش جهان بوده لذا می‌گویند: از آغاز خلقت عالم، ماشیح پادشاه به دنیا آمد؛ زیرا لزوم وجود او حتی بیش از آنکه جهان آفریده شود به ذهن خداوند خطور کرد.[1] حالا اینکه از دیدگاه یهودیان ماشیح حضرت مسیح علیه‌السلام است یا کسی دیگر مشکلی در اصل مطلب ایجاد نمی‌کند.

همچنین در دین مسیحیت نیز پس از حضرت مسیح علیه‌السلام به آمدن فارقلیط بشارت داده‌شده است. طبق گفته موریس بوکای فرانسوی آنگاه‌که عیسی طبق انجیل یوحنا می‌گوید: «من از پدر استدعا خواهم کرد که او فارقلیط دیگری برای شما خواهد فرستاد» یا این جمله: «او از خود تکلم نمی‌کند بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت

۱ . آبراهام کهن، گنجینه‌ای از تلمود، ص ۳۵۱، ترجمه: امیر فریدون گرگانی، تهران، اساطیر، اول، ۱۳۸۲ ش.

و از امور آینده به شما خبر خواهد داد»، به‌وضوح می‌خواهد بگوید که شفیع دیگری برای انسان‌ها فرستاده خواهد شد، بنابراین عیسی اعلام می‌دارد که خداوند بعدها موجودی بشری را روی این زمین خواهد فرستاد که در آنجا نقشی که یوحنا تعریف کرده، داشته باشد و این نقش در یک کلمه عبارت است از نقش پیامبری که صدای خدا را شنیده است و پیامش را برای انسان‌ها تکرار می‌کند.[1] و این موجود بشری کسی نیست جز پیامبر گرامی اسلام ﷺ.

اما بنا بر آموزه‌های روشن قرآن کریم و احادیث پیامبر گرامی اسلام ﷺ که بهاییان با ادعای دروغین عقیده خود را نسبت به آن‌ها اعلام نموده، پیامبر اسلام ﷺ خاتم پیامبران و دین اسلام آخرین و کامل‌ترین دین خدا است که هرگونه پیامبر و دین پس‌ازآن را نفی می‌کند و با توجه به کمال و جامعیت دین اسلام در راستای پاسخگویی به تمام نیازهای مادی و معنوی بشر، آمدن دین دیگری از سوی خداوند محال عقلی است؛ زیرا دین کامل‌تر و جامع‌تر از دین اسلام نزد خدای متعال وجود ندارد تا آن را برای بشر بفرستد.

بهاییان، بهائیت را خردگرا و خرافه زدا تبلیغ می‌کنند درحالی‌که خرافه گرایی و عوام‌فریبی در کتاب‌های سران

۱. همان، ص ۱۴۷-۱۴۸. بوکای، موریس، مقایسه میان تورات، انجیل، قرآن و علم، ص ۱۴۷-۱۴۸، ترجمه: ذبیح الله دبیر، تهران، دفتر نشر فرهنگی، چ ۱۳، ۱۳۸۸ ش.

بهائیت موج می‌زند و هرگز نمی‌توانند بهائیت را از چاله خرافه گرایی بیرون آورند؛ زیرا اصل ادعای بهائیت مبنی بر نبوت علی‌محمد باب و حسینعلی نوری بر خرافه استوار است و به همین دلیل نه‌تنها نتوانسته برای اثبات نبوت آنان دلیل و برهان عقلی ارائه دهند بلکه از ریشه منکر ارائه برهان عقلی که عبارت از معجزه باشد در تمام انبیاء الهی شده است. مثلاً حسینعلی بهاء گفته است کسی حق ندارد از من درخواست معجزه کند و امرالله دستگاه تئاتر نیست که هر ساعت یک بازی دربیاورند و هرروزی یک بازی دربیاورند و هرروزی یک‌چیزی بطلبد در این صورت امرالله بازیچه صبیان شود.[1] حسینعلی بهاء معجزه را حجت و برهان نمی‌داند بلکه در جای دیگر می‌گوید معجزه برهان مقنع نیست بلی برهان است از برای شخص حاضری که بود و آن‌هم نیز شاید که شبهه کند که آن معجزه نبود، بلکه سحر بود از بعضی سحّارها نیز وقوعات عجیبه روایت‌شده است. باری مقصود این است که بسیار امور عجیبه از جمال مبارک ظاهر شد امّا ما روایت نمی‌کنیم زیرابه جهت کلّ من علی الارض حجّت و برهان نمی‌شود، بلکه از برای آنان که مشاهده نموده‌اند نیز برهان قاطع نشود گمان نمایند که سحر است.[2] همچنین اتکاء بر حروف و اعداد و حساب ابجد در عقاید و احکام که

۱. عبدالبهاء، مفاوضات، ص۲۲.
۲. همان، ۲۹.

کتاب اقدس مملوی از آن‌ها است از مصادیق بارز خرافه گرایی محسوب می‌گردد.

جمهوری اسلامی ایران و سایر شیعیان بهاییان را بدون دلیل جاسوس کشورهای استعماری به‌ویژه اسرائیل ندانسته بلکه فرقه بهائیت با یهود ارتباط تنگاتنگی داشته به‌طوری‌که روش بهائیت این بود که یهودیان را به جمع شدن در فلسطین و برپایی دولت اسرائیل تشویق و بشارت می‌دادند چنانکه در کتاب اقدس بهاءالله آمده:

آن روز [با تشکیل حکومت اسرائیل] روزی است که کلیم [حضرت موسی] رستگار شد و عبدالبهاء هم می‌گوید: در کتاب‌های عهد عتیق آمده است که یهود در سرزمین مقدس جمع می‌شود و این بشارت الهی در زمان بهاءالله تحقق یافت و خطاب به یهودیان می‌گفت: ای دوستان خدا و فرزندان ملائکه‌های خدا، همانا آسمان جدید و زمین مقدس مهیا شده برای حکومت مقتدر صهیونیزم! و بهاءالله در این سرزمین بشارت‌های الهی را دید و خداوند به وعده‌اش عمل کرده است! در همین ارتباط شوقی افندی می‌گوید: عبدالبهاء نوشته است که فلسطین باید وطن قوم یهود باشد و همسرش «روحیه»، می‌گوید: رشد بهائیت امکان‌پذیر نیست مگر اینکه با اسرائیل ارتباط داشته باشد![1]

۱ . سراج الدین، احمد ولید، البهائیه و النظام العالمی الجدید، ج ۲، ص ۳۸۳، بی جا، مکتبه دار الفتح، بی تا.

بعد از تأسیس دولت غاصب اسرائیل که با جنایات بسیار به انجام رسید شوقی افندی در پیام نوروز سال ۱۰۸ بدیع ۱۳۳۰ ش که قبلا هم به آن اشاره گردید، نظر مثبت خود و قاطبه بهاییان را پیرامون تأسیس اسرائیل اعلام کرد و از امتیازات دولت اسرائیل به فرقه بهایی خبر داد: «مصداق وعده الهی به ابنا خلیل و وارث کلیم ظاهر و باهر و دولت اسرائیل در ارض اقدس مستقر و به استقلال و اصالت آیین بهایی مفتخر و به ثبت عقدنامه بهایی و معافیت کافه موقوفات بهایی در عکا و جبل کرمل و لوازم ضروریه بنای مرقد باب از رسوم یعنی عوارض و مالیات دولت و اقرار به رسمیت ایام تعطیلی بهاییان موفق و مؤید شده است...».[1]

دریکی از اسناد ساواک درباره جاسوسی بهاییان برای اسرائیل آمده است:

«اسرائیل مذهب بهایی‌ها را به‌عنوان یک مذهب رسمی در سال ۱۹۷۴ م. به رسمیت شناخته است. دولت اسرائیل با اجرای برنامه تحبیب از افراد مزبور می‌کوشد از اقلیت فوق‌الذکر در سایر کشورهای جهان به‌ویژه ایران بهره‌برداری سیاسی. اطلاعاتی و اقتصادی بنماید».[2]

۱ . شوقی افندی، توقیعات مبارکه، تهران، موسسه ملی مطبوعات امری بدیع، ۱۲۵، ص ۲۹۰.

۲ . زهیری، علیرضا، عوامل موثر در شکل گیری رفتار سیاسی ایران در قبال اسرائیل، فصلنامه علمی، تخصصی انقلاب اسلامی، پیش شماره اول. نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها، سال اول، ۱۳۷۷ ش، ص ۱۵۹.

مهاجرت بهاییان از ایران برای انتشار آیین بهائیت

شبهه: دیانت بهایی برخاسته از کشور ایران است ولی آموزه‌های آن برای بهبود و رفاه تمام اهل دنیاست. به همین دلیل از ایران به کشورهای دیگر مهاجرت کرده‌اند.

حضرت بهاءالله در نامه‌ها و خطاب‌هایی به سران آن وقت جهان لزوم صلح جهانی و تأسیس پارلمان جهانی را گوشزد نموده بودند. متأسفانه ندا و پیام صلح او تا پس از جنگ جهانی اول گوش شنوایی نیافت.

در دیانت بهایی دست به شمشیر بردن برای انتشار دین و به بهانه سعادت بشر مجاز نیست. بهاییان پیام دیانت خود را که وحدت نوع انسان، برداشتن تبعیض و تعصب و برقراری صلح عمومی لازم می‌دانند. در این دو سده، جهان هرروز خود را به مرگ و نابودی نزدیک‌تر می‌سازد و بهاییان به‌عنوان الهام‌گیرندگان از دنیایی ماوراء، این را وظیفه خود می‌دانسته‌اند که برای جلوگیری از این انهدام، پیام صلح وحدت خود را به همگان ابلاغ دارند. نه‌فقط پیام صلح که روش ایجاد آن صلح را نیز در اختیار مردم جهان بگذارند. بهاییان دوره ناصرالدین‌شاه حرف از حکومت جهانی می‌زده‌اند! و امروزه هنوز دیگران بر همان منوال قدیم گام برمی‌دارند و خود را به هلاکت نزدیك می‌سازند؟

پاسخ

یکی از شگردهای تبلیغ بهائیت، القای شعارهای عوام‌فریبانه است که ظاهر جذاب دارند. پیروان این آیین پیوسته از آزادی، صلح جهانی حکومت جهانی و امثال این‌ها دم می‌زنند و سپس کشورها و سران آن‌ها را تخطئه می‌کنند که به سخنان رهبران بهائیت گوش نداده و از آنان برای ایجاد صلح وحدت جهانی پیروی نکرده‌اند.

اولین چیزی که در اینجا برای خوش‌نامی فرقه بهائیت ادعاشده این است که بهاییان برای تبلیغ بهائیت و ایجاد صلح وحدت ایران را ترک نموده و به کشورهای دیگر مهاجر شدند. این ادعای بهاییان سرپوش گذاشتن بر واقعیتی است که در تاریخ بهائیت اتفاق افتاده است. به این معنا که سران بهائیت به علت آشوبگری و فتنه‌انگیزی از ایران به بغداد و نیز به همین علت ازآنجا به ترکیه و ازآنجا هم برخی به قبرس و برخی ازجمله حسینعلی نوری به حیفا تبعید شدند؛ بنابراین بهاییان و سران آن‌ها به رضایت خود خاک ایران را ترک نکرده‌اند.

وقایع شرم‌آور دشت بدشت در شاهرود از اولین فتنه‌انگیزی‌های حسینعلی بهاء ویاران او به‌ویژه قرةالعین (طاهره) است که مردم را علیه آنان شورانده و حتی برخی از بابیان از بابیت و حسینعلی بهاء رو برتافته و بابیت را ترک

گفتند. حسینعلی بهاء با هشتادویک نفر از پیروان خود در بدشت تجمع کردند. حسینعلی بهاء برای خوش‌گذرانی سه باغ یکی برای خود، یکی برای «طاهره» و دیگری برای «قدوس» اجاره کرده بود. همگی این افراد در دوره توقف بیست‌ودو روزه‌شان مهمان حسینعلی بهاء بودند. در این تجمع بین قرةالعین و قدوس اختلاف ایجادشده بود که بعد از مذاکرات، خود قرةالعین بدون حجاب وارد مجلس قدوس می‌گردد و همگان را متحیر می‌کند. به گفته بهاییان در ایام اجتماع بابیان در بدشت هرروز یکی از تقالید قدیمه (شریعت اسلام) الغاء می‌شد. به گفته نبیل زرندی یاران نمی‌دانستند که این تغییرات از طرف کیست و این اسامی به اشخاص از طرف چه شخصی داده می‌شود هر یک را گمان به کسی می‌رفت معدودی هم در آن ایام به مقام حضرت بهاءالله عارف بودند و می‌دانستند که آن حضرت است که مصدر جمیع این تغییرات است.[1]

این رفتار گستاخانه آنان، آن‌چنان طنینی ایجاد نمود که مسلمین آن نواحی به خشم آمده و بر آن گروه بی‌پروا که بنا به میل نفسانی حدود و احکام ربانی را شکسته بودند، حمله‌ور گشتند و آنان را سخت تنبیه نمودند.[2]

۱. رک: عبدالحمید اشراق خاوری، مطالع الانوار (تلخیص تاریخ نبیل زرندی)، فصل ۱۶، (اجتماع اصحاب در بدشت) ص ۲۵۶ - ۲۶۸. بی‌تا بی‌نا.

۲. زاهد زاهدانی، سید سعید، بهائیت در ایران، ص ۱۸۶، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چ ۴، ۱۳۸۸ ش؛ رک: مطالع الانوار، همان.

بهاییان ادعـا می‌کنند کـه بـرای گسترش آیـیـن خـود از شمشیر اسـتـفاده نمی‌کنند، درحـالـی‌کـه ایـن سخن آنـان از ناتوانی قـدرت نداشتن آنـان ناشی می‌شود؛ زیـرا پیروان بـاب کـه در رأس آن‌هـا مـیـرزا یحیی و حسینعلی بـهاء قـرار داشتند و دشمن سرسخت ناصرالدین‌شاه بودند، در فکر توطئه‌چینی بـر ضـد ناصرالدین‌شاه افـتـادنـد. شـش نفر از بابی‌های متعصب به‌طرف ناصرالدین‌شاه تیراندازی کردند و بعد با قمّه و غدّاره به شاه حمله بردند و او را مجروح نمودند ولی موفق به قتل ناصرالدین‌شاه نشدند. ناصرالدین‌شاه بعدازاین واقعه درصـدد دستگیری و نابودی بابی‌ها برآمد. این توطئه در روز بیستم شوال ۱۲۶۸ ق واقع شد که پس‌ازآن چهل نفر از افراد معروف بابیه که یکی از آن‌ها حسنعلی بهاء بود شدیداً مورد تعقیب قرار گرفتند. سرانجام آنان را دستگیر کردند و ۲۸ نفر آنان را اعدام و بقیه را به زندان محکوم نمودند و پس از مدتی آن‌ها را آزاد کردند. میرزا یحیی در این هنگام در نور مازندران به سر می‌برد به‌محض اینکه خبر دستگیر شدن و اعدام بابیان به او رسید به لباس درویشی درآمد و با عصا و کشکول به بغداد فرار کرد. حسینعلی بهاء نیز با دستیاری سفارت روس پس از چهار ماه زندان به‌صورت تبعید رهسپار بغداد گردید.[1]

۱ . محمدی اشـتـهاردی، محمد، بابی گـری و بهائی گـری، ص ۵۷-۵۸، قم، انتشارات گلستان ادب، چ ۲، ۱۳۸۳ ش.

در بغداد نیز مسلمانان عراق متوجه خطر و فتنه بابیان شدند که از سال ۱۲۶۹-۱۲۸۰ ق در آنجا حضور داشتند. اظهار تنفر علماء و مردم روزبه‌روز نسبت به آن‌ها شدیدتر شده و شکایت خود را به دولت ایران رساندند، دولت ایران هم به‌وسیله سفیر خود در اسلامبول از سلطان عثمانی (عبدالعزیز) تقاضا نمود که بابی‌های جمع شده در بغداد را به‌جای دیگر تبعید کند؛ به دستور سلطان عثمانی بابی‌ها حدود چهار ماه در اسلامبول اقامت داده شدند و پس از چهار ماه اقامت در اسلامبول، دولت عثمانی صلاح ندید که آن‌ها در آنجا بمانند؛ لذا آن‌ها را به شهر ادرنه تبعید نمود. در این شهر دو برادر یعنی یحیی صبح ازل و حسینعلی نوری برای به دست گرفتن رهبری بابیان به کشمکش پرداختند و حکومت عثمانی چاره‌ای ندید جز اینکه آن‌ها را از هم جدا کرده و به دستور سلطان عثمانی میرزا حسینعلی نوری و اصحابش به عکا و میرزا یحیی صبح ازل نیز با اصحابش به قبرس تبعید شدند.[۱]

اما اینکه سران بهائیت از سران کشورها خواسته‌اند که حکومت واحد جهانی تشکیل بدهند و از کشتار دست‌بردارند، این سخن برای هر انسانی جذاب و ایدآل است که جهان دارای یک حکومت باشد و دامن ظلم و جنگ برچیده شود؛ اما هیچ عاقلی به قدرت‌های دنیا چنین

۱. همان، ص۵۹-۶۱.

پیشنهادی نمی‌دهد که از قدرت‌هایشان دست‌بردارند تا در دنیا یک حکومت حاکم شود چون چنین چیزی امکان‌پذیر نیست. اینکه بنا بر آموزه اسلامی، مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف خروج می‌کند و حکومت جهانی بر پایه عدل و قسط ایجاد می‌کند، عملاً خود آن حضرت این کار را انجام می‌دهد و از قدرت‌های دنیا نمی‌خواهد که از قدرت کناره‌گیری کنند و کشورهایشان را رها کنند تا خودبه‌خود یک حکومت جهانی به وجود آید! زیرا اولاً هیچ عاقلی همچو درخواستی از حاکمان قدرتمند دنیا نمی‌کند و ثانیاً چنین درخواستی عملاً امکان‌پذیر نیست و فقط یک شعار توخالی است که عقلای عالم شعار دهنده آن را به دیوانگی و یاوه‌گویی متهم می‌کند.

بنابراین ندای سران بهائیت به‌قدری بی‌اثر بوده که نمی‌توان حتی آن را با ندای وزارت‌های خارجه کشورهای مختلف مقایسه نمود. اینکه سران و مردم دنیا به سخنان حسینعلی بهاء و سایر رهبران این فرقه گوش نداده‌اند دلیل آن این است که هیچ آموزه‌ای از آموزه‌های بهائیت بر مبنای عقلانیت استوار نیست تا عمل به آن رفاه، آسایش و سعادت مردم را تأمین کند و به همین دلیل مردم دنیا و سران کشورهای جهان و به‌ویژه دانشمندان ادیان مختلف دنیا چیزی جز خرافه گویی و عوام‌فریبی در بهائیت ندیده‌اند و سخنان سران بهائیت برای آنان ارزش علمی و عقلی نداشته‌اند و به همین علت است که بهائیت نتوانسته

جایگاهی در دنیا علمی و دینی برای خود باز کند.

بهاییان چگونه مدعی این سخن بزرگ هستند درحالی‌که در بیش از دو قرن نتوانسته یک کشور مستقل و یا یک دولت کوچکی بر مبنای آموزه بهائیت برای خود دست‌وپا کند و بر طبق ادعای خودشان خوشبختی و سعادت بهاییان را محقق نموده و سپس دیگرآن‌هم از آنان الگوبرداری می‌کردند.

شماره‌های پیشین دفع و رفع:

۱- شبهات انتخابات

۲- شبهات مجلس خبرگان

۳- شبهات شورای نگهبان

۴- شبهات علوم و معارف قرآن

۵- شبهات مقاومت و فلسطین

۶- انتخابات ریاست جمهوری

۷- شبهات غدیر

۸- شبهات اربعین

۹- شبهات فاطمیه

۱۰. شبهات انقلاب اسلامی

۱۱. شبهات قرآن و علوم

۱۲. شبهات پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله

۱۳. شبهات مهدویت

۱۴. شبهات ایران و اسلام

۱۵. راه و مکتب سیاسی امام خمینی رحمه‌الله‌علیه

۱۶. سومین رهبر انقلاب